



آغاز راه آزادی:

سکس، قدرت، خشونت، #من هم



آغاز راه آزادی: سکس، قدرت، خشونت، #من هم

طراح جلد: میلاد موسوی

آنچه مانع بسیج ما می‌شود نه اختلافمان که سکوتمان است

غنچه قوامی سر دبیر دیده‌بان آزار

سال ۲۰۱۷ بود که هنرپیشه‌های مشهور سینما، «هاروی واینستین»، سرمایه‌دار بزرگ هالیوود را به آزار جنسی و تجاوز متهم کردند و با هشتگ MeToo دهه‌ها خشونت جنسی در صنعت سینمای آمریکا را افشا کردند. زنان از کشورهای مختلف به MeToo پیوستند و تجربه‌های خود از خشونت جنسی را روایت کردند. MeToo به اولین همبستگی جهانی و وسیع‌ترین کارزار آگاهی‌بخشی علیه خشونت جنسی تبدیل شد. جنبشی که علی‌الظاهر، وام‌دار زنان شجاع هالیوود

قلمداد می‌شد.

پافشاری اغراق‌آمیز بر شجاعت این زنان به عنوان سردمداران جنبش مقابله با آزار جنسی، به نوعی ارزش‌زدایی از پیشینه مبارزات ضدخشونت جنسی در آمریکا انجامید. مبارزه‌ای که زنان رنگین‌پوست، نقشی غیرقابل‌انکار در آن ایفا کرده بودند. در آن فضای پایکوبی همگانی، مواجهه انتقادی با این جنبش، از دید عده‌ای خطایی استراتژیک و ضدفمینیستی به نظر می‌رسید. چرا که حالا «زمان مانع‌تراشی در مقابل افشای این خشونت‌های ویران‌گر، رنج‌های فروخورده و این فروپاشی‌های مسکوت» نیست. اما طرح پرسش‌های ضروری نه در جهت نفی MeToo، بلکه از حیث قدرتمندسازی و افزایش تکثر در جنبش روایتگری آزار جنسی حائز اهمیت بوده است.

خشونت جنسی چگونه تعریف می‌شود؟ آیا تمامی افراد برای شکستن سکوت قدرت چانه‌زنی یکسانی دارند؟ آیا تمامی راویان شنیده می‌شوند؟ اطلاق مفهوم شجاعت بر افشاگری‌های زنان دارای موقعیت‌های ویژه اجتماعی و اقتصادی، چه پیامی برای زنان فرودست و فاقد جایگاه قدرت و ثروت که از قضا بیشترین آسیب‌ها متوجه آنهاست می‌تواند داشته باشد؟ روایتگری فردی چگونه با اعتراض جمعی پیوند می‌خورد؟ تکلیف ما با آزارگران چیست؟ با آنها چه باید کرد؟ آیا صرف مجازات افراد خاطی یک پیروزی بزرگ برای جنبش مبارزه با خشونت جنسی محسوب می‌شود؟

در مجموعه پیش رو، Verso Books متن‌هایی را از کنشگران و دانشگاهیان گردآوری کرده که با دیدگاهی انتقادی به بررسی رویکردهای غالب در جنبش MeToo و به طور عام جریان مقابله با آزار جنسی پرداخته و به دنبال پاسخی برای این پرسش‌های اساسی بوده‌اند. این مجموعه راهکارهایی فراتر از روایتگری

پیش روی ما می‌گذارد و تاریخچه مبارزه و سازماندهی دیرپای زنان کارگر، زنان رنگین‌پوست، زنان فرودست، زنان زندانی، زنانی که در نقش‌های سنتی جنسیتی جای نمی‌گیرند و ... را علیه خشونت جنسی توضیح می‌دهد. مبارزاتی که در بحبوحه روایتگری MeToo نادیده گرفته شده است. در خلال این متن‌ها با روایت‌هایی ناشنیده مواجه می‌شویم و مقاومت‌هایی نادیده. با رنج زنانی بدون مدارک اقامت و محروم از حداقلی‌ترین امتیازها و امکانات برای «شکستن سکوت»، با تشکل‌یابی «زنان کارگر که تمامی امور را ممکن می‌سازند» و با تقلاهای ذهنی، واکاوی درونی و عذاب مستمر زنی که حتی نمی‌تواند تجربه خود را تجاوز بنامد چرا که «به اندازه کافی» از خود مقاومت نشان نداده است.

تارانای بورک که یک دهه پیش از فراگیر شدن هشتگ MeToo، کارزاری با این نام راه‌اندازی کرده بود در مصاحبه شماره ۲ این مجموعه، تمرکز مباحث حول هاروی واینستین و دیگر افراد منفور را به چالش می‌کشد و معتقد است این جنبش نگاه چندانی به روابط قدرت نداشته است. بورک هشدار می‌دهد که عدم تمرکز بر گروه‌های به حاشیه رانده شده منجر به شکست جنبش خواهد شد: «من از دختران رنگین‌پوست و کوئیرها حرف می‌زنم. هیچ صحبتی از خشونت جنسی علیه افراد ترنس نیست. هیچ صحبتی از خشونت جنسی علیه افراد دارای معلولیت نمی‌شود. ما باید درباره بومیان آمریکا حرف بزنیم؛ کسانی که بالاترین میزان خشونت جنسی را در این کشور تجربه می‌کنند.»

ما ترجمه این مجموعه را پیش از شکل‌گیری جنبش روایتگری آزار جنسی در ایران به پایان رسانده بودیم. اکنون پس از گذشت چندین ماه از اولین موج افشاگری‌ها، باور داریم این متون اگرچه از بستری به غایت متمایز برخاسته، برای جنبش نوپای روایتگری در ایران نیز پرسش و راهکارهایی اطلاق‌پذیر

ارائه می‌کند. ما سرگذشت بدن‌هایمان را مبنای سیاست‌ورزی قرار داده‌ایم. ما خشونت جنسی را خصوصی‌زدایی و مردان پر قدرت عرصه هنر و رسانه و ... را در ساحت عمومی رسوا کرده‌ایم. ما به صرافت بازخوانی مواجهات جنسی پیشین خود افتاده‌ایم و به درکی جدید از آنچه بر بدن‌هایمان گذشته رسیده‌ایم و این دست‌کم یعنی هشدار جمعی به آزارگران و تعیین قواعد رفتاری جدید برای تعاملات حرفه‌ای، عاطفی و جنسی‌مان. اما چگونه می‌توانیم تداوم این نظم جدید را تضمین کنیم؟ آیا هشدار به افکار عمومی، افشای آزارگران و مجازات آنها تمام چیزی است که به دنبال آن بوده‌ایم؟

برخی منتقدان جنبش MeToo از جمله «سیلویا فدریچی»، با اذعان بر ضرورت این افشاگری‌ها و امکان‌های رهایی‌بخشی که جریان روایتگری خشونت جنسی محقق می‌کند، معتقدند آنچه که این جنبش هدف قرار داده تنها نوک کوه یخ است. فدریچی شکل‌گیری همبستگی زنانه در قالب MeToo را گامی مهم عنوان می‌کند و معتقد است این جنبش به جهشی آگاهی‌بخش برای متحدسازی مردان علیه خشونت جنسی می‌انجامد، اما در عین حال متذکر می‌شود که صورتبندی جنبش MeToo از علل خشونت جنسی علیه زنان، در دام تقلیل‌گرایی افتاده است. به عبارت دیگر، در ادبیات غالب این جریان، آزار جنسی به رفتار مردان فاسد و خطاکار که از قدرت خود سوءاستفاده کرده‌اند، به مواردی قابل اصلاح از طریق افشاگری و محاکمه، فروکاسته شده است. در حالی که تنها با درک ماهیت سیستماتیک این خشونت‌ها می‌توان توضیح داد که چرا و چگونه سال‌های متمادی، مردان در مصونیت کامل به عملکرد خود ادامه دادند و با اینکه عده زیادی از این سوءرفتارها باخبر بودند، اعتراضی شکل نگرفت و صدایی بلند نشد؟ [۱]

فدریچی توضیح می‌دهد که به واسطه قرن‌ها کار بازتولیدی و بدون دستمزد زنان، این ایده که زنان در ازای دستمزد موظفند گونه‌ای از خدمات جنسی ارائه کنند در بطن رابطه زن-مرد قرار گرفته است. در گذشته و حتی امروز در بسیاری از کشورهای دنیا قرارداد ازدواج به معنی حق مطلق مرد بر بدن زن و تجاوز در بستر زناشویی امری قانونی و پذیرفته بوده است، بنابراین سکسوالیته زن در قرارداد ازدواج به کار خانگی تبدیل شده است. دولت و سرمایه به مردان دستمزد و قدرت می‌دهد تا بر عملکرد زن نظارت و از اطاعت‌پذیری او اطمینان حاصل کند. همانطور که خشونت خانگی جزیی از فرآیند برقراری نظم خانه است، سلطه تضمین‌شده مردان بر کار و بدن زنان، در محیط‌های کاری نیز تداوم یافته است. [۲]

در میلیون‌ها محیط کاری، از پیش‌خدمت‌ها و کارگران و ... با اشکال متعدد آزار جنسی مواجه‌اند و این خشونت‌ها را در سکوت تحمل می‌کنند چون به منبع درآمد خود محتاجند. بنابراین مبادله جنسی خارج از حدود خانه هم جریان پیدا کرده و به رویه طبیعی امور تبدیل شده است. به همین دلیل فدریچی افشاگری علیه مردان و تغییر نگرش عمومی را نقطه عزیمت مبارزه با خشونت جنسی می‌داند و نه غایت آن. «استفانی کونتز» نیز در بخش سوم این مجموعه تأکید می‌کند که «MeToo جنبش قدرتمندی است، اما اگر تلاش بیشتری نکنیم شکست خواهد خورد.» کونتز می‌گوید تمرکز بر سوءاستفاده‌های جنسی مردان، نباید ما را به سمتی سوق بدهد که به اصلاح رفتار آزارگران بسنده کنیم. مسئله ما فقدان قدرت زنان در محیط‌های کاری است و این عدم توازن قدرت، به صرف آموزش دادن مردان در هم نمی‌شکند. از این روست که فدریچی و دیگر منتقدان فمینیسم مجازات‌محور، تأکید

دارند که جنبش مقابله با خشونت جنسی باید تلاش‌های پیشین خود را در جهت جرم‌انگاری و تشدید مجازات خشونت جنسی مورد بازبینی قرار دهند. به این معنی که ما باید بتوانیم فراتر از مجازات‌خواهی بیاندیشیم. مسیری که برخی جریان‌های فمینیستی در دهه ۷۰ میلادی نیز در پیش گرفته بودند و بعدها دریافتند که درخواست تشدید مجازات خشونت جنسی، عموماً به مجرم‌انگاری مردان فرودست و گروه‌های آسیب‌پذیر ختم می‌شود و ساختار قدرت را دست‌نخورده باقی می‌گذارد. «تی تی باتاچاریا» با عنوان «اجتماعی‌سازی امنیت، اتحادیه‌سازی محیط کار» در این زمینه می‌نویسد: «آن فوریتی که زنان برای بالا بردن صدای خود علیه خشونت‌گران نیاز دارند، امنیت گسترده و همگانی است. نه تنها امنیت در قبال انتقام‌جویی احتمالی در محیط کار، بلکه امنیت مبتنی بر زیربنای قدرتمند خدمات اجتماعی، که در صورت اخراج شدن از آنها حمایت و تا یافتن شغل جدید معیشت خانواده‌شان را تضمین کند. امنیت ابتدایی را از طریق اتحادیه‌سازی می‌توان محقق کرد، اما مورد ثانویه منوط به مبارزاتی گسترده‌تر در ابعاد اجتماعی و عموماً ضدسیستم است.»

باتاچاریا معتقد است سیستم قضایی همواره نگاه ما را به سوی فرد خشونت‌گر معطوف خواهد کرد تا میان تردید و انفعال معلق بمانیم. اما او به شکل‌گیری جریان فمینیستی حامی حبس‌زدایی امیدوار است و می‌گوید تا ظهور چنین فمینیسمی، در حالی که می‌توان امکان بخشش خشونت‌گر را مطرح کرد، از سیستمی که او را تولید، حمایت و قدرتمند کرده به هیچ وجه نباید گذشت. لیندا گوردون در متنی با عنوان «سیاست آزار جنسی»، هشدار می‌دهد که دولت‌ها می‌خواهند که کنترل امور را از دست ما بگیرند و مسئله را به مجموعه‌ای از روندهای بروکراتیزه‌شده و مکانیکی تبدیل کنند. بنابراین پرهیز از قانون‌گرایی افراطی و

توسل اولیه به ابزار غیرحقوقی و غیر بروکراتیک مبارزه را برای جنبش زنان حیاتی می‌داند: «استراتژی فمینیستی نه تنها باید بر مجازات متجاوزان بلکه همچنین بر حمایت از شاکیان در مقابل انتقام‌جویی تمرکز کند. کارفرمایان کینه‌توز و صاحبان مشاغل که دست به اقدامات تلافی‌جویانه می‌زنند، لاپوشانی می‌کنند یا بر سر مبالغ سنگین به شرط افشا نشدن توافق می‌کنند، به سلسله‌مراتب قدرت کلیسای کاتولیک می‌مانند که بر کودک‌آزاری سرپوش می‌گذارند. ما باید این ساختارها و سیستم‌های حامی آزارگران را نیز مورد هدف قرار دهیم.»

ما باید این پرسش‌ها را در مواجهه با جنبش روایتگری آزار جنسی در ایران هم مطرح کنیم. بازمانده خشونت جنسی محق است در جست‌وجوی عدالت، امنیت و در صورت تمایل جبران خسارت، به سیستم عدالت کیفری متوسل شود. اما در مقام کنشگری، ما ناگزیر به تعیین نسبت خود با این سیستم هستیم.^[۳] ساختاری که برای متجاوزان مجازات اعدام تعیین کرده است و از طرفی با ایده امنیت معطوف به تفکیک جنسیتی و حجاب اجباری، زنان را بر مبنای رفتار و پوشش مورد مواخذه قرار می‌دهد. نظامی که سفت و سخت مقابل شکل‌گیری و رسمیت‌یابی شبکه‌های هم‌بستگی زنانه ایستاده است، به اعتراضات ما، به تلاش‌هایمان برای ایجاد تشکل‌ها، نهادها و شبکه‌های حامی بازماندگان خشونت برچسب امنیتی می‌زند و ما را محبوس می‌کند.

در پایان، ترجمه این مجموعه را تقدیم می‌کنیم به آنهایی که سکوت را به ساحت زبان و کنش رساندند و همچنین آنهایی که فرصت و امکان فریاد زدن ستم‌های فروخورده را پیدا نکردند: «همواره بخشی کوچک درون تو هست که می‌خواهد صدایش شنیده شود، و اگر پیوسته نادیده گرفته شود، بیش از پیش دیوانه و هار خواهد شد و اگر آن را با بقیه به اشتراک نگذاری روزی ناگهان

پیدایش خواهد شد و حسابت را از درون خواهد رسید. بار سنگین سکوت ما را خفه خواهد کرد. ما در نبرد علیه ستم‌گری‌های سکوت، در تلاش برای شکستن آن متحد هستیم. آنچه که مانع بسیج ما می‌شود نه اختلافمان که سکوتمان است. و چه بی‌شمارند سکوت‌هایی برای شکسته شدن.» [۴]

[۱] فدریچی، سیلویا (۲۰۱۸، فوریه، ۱۳) MeToo و اشکال جدید انباشت سرمایه، برگرفته از: <https://www.versobooks.com/blogs/video-silvia-federici-metoo-and-the-new-forms-of-capital-accumulation>

[۲] فدریچی، سیلویا (۲۰۱۸، مارس، ۵) MeToo جنبش دستمزد برای کار خانگی، برگرفته از: <https://www.youtube.com/watch?v=xjGDU5Vj8FM>

[۳] پرس، الکس (۲۰۱۸، فوریه، ۱) جنبش مقابله با خشونت جنسی باید از فمینیسم مجازات‌محور اجتناب کند، برگرفته از: <http://harasswatch.com/news/۱۵۶۳>

[۴] لرد، ادی، تبدیل سکوت به زبان و کنش، خواهر بیگانه: مجموعه مقالات و سخنرانی‌ها (۱۹۸۴)، برگرفته از <http://harasswatch.com/news/۱۵۶۳>

- مقدمه..... ۱۲
- تارانای بورک می‌گوید جنبش #MeToo باید بر گروه‌های به حاشیه رانده‌شده تمرکز کند..... ۱۹
- #MeToo جنبش قدرتمندی است، اما اگر تلاش بیشتری نکنیم شکست خواهد خورد..... ۲۵
- خدمتکار و آقای چارلی..... ۳۴
- پس تو چه موجودی هستی؟..... ۵۸
- آیا باورمندی ما نسبت به روایت خشونت جنسی، بازماندگان زندانی را هم در بر می‌گیرد؟..... ۶۸
- سیاست آزار جنسی..... ۸۱
- مبارزه با آزار جنسی ضرورت جنبشی طبقه کارگر است..... ۹۹
- اجتماعی‌سازی امنیت، اتحادیه‌سازی محیط کار..... ۱۱۱
- کارفرما می‌تواند با یک بشکن اخراجتان کند..... ۱۲۲
- زنان کارگر تمامی امور دیگر را ممکن می‌سازند..... ۱۳۴
- جدال دیرینه زنان برای تعریف تجاوز جنسی..... ۱۴۷
- متجاوز و دلچک..... ۱۵۶
- یادداشت‌هایی بر داستان یک تجاوز..... ۱۶۴
- «دختران بد»؛ همواره در مظان اتهام..... ۱۸۳
- #MeToo بیش از حد پیشروی کرده یا به اندازه کافی پیش نرفته است؟..... ۱۹۲
- حقیقت غیرسکسی درباره آزار جنسی..... ۲۰۱
- از #MeToo تا #WeStrike..... ۲۰۹

مقدمه

جسی کیندیگ^۱ برگردان: آریانا گلرخ

«هریت جیکوبز»^۲ در سال ۱۸۱۳ در «ادنتون» در کارولینای شمالی به عنوان یک برده متولد شد. او مثل بسیاری از بردگان زن دیگر خود را در معرض آزار بی حد و حصر و تهدید به تجاوز از سمت مالک قانونی خود می‌دید. در خشونت پدرانۀ اجباری برده‌داری، مراقبت و خشونت دو روی یک سکه‌اند: ارباب او دکتر «جیمز نورکام» به او قول داد که اگر به خواسته‌های جنسی او تن دهد، از خانواده‌اش مراقبت کند. او این درخواست را رد کرد و نورکام در عوض او را از فرزندانش جدا کرد و برای کار به جایی دور در یکی از مزارع خود فرستاد.

1. Jessie Kindig
2. Harriet Jacobs

او خود را به مدت هفت سال در اتاقی که تنها یک سوراخ یک اینچی به بیرون برای تنفس داشت مخفی کرد تا بتواند از دست صاحب آزارگرش فرار کند، با منطق برده‌داری مبارزه و از خانواده‌اش محافظت کند. اتاقی که در تابستان، گرم و غیر قابل تنفس می‌شد و در زمستان از سرما یخ می‌بست؛ اتاقی که به سختی می‌شد در آن حرکت کرد. جیکوبز شب‌های درازی را در آن اتاق محقر در آرزوی تنفس آزادانه سپری می‌کرد. او مجبور شده بود تا خود را در ازای رسیدن به آزادی اسیر کند. جیکوبز به جامعه‌ای اعتراض کرد که به دکتر نور کام اجازه داد آزاد باشد در حالی که او مجبور بود بی‌گناه و بدون ارتکاب هیچ جرمی، تنها برای رهایی از خشونت‌ی که قوانین به آن مجوز دادند، خودش را محبوس کند.

پس از فرار جیکوبز از شمال، او به جنبش الغای بردگی در نیویورک پیوست و در نهایت آزاد شد. گرچه این آزادی برای او با سرخوردگی بسیاری همراه بود؛ زیرا در نهایت او توسط یک خیر توانست آزادی‌اش را بخرد و نه آن طور که خودش می‌خواست از طریق پیروزی در مبارزه سیاسی علیه برده‌داری. جیکوبز پس از آزادی به دنبال انتشار کتابی درباره زندگی خودش رفت و در نهایت توانست آن را در ۱۸۶۱ منتشر کند. کتاب او «مصائب زندگی یک دختر برده» گزارشی است از خشونت‌های متعددی که بردگان زن سیاه‌پوست متحمل شده‌اند. این کتاب همچنین شرح حال انسانی است که به خاطر تصمیماتی که به اجبار گرفته، دفاعاتی که به اجبار رضایت داده و مصالحه کرده و مرزهای اخلاقی خود را زیر پا گذاشته، رنج کشیده است. این داستان زنی در جست‌وجوی آزادی بی‌قیدوشرط است.

۱۲۰ سال بعد در سال ۱۹۸۱ «آنجلا دیویس»^۱ این متن را در مجله «زنان، نژاد و طبقه»^۲ نوشت:

«پس از سال‌ها سکوت، رنج و احساس گناه بیجا، تجاوز جنسی به عنوان یکی از کژکارکردهای جامعه سرمایه‌داری امروز ما پدیدار می‌شود. توجه فزاینده عمومی به مسئله تجاوز در آمریکا برای تعداد بی‌شماری از زنان الهام‌بخش بوده تا روایت‌های گذشته خود را از مواجهه با متجاوزان واقعی یا بالقوه افشا کنند. در نتیجه یک واقعیت هولناک فاش شد: به طرز حیرت‌آوری تعداد خیلی کمی از زنان می‌توانند ادعا کنند که حداقل یک بار در طول عمرشان قربانی تجاوز و یا اقدام به تعرض جنسی نبوده‌اند.»

با مطالعه جیکوبز، دیویس و روزنامه‌های امروز در کنار یکدیگر، طنین فریادهای خشم زنان از سال ۱۸۶۱ تا به امروز به گوش ما می‌رسد. «واقعیت هولناکی» که دیویس در ۱۹۸۱ فاش کرد، همچنان گزارشگران جریان اصلی را شوکه می‌کند. اما ادبیات شوک به طرز گمراه‌کننده‌ای یک رخداد خاص را معضل اصلی قلمداد می‌کند. امر شوکه‌کننده، روزمره بودن خشونت است. یکی از نکاتی که دیویس بر آن تاکید می‌کند طرح این پرسش است که اصلاً چگونه ممکن است کسی شوکه شود؟

این فضای شوک و هیجان، گمراه‌کننده است؛ زیرا همان‌طور که نویسندگانی همچون «ویکتوریا لا»، «تیتی باتاچاریا»، «مگلی میراندا آلكازار»، «الکس پرس»، «تارانا بورک»، «تریون ل. ویلیامسون»، «ماری کروزلادینو» و «لیز میسون دیز» تاکید می‌کنند، می‌تواند استمرار آزار و خشونت جنسی علیه گروه‌های اجتماعی به حاشیه رانده‌شده را از نظرها پنهان کند. همان‌طور که تمام این نویسندگان

1. Angela Davis

2. Women, Race, Class

هم استدلال کرده‌اند سازماندهی جمعی و اعتراض علیه خشونت جنسی در میان کسانی که زندگی‌هایشان در معرض آسیب قرار گرفته، تداوم داشته است. هشتگ MeToo دهه‌ها قبل شعار یک کمپین اکتیویستی بود که توسط تارانا بورک رهبری می‌شد و در راستای حمایت از زنان به حاشیه رانده‌شده رنگین‌پوست که تجربه آزار جنسی داشتند فعالیت می‌کرد. جای تعجب ندارد که این شعار فقط زمانی که سفیدپوستان و ثروتمندان از آن استفاده کردند مشهور شد. اعتراضات اخیر توسط زنان سفیدپوست‌تر، ثروتمندتر و زنانی با دسترسی وسیع‌تر به قدرت گرچه قابل تقدیر است ولی به هیچ وجه غایت این مبارزه نیست.

تاریخ می‌تواند پادزهری برای روایت‌های دروغین و مخدوش از شوک باشد و ظرفیتی برای آینده‌ای متفاوت ایجاد کند. شرح «استل فریدمن» بر قوانین تجاوز در آمریکا، دعوای حقوقی بر سر تعریف‌سازی تجاوز را برجسته می‌کند: «از طرفی جنگیدن زنان برای جرم‌انگاری تجاوز جنسی و از سوی دیگر ادعای تجاوز به زنان سفیدپوست که به ابزاری برای لینچ کردن و ارباب مردان سیاه‌پوست پس از دوران برده‌داری تبدیل شد.»

«دنیل مک‌گوایر» توضیح می‌دهد که چطور سازماندهی زنان سیاه‌پوست حول مسئله تجاوز به مرکز تقویت‌کننده جنبش حقوق مدنی بدل شد. «مک‌گوایر» و «میراندا آلكازار» هر دو استراتژی‌هایی را ترسیم می‌کنند که زنان سیاه‌پوست و مهاجر برای حفاظت از خود اتخاذ کرده‌اند.

سخنرانی «لیندا گوردون» در سال ۱۹۸۱ سال‌هایی را روایت می‌کند که سرانجام «آزار جنسی» به عنوان یک مسئله تعریف شد و چگونه سازمان‌یابی جنبش فمینیستی این دستاورد را محقق کرد. متن «ویلیامسون» درباره داستان «برندا اروینگ» و قتل‌های زنجیره‌ای زنان سیاه‌پوست در آمریکا، مشخصاً این

پرسش را طرح می‌کند که چه کسی و چگونه می‌تواند روایت‌های این زنان را بازگو کند.

زنان همواره در مورد خشونت جنسی حرف زده‌اند، با آن جنگیده‌اند و تلاش کرده‌اند تا درباره‌اش بنویسند و ابرازش کنند. زنان برای یادآوری و به اشتراک گذاری این تجربه‌ها مبارزه کرده‌اند. سال‌های متمادی، تجاوز و آزار جنسی و هر عملی که در این طیف قرار می‌گیرد، سوژه پچ‌پچ کردن‌ها بوده است؛ سوژه‌ای برای کنشگران تا کمپین‌هایی حول آن سازمان دهند. مسئله‌ای تروماتیک و طاقت فرسا که مایه رنج و عذاب درونی زنان بوده یا شاید همانطور که «ملیسا جیرا گرنِت» و «لارا کپینیس» توصیف می‌کنند تجربه‌ای آزاردهنده و مایه اتلاف وقتی عظیم در زندگی‌شان بوده است. تمام این‌ها به معنای زیستن در بدنی است که از نظر جنسی به عنوان حریمی قابل تجاوز انگاشته می‌شود و همچنین زیستن در جامعه‌ای که قدرت در آن به طور گسترده مورد سؤاستفاده قرار گرفته و به بیراهه رفته است.

سلاح‌هایی که ما برای محافظت از بدن‌ها و حقوق خود داریم کارآمد نیستند؛ چرا که برآمده از چارچوبی حقوقی‌اند که فهم درستی از ماهیت انضباط‌ناپذیر میل جنسی و سکس ندارند. همان‌طور که خشونت سیستماتیک سرمایه‌داری، برتری‌طلبی سفیدپوست و مردسالاری را به درستی نمی‌شناسد. داستان‌های خشونت جنسی عموماً با اتکا به ادبیات دوگانه‌ساز بازگو می‌شوند: رضایت‌مندی/تجاوز، قربانی/متجاوز، تروما/لذت، مرد/زن، سکس/قدرت، آری/نه، زبان سیاست و عدالت حقوقی هم می‌تواند این دوگانه‌ها را انعکاس دهد: فردی/جمعی، سرکوب‌شده/آزاد، مقاومت‌کننده/هم‌دست. تمام این دوگانه‌ها می‌توانند به اندازه سکوت کردن در برابر آزار گمراه‌کننده باشند. بدن‌ها و تمایلات، سکس و سیاست،

آزادی و خشونت پیچیده‌تر از آنند که در این دوگانه‌ها بگنجد. «لارن برلنت»، «جین وارد»، «ملیسا جیرا گرت»، «لارا کینیس» و «لیندا گوردون» در این مجموعه، فقر زبانی ادبیات موجود پیرامون موضوع را موثکافی می‌کنند و معتقدند ما به یک زبان جدید برای طرح مسئله سکسوالیته و قدرت نیاز داریم. قربانیان خشونت جنسی فقط زن‌ها نیستند. آزارگران با هم برابر نیستند؛ سکس با قدرت درآمیخته اما با آن یکی نیست؛ در واقع سطوح متعددی از اجبار و خشونت وجود دارد؛ فضایی میان «بله» تا «نه» گفتن وجود دارد، مثل «هنوز نه». «لاریسا فم» مشخصاً از این فضای پروبلماتیک می‌نویسد و امکان‌هایی را که عبور از چنین محدودیت‌سازی‌هایی فراهم می‌کند، به ما نشان می‌دهد. برخی از متن‌های این کتاب جدیدند. تعدادی از آن‌ها بر اساس نگرش ما در این کتاب مورد بازبینی قرار گرفتند. برخی در ماه‌های اخیر نگاشته شدند و بعضی قدیمی‌ترند. همان‌طور که ما در حال جمع‌آوری این مجموعه بودیم، روایت‌های جدیدی از راه می‌رسید.

زندانی شدن جیکوبز یک داستان واقعی بود اما روایت او استعاره دقیقی از وضعیت موجود ما است. همان‌طور که «سیمون دوبووار» می‌گوید: «انسان زن به دنیا نمی‌آید، بلکه زن می‌شود»، روایت‌ها و متن‌هایی که ما در این مجموعه گردآوری کردیم هم به ما یادآوری می‌کنند که زن شدن مستلزم درگیری و چانه‌زنی روزمره با خشونت و تهدیدهای آن است. این داستان‌ها همچنین نشان می‌دهند که زنان هم سوژه و هم ابژه تمایلات جنسی‌اند. همه ما، که زن بودن را انتخاب کرده‌ایم یا مقید به محدودیت‌های جنسیتی شده‌ایم، تحت سلطه قرار گرفته‌ایم. زنان فقیر، زنان ترنس، زنان رنگین‌پوست، زنان فاقد مدارک اقامتی، زنان پناهنده و زنانی که مورد قاچاق و بردگی جنسی قرار گرفتند، همگی به طور

روزافزون و بی‌انتهای، آسیب‌پذیرند؛ همان‌طور که نویسندگان این مجموعه شرح داده‌اند اما هیچ‌یک از ما آزادی بی‌قیدوشرط نداریم.

اگر شوک، نوعی انکار واقعیت است کارکردی محرک‌ساز نیز دارد: همان‌طور که «استفانی کونتز» و «لیز میسون دیز» استدلال می‌کنند، این امکان را پیش رو قرار می‌دهد که راز عمومی را به اعتراض عمومی، مبارزات محلی را به جنبش‌های بزرگ و خشم را به انقلاب تبدیل کند. «تیتی باتاچاریا» تقاطع میان مبارزه فردی و اعتراض جمعی را بررسی می‌کند تا ابعاد این مسئله و شیخ عصیانگری را که همیشه همراه آن است، بهتر توصیف کند.

این عمیق‌ترین و به‌طور بالقوه‌رادیکال‌ترین و شمول‌گراترین و رویاپردازانه‌ترین ادعای فمینیسم است: آنچه که برای بدن‌های ما رخ می‌دهد، می‌تواند نقطه آغازین سیاست‌ورزی ما باشد. همان‌طور که «میسون-دیز» ادعا می‌کند، این سیاست‌ورزی می‌تواند آن قدر پیش رود تا کل جهان را دربرگیرد.

نوشتن و روایت کردن ممکن است در تضاد با تروما باشد، شاید هم نباشد. اما آنچه که نوشتن و بازگو کردن به‌طور قطع انجام می‌دهد این است که جمعی را حول کلمات و اهداف مشترک گرد هم می‌آورد. بنابراین همه ما را بر آن می‌دارد تا به سوال جیکوبز که هنوز هم پرسش حیاتی دوران ما است پاسخ دهیم: در نهایت چگونه رها خواهیم شد؟

تارانا بورک می‌گوید جنبش #MeToo باید بر گروه‌های به حاشیه رانده‌شده تمرکز کند^۱



Nation

الیزابت آدتیبیا^۲ و تارانا بورک^۳ بر گردان: مهتاب محمودی

این مصاحبه نخستین بار در تاریخ ۱۷ نوامبر سال ۲۰۱۷ در هفته‌نامه «Nation» منتشر شده است. «هاروی واینستین»، «کوین اسپسی» و «لوئی سی.کی.» هیچ نشانه‌ای از فروکش سیل اتهامات تعرض جنسی در هالیوود دیده نمی‌شود. «آلیسا میلانو»، بازیگر زن، #MeToo را فراگیر کرد و در سراسر کشور، زنان (همچنین تعدادی از

1. Tarana Burke Says MeToo# Should Center Marginalized Communities
2. Elizabeth Adetiba
3. Tarana Burke

مردان) از این هشتگ برای به اشتراک گذاشتن تجربیاتشان از تجاوز، تعرض و آزار جنسی استفاده کردند. اما کارزار MeToo بیش از یک دهه پیش آغاز شد و خاستگاه این جنبش به دو دهه پیش باز می‌گردد. زمانی که «تارانا بورک»، مدیر اردوگاه جوانان در آن زمان، با دختری سیاه‌پوست ملاقات کرد که مورد آزار جنسی قرار گرفته بود؛ بورک در خلال تعاملاتشان دریافت استفاده از عبارت MeToo می‌تواند بازماندگان آزار جنسی، به‌ویژه در اجتماعات اقلیت را از شرمی که احساس می‌کنند برهاند و به توانمندسازی آنان کمک کند. ۱۰ سال بعد تارانا بورک کمپین MeToo را راه‌اندازی کرد و امروز نیز به فعالیتش در سازمان «دختران خواهان برابری جنسیتی»^۱ ادامه می‌دهد. دختران خواهان برابری جنسیتی سازمانی غیرانتفاعی است که به زنان جوان کمک می‌کند زندگی مستقلی داشته باشند. در ادامه گفت‌وگوی من با تارانا بورک را می‌خوانید.

گفته بودید #MeToo را برای جلب توجه نسبت به خشونت جنسی علیه زنان رنگین‌پوست به راه انداختید. پیش از ماجرای آلیسا میلانو و هاروی واینستین این جنبش چگونه بود؟

در ابتدا این جنبش بسیار عمل‌گرایانه و از طریق کار کردن مستقیم با افراد جوان‌تر یا بزرگسالان، برگزاری کارگاه‌ها یا گفت‌وگو درباره خشونت جنسی آغاز شد. MeToo علاوه بر اینکه درباره زنان رنگین‌پوست است، به این می‌پردازد که پس از آزار جنسی چه رخ می‌دهد: «بازمانده» دقیقاً چه معنایی دارد؟ اجتماع محلی ما در چنین مواردی چندان به تراپیست و مشاور یا مراکز بحران تجاوز مراجعه نمی‌کند. من به این فکر می‌کنم که دختری سیاه‌پوست در مسکن‌های عمومی در

1. Girls for Gender Equity

برانکس^۱ بودم. کسی سراغ من نیامد. من هیچ درک یا زبانی نداشتم که با توسل به آن به خودم بگویم «تو عادی هستی»، نه فقط اینکه تنها نیستی، بلکه عادی هستی.

وقتی باخبر شدید که بازیگران سفیدپوست هالیوود از #MeToo استفاده کردند و زمام آن را در دست گرفتند آیا نگران نشدید که هدفتان - تمرکز بر افراد به حاشیه رانده شده - سفیدشویی^۲ شود؟

درباره این مساله نگران بودم. نگرانی اصلی این بود که بازگویی آنلاین روایت‌ها که شاهد آن بودم گفت‌وگو را به مسیری متفاوت ببرد و من دیگر نتوانم صدایم را به جایی برسانم. اگر حرف نزده بودم یا خودم را در جریان ادغام می‌کردم، آوریل بعدی که خبر وبسایت جدیدمان را اعلام می‌کردم مردم پاسخ می‌دادند: «باشه اما آنها شش ماه قبل #MeToo را به راه انداختند.» در این صورت کاری که زندگی‌ام را وقف آن کرده بودم تضعیف می‌شد.

وقتی گفتید گفت‌وگو به سمت وسوی متفاوتی می‌رفت...

منظور تمرکززدایی توجه از افراد به حاشیه رانده شده است. تا حدودی این اتفاق همچنان رخ می‌دهد. مباحث به طور گسترده‌ای درباره هاروی واینستین و دیگر

۱. یکی از بخش‌های شهر نیویورک

۲. عبارت سفیدشویی در اینجا ترجمه «WhiteWashing» است. مقصود از سفیدشویی فرآیند سفیدپوست‌سازی و حذف رنگین‌پوستان است. در تاریخ هنر غرب به‌ندرت می‌توان از زنان سیاه‌پوست نشانی یافت زیرا هنر غربی آنان را نادیده گرفته است. بسیاری از شخصیت‌های تاریخی و اساطیری رنگین‌پوست در آثار هنرمندان غربی سفیدپوست بازسازی شده‌اند. مثال‌های بسیاری از حذف رنگین‌پوستان در آثار هنری غربی و به‌ویژه سینمای هالیوود وجود دارد. به‌عنوان مثال آندرومده، شاه‌دخت اتیوپیایی، و یکی از شخصیت‌های اصلی داستان پرسپوس نیمه‌خدای اساطیری یونان در آثار نقاشان غربی همواره سفیدپوست ترسیم شده است، با اینکه اسطوره‌شناسان او را سیاه‌پوست می‌دانند. در فیلم سینمایی پرخورد تایتان‌ها، یکی از فیلم‌های هالیوودی محبوب دهه ۱۹۸۰، نیز نقش آندرومده را زنی سفیدپوست ایفا می‌کند.

افراد منفور است. مهم نیست من چقدر از مسئله روابط قدرت و امتیازات سخن بگویم. آنها همچنان بحث را به افراد و اشخاص بازمی‌گردانند. کار سختی نیست که مسیر و تمرکز این جریان را تغییر دهیم اما چنین اتفاقی رخ نخواهد داد. عدم تمرکز بر گروه‌های به حاشیه رانده شده منجر به شکست هدف جنبش خواهد شد. من از دختران رنگین‌پوست و افراد کوئیر حرف می‌زنم. در این گفت‌وگوها [درباره آزار جنسی در هالیوود] هیچ صحبتی از خشونت جنسی علیه افراد ترنس نیست. هیچ صحبتی از خشونت جنسی علیه افراد معلول نمی‌شود. ما باید درباره بومیان آمریکا حرف بزنیم؛ کسانی که بالاترین میزان خشونت جنسی را در این کشور تجربه می‌کنند. بنابراین نه، من نمی‌توانم از توجه به افراد به حاشیه رانده شده دست بردارم.

❑ تاکنون مردان سفید قدرتمند بسیاری که به آزار جنسی متهم شدند، با عواقب اعمالشان مواجه شده‌اند. مردانی چون «آر کلی» که خشونت جنسی‌اش علیه زنان سیاپوست مدت‌هاست که مستندسازی شده، با پیامدهای جزئی روبه‌رو شدند، البته اگر اصلاً پیامدی در کار بوده باشد. این موضوع را چگونه می‌توان فهم کرد؟

نگاه ما به زنان و دختران سیاه به چگونگی اجتماعی شدنمان بستگی دارد. این سرکوب هم درونی شده و هم بیرونی است. وقتی بشنویم مردی سی و چند ساله^۱ در یک ویدئو به دختریچه کلاس هشتمی ادرار کرده است آیا هنوز هم جایی برای آن مرد داریم و او را می‌پذیریم؟ و این مرد، تنها مورد این‌چنینی نیست. این دلیل دیگری است که چرا من بر دختران رنگین‌پوست تمرکز کرده‌ام. نکاتی حول مسئله خشونت جنسی در اجتماع ما وجود دارد که به قرن‌ها سرکوب و

۱. منظور ویدئوی منتشرشده از آر کلی است که در آن به دختریچه‌ای تجاوز و به او ادرار می‌کند. علاوه بر این ویدئو آر کلی در چندین مورد دیگر نیز متهم به پورنوگرافی کودکانه و سواستفاده جنسی از آنان متهم شده بود.

سلطه سفیدپوستان بازمی‌گردد اما ما باید با این موارد مقابله کنیم. در تمامی اقشار احساس شرم وجود دارد اما در اجتماع ما این شرم بر ترس، طرد و حذف، اضافه می‌شود. لایه‌های متعددی وجود دارد که ما باید بگشاییم.

❑ **عده‌ای نسبت به جنبش #MeToo ابراز ناامیدی کردند زیرا اعتقاد دارند #MeToo برنامه‌ای برای آنچه پس از آن (بیان تجربه آزار جنسی با استفاده از #MeToo پیش می‌آید ندارد. چگونه می‌توانیم این جریان را به تحولات حقیقی و ساختاری تبدیل کنیم؟**

من جنبش MeToo را به عنوان هشتگ آغاز نکردم و حتی اگر چنین امکانی را داشتم هم به این شیوه عمل نمی‌کردم. فکر می‌کنم تماشای بازگویی پی‌درپی روایات، لذت‌بخش است اما آنچه مرا درگیر کرده این است که بازماندگان چه خواهند کرد؟ ما شاهد افشاگری انبوه (درباره آزار جنسی) در شبکه‌های اجتماعی هستیم و اگر شما هنوز در تلاشید تا با افشاگری (درباره آزار جنسی) کنار بیایید احتمالاً هنوز آمادگی لازم را نداشته‌اید.

اغلب بازماندگان آزار جنسی پس از افشاگری دچار احساساتی مشابه می‌شوند؛ در ابتدا حسی عالی دارند، گویی بار سنگین از روی دوششان برداشته شده است. پس از آن با افکار خود تنها می‌مانند: «چرا این کار را کردم؟ بر سر آن فرد که با واکنش شدید مواجه می‌شود چه خواهد آمد؟ اگر خانواده او بی‌خبر بوده و از طریق شبکه‌های اجتماعی متوجه موضوع شده باشند چه خواهد شد؟» اگر برای یک بازمانده آزار، شبکه اجتماعی کارکرد خودمراقبتی داشته باشد و ناگهان با سیل پست‌ها (درباره افشای آزار جنسی) بمباران شود چه خواهد شد؟ این مسئله واقعاً پیچیده است.

❑ **برای بسیاری از افراد به حاشیه رانده شده، دلیل خاموش ماندن در**

برابر خشونت جنسی، بی‌اعتمادی به اجرای قانون است. چگونه باید با این بی‌اعتمادی مقابله کنیم؟

ما باید درباره روش‌های غیرسنتی اجرای عدالت صحبت کنیم. عدالت برای بازماندگان آزار جنسی چگونه وجهه‌ای دارد؟ عدالت برای گروه‌های اجتماعی متعدد معنای متفاوتی دارد. آنچه من در تحقیقاتم دریافتم این است: روند [پیگیری آزار جنسی] این گونه بود که در ابتدا باید به پلیس محلی مراجعه و جرم را گزارش می‌کردید. سپس آنها شما را به مرکز بحران تجاوز ارجاع می‌دادند. زمانی که از این مساله آگاه شدم واقعا وحشت کردم. این مانع بزرگی برای ماست زیرا ما (سیاه‌پوستان) به پلیس اعتماد نداریم. بنابراین مقصود من از رویکردهای جایگزین نسبت به عدالت، عدالت ترمیمی^۱ و عدالت انتقالی^۲ است. زیرا روی دیگر ماجرا این است که بسیاری از این مجرمان خود بازماندگان خشونت جنسی و به‌ویژه آزار جنسی در دوران کودکی‌اند و این مسئله را پیچیده می‌کند. ما باید به درک شفاف‌تری از اینکه عدالت چیست و عموم مردم چه مطالبه‌ای دارند، دست یابیم. اگر بخواهیم اجتماعمان را التیام بخشیم، باید هم مجرمان و هم بازماندگان را درمان کنیم. در غیر این صورت گرفتار چرخه‌ای تکرارشونده خواهیم شد.

۱. عدالت ترمیمی (Restorative Justice) به عنوان الگوی مقابل عدالت کیفری سنتی در اواخر قرن بیستم مطرح شد. این نظریه نسبت به جرم، مجرم، قربانی و مجازات رویکرد متفاوتی با عدالت کیفری سنتی دارد. در این رویکرد طرفین در خصوص چگونگی رسیدگی به پیامدهای جرمی معین، تصمیم‌گیری می‌کنند.

۲. عدالت انتقالی (Transformative Justice) فرآیندی اجتماعی است که در پی رسیدگی به خشونت میان فردی بدون توسل به خشونت دولتی است. عدالت انتقالی خشونت را در زمینه‌های اجتماعی آن بررسی می‌کند و علاوه بر توجه به نیازهای فرد آسیب‌دیده به دنبال از میان برداشتن و تغییر عواملی است که منجر به بروز خشونت شده‌اند.

MeToo جنبش قدرتمندی است، اما اگر تلاش بیشتری نکنیم شکست خواهد خورد^۱



David McNew/Getty Images

هوپ ریسی^۲ و استفانی کونتز^۳
برگردان: نرگس حسن‌لی

این مصاحبه نخستین بار در ۹۲ نوامبر ۲۰۱۷ در «Vox» منتشر شده است.

وقتی گام‌هایی به سوی برابری برداشته می‌شود (مثلاً وقتی زنان و اقلیت‌ها حقوق و جایگاه اجتماعی به دست می‌آورند) اغلب اوقات واکنش شدیدی در پی آن به وجود می‌آید. مثلاً در واکنش به جنبش‌های بخش زنان در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰،

-
1. MeToo# is powerful but will fail unless we do more
 2. Hope Reese
 3. Stephanie Coontz

در واکنش به Roe v. Wade^۱ و قانون متمم حقوق برابر، حملات شدیدی صورت گرفت. کسانی که از تغییر می‌هراسند با متمرکز کردن نیروی جدید، بر حفظ امتیازات خود واکنش نشان داده و به این ترتیب مانع پیشروی می‌شوند. جریان اخیر اتهامات آزار جنسی علیه سیاستمداران، کمدین‌ها، خبرنگاران و هنرمندان سوءرفتار انزجارآور مردان صاحب قدرت را در مرکز توجهات قرار داد. با این که چنین رفتارهایی ابداً چیز جدیدی نیست، اما حالا دارد به پاسخگویی منتهی می‌شود و دیدیم که مردانی چون «هاروی واینستین» و جدیدتر از آن، «مت لاور» شغل خود را از دست دادند. برای درک اهمیت تاریخی این اتهامات سوءرفتار جنسی با پروفیسور «استفانی کونتز» مورخ و مفسر مسائل زنان گفت‌وگو کردیم. کونتز قبلاً در دهه ۱۹۷۰ در «کالج اورگرین» مطالعات خانواده تدریس می‌کرد (گروهی که خودش آن را پایه‌گذاری کرد) او ریاست مشترک و مدیریت آموزش عمومی شورای خانواده‌های معاصر را بر عهده دارد و جزو نویسندگان ویژه‌نامه یکشنبه‌های نیویورک تایمز است. او در این گفت‌وگو هشدار داد که جنبش کنونی #MeToo باید نگران ایجاد یک واکنش شدید باشد؛ «این که گام بعدی ما چیست بستگی به این دارد که از این لحظه بهره بگیریم یا نه.» گفت‌وگوی ما را که به منظور شفافیت، اندکی جرح‌و‌تعديل شده، این‌جا می‌خوانید.

❏ سیل اتهام سوءرفتار جنسی در طیف وسیعی، از تجاوز به دختر نابالغ گرفته تا دستمالی کردن، نسبت به مردانی از هاروی واینستین گرفته تا لویی سی. کی. و روی مور و ال فرانکن به راه افتاده است. چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ آیا سوءرفتارهای جنسی پشت‌سوی پنهان شده بود و حالا دیگر آن دریچه‌ها باز شده‌اند؟

۱. Roe v. Wade پرونده قضایی که به حکم تاریخی دیوان عالی فدرال ایالات متحده آمریکا در خصوص قانونی شدن

سقط جنین منجر شد.

ما در بحبوحه یک تحول بنیادین و عظیم هستیم، تحولی که مدت‌ها پیش باید رخ می‌داد، اما تلاطم زیادی در این دریا وجود دارد؛ فکر نمی‌کنم پاسخ ساده‌ای در کار باشد. این طور نیست که انگار مردان به اعتراض زنان نسبت به این که با آنها مانند کالای جنسی برخورد می‌شود و در معرض صمیمیت‌های ناخواسته قرار می‌گیرند کور بوده باشند؛ این یکی از نخستین انتقادهای برده‌داری هم بود. زمان درازی است که فعالان لغو برده‌داری و زنان اتحادیه این مسئله را مطرح می‌کنند. از طرف دیگر، واقعیت این است که زنان معمولاً این وضعیت را به عنوان یکی از هزینه‌های زن بودن پذیرفته‌اند.

تا دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، تمامی مشاوره‌های دوستی به پسران حاکی از آن بود که در قرار ملاقات‌هایشان تا جای ممکن به دختران فشار بیاورند، چون دختران از بله گفتن هراس دارند. ما در عمل شاهد هیچ‌گونه پوشش مطبوعاتی حول این معضل نبودیم، تا سال ۱۹۷۵ که زنی در کرنل به خاطر لمس شدن از سوی همکارش، استعفا داده بود درخواست خسارت بیکاری کرد. مطالبه او رد شد، چون مسئولان معتقد بودند که او به دلایل شخصی استعفا داده است.

او سپس سازمانی به نام «زنان کارگر متحد» تشکیل داد. آنها یک برنامه سخنرانی ترتیب دادند که «نیویورک تایمز» خبرش را کار کرد. همگی می‌دانیم (این اعتراض) جدی گرفته نشد. مجله «ردبوک» در سال ۱۹۷۶ پیمایشی انجام داد که دریافت ۸۰ درصد از پاسخگویان، شکلی از آزار جنسی را در محیط کار خود تجربه کرده‌اند؛ نتیجه‌ای که بازهم نادیده گرفته شد.

به یاد داشته باشید که در آن زمان، حتی رابطه جنسی اجباری در بستر زناشویی هم هنوز نامی نداشت و جرم‌انگاری نشده بود و تجاوز تنها به برقراری رابطه جنسی اجباری با زنی غیر از همسر گفته می‌شد. یعنی هنوز دورانی بود

که آن نوشته معروف «کنفسیوس» که می‌گوید وقتی راه‌گریزی از تجاوز نداری، تکیه بده و لذت ببر، باعث خندیدن همه می‌شد. اما حالا در شرایطی هستیم که زنان جسارت حرف زدن پیدا کرده‌اند. پس باید گفت بله، دریچه‌های سد باز شده‌اند.

❑❑ در پی این فوران چه اتفاقی خواهد افتاد؟ آیا سوابق و پیشینه‌ای هست که این موقعیت را روشن‌تر کند؟

مورخان دوست ندارند آینده را پیش‌بینی کنند، چون آینده به کاری که الان انجام می‌دهیم وابسته است. اگر اجازه بدهیم این جزئیات زننده بر همه چیز غلبه کند و به ریشه این مسئله نپردازیم که چرا زنان مدتی طولانی قادر نبودند این تجربه‌ها را بیان کنند، یا این موقعیت را تضعیف می‌کنیم و یا باعث دوام وضعیت می‌شویم؛ و این که هر چند سال یک بار دنبال حجامت باشیم هم راه سهل‌انگارانه‌ای است.

فوق‌العاده مهم است کسانی که مرز تهاجم جنسی را رد نکردند هم (اما هم‌چنان رفتار نامناسبی داشتند) تشویق کنیم تا اشتباه خود را بپذیرند و عذرخواهی کنند. باید پرسیم که چرا زنان پیش از این احساس نمی‌کردند که در موضع تصدیق (آزار و تجاوز) هستند. دلیلش فقط این نیست که جامعه‌پذیر شدن ما به گونه‌ای است که یاد می‌گیریم با دیگران سازگار باشیم و کسی را آزرده نکنیم. بلکه به این دلیل هم هست که ما در بازار کار از حمایت و قدرتی برخوردار نیستیم.

❑❑ آیا این را پیشرفت واقعی می‌دانید یا چنین تصویری تنها توهمی از ترقی است؟ نسبت به واکنش‌های شدید بالقوه‌ای که ممکن است ایجاد شود، نگران نیستید؟

مردم بالاخره فهمیده‌اند که این معضل بزرگی است که به شکلی نظام‌مند لاپوشانی شده است. این که گام بعدی ما چیست به این بستگی دارد که چطور از این لحظه بهره می‌گیریم؛ یا نسبت به آن ساکت می‌مانیم. اگر صرفاً بر سوءاستفاده‌های جنسی مردان تمرکز کنیم، ممکن است به چیزی برسیم شبیه به حرکت نزولی از پیشرفتی که در روابط نژادی داشتیم. وقتی همه شروع به حرف زدن علیه تبعیض کردند، کم‌کم افراد استدلال کردند که تبعیض به پایان رسیده است؛ دلیل‌شان این بود که وقتی همه تصدیق می‌کنیم که تبعیض نژادی کار بدی است، پس دیگر لازم نیست اقدامی برایش انجام دهیم. متناظر با این مسئله آنجاست که بگوییم به جای اینکه از کمبود قدرت زنان در محل کار حرف بزنیم، تنها به مردان یاد دهیم که چگونه بهتر رفتار کنند.

❑ زمانی بود که مردم فکر می‌کردند گفتن این که «کوررنگ نژادی» هستند چیز خوبی است...

متناظر کوررنگی نژادی این است که حتی اگر از شر استعمار جنسی خلاص شویم، تغییری در این حقیقت ایجاد نمی‌شود که زنان به شیوه‌های دیگری مورد تبعیض واقع می‌شوند. کسی که رفتار جنسی بسیار مناسبی در روابط خود دارد شاید مرتکب این جنسیت‌زدگی آشکار شود که فکر کند باید از زنان حفاظت کرد تا در معرض این شرایط هولناک قرار نگیرند.

❑ گاهی می‌بینیم اتفاقی در دنیای تکنولوژی یا سرگرمی می‌افتد و می‌گوییم: «جنسیت‌زدگی و آزار در این صنعت فراوان است.» به نظر می‌رسد این وضعیت دارد به سیاست و هنر و فرهنگ و تمامی حوزه‌ها سرایت می‌کند. اما آیا شما تمایزی در این موارد می‌بینید؟ آیا باید با تمام این آزارها به یک شیوه برخورد کنیم؟

آزار و سکسیم، به‌ویژه در مشاغل و فضاهایی که زنان در آن منابعی در اختیار ندارند، بسیار رایج است. افرادی با کم‌ترین درآمد ممکن، مثل مستخدمان هتل‌ها یا کارگران خطوط تولید در دوره‌های گذشته، در همین وضعیتند. البته به نظر من اتحادیه‌ها و اصناف تا حدی شرایط را بهبود دادند اما حتی در مشاغلی با دستمزد و اعتبار بالا هم آزار شایع است. مثل مشاغلی که مردان نسبت به آن حس مالکیت دارند. در واقع آزار جنسی در همه جا دیده می‌شود، اما معتقدم در شرایط نامتوازن قدرت، شدیدتر هم خواهد شد.

❑ اتهامات طیف وسیعی از رفتارها را در برمی‌گیرند. مفرط‌ترین نمونه‌ها اتهام تهدید و اجبار و اعمال زور علیه «هاروی واینستین» یا «آر. کلی» است. در طرف دیگر قضیه موارد سطحی‌تری وجود دارد که در عین حال هنوز رفتار نامناسبی به شمار می‌رود، مانند دست‌درازی کردن. آیا باید تمام این رفتارهای متفاوت را یک کاسه کرد؟ چطور می‌توان از هم تفکیک‌شان کنیم؟ دقیقاً یکی از خطرات جریان همین است. ما باید راهی پیدا کنیم که بتوان مردانی را که رفتارهای آزاردهنده داشته‌اند از آنهایی که به وضوح تجاوز کرده‌اند، تفکیک کنیم. همه این رفتارها در یک طیف قرار دارند و از طریق شیوه‌هایی به هم مرتبط می‌شوند که حتی افرادی که تا به حال آزار فیزیکی به زنان نرسانده‌اند هم، سال‌های متمادی با این شیوه‌ها آنان را تحقیر کرده و نگاه ابزاری به آنها داشته‌اند. شاید عجیب به نظر برسد اما از جهاتی شاید لازم باشد که به سمت مسیری مانند «کمسیون حقیقت و آشتی» آفریقای جنوبی (گردآوری جامع جنایات خشونت‌آمیز دوران آپارتاید که در سال ۱۹۹۴ در تلاش برای وحدت کشور به مرتکبان بخت منع تعقیب می‌بخشید) حرکت کنیم. با این روش شاید بتوان از مردانی که مرتکب تجاوز نشده‌اند و پس از آن پوزش خواسته‌اند هم

گذشت کرد.

❑ به طور خاص، سیاستمداران چه؟ چه رفتاری از جانب آنها را نباید تحمل کنیم؟ امروز داریم بر سر «روی مور» «و ال فرانکن» بحث می‌کنیم، اما این گفت‌وگوها به عقب رفته و مثلاً دامنگیر بیل کلینتون هم شده است.

ابتدا باید بین رفتاری مذموم مانند رابطه خارج از زناشویی که از جانب هر دو طرف رضایت‌مندانه است و رفتار جنسی تهاجمی که فاقد رضایت است تمایز قائل شویم. تا چه حدودی می‌خواهیم به این خطای انسانی، که از قضا در دنیای خارج از سیاست هم بسیار شایع است به عنوان معیاری برای تشخیص صلاحیت اداره کشور متوسل شویم؟

فکر می‌کنم ما باید تصدیق کنیم که تحقیر و شیء‌انگاری زنان به معنای به حساب نیاوردن نظرات زنان، نادیده گرفتن ترجیحاتشان، توجه نکردن به اعتراضاتشان و این توقع از آنان که هر چیزی را تحمل کنند- به چه میزان شگفت‌آوری شایع است. چرا کسی مانند «بیل مار» -مجری مشهور تلویزیون آمریکا- باید ترامپ، رئیس‌جمهوری ایالات متحده را «فاحشه کوچک نق‌نقو» بنامد، وقتی می‌تواند از «بازنده کوچک نق‌نقو» استفاده کند؟ این تحقیر و شیء‌انگاری نهادینه و بادوام نسبت به زنان، که حتی توسط بسیاری از زنان نیز صورت می‌گیرد، واقعیت وضع موجودند. از یک طرف، ما قطعاً با این رفتارها مقابله می‌کنیم. اما اگر بیش از حد تأدیبی برخورد کنیم ممکن است نتیجه عکس بگیریم.

اگر متوجه باشیم که در این میان دوراهی برجسته‌ای وجود دارد و باید مدت زمان زیادی بر سر آن وقت بگذاریم، آن وقت بهترین عملکرد را خواهیم داشت. موارد بسیار بسیار زیادی وجود دارد که از نگاه من می‌توان با پذیرش عذرخواهی

از آنها گذشت اما ابتدا باید آن عذرخواهی‌ها را مطالبه کنیم.

❑ در این دوران که عده بسیاری به رسانه‌ها بی‌اعتمادند و بر سر حقایق با هم توافق ندارند، آیا اتهامات سوءرفتار جنسی علیه افراد به یک اندازه شنیده می‌شوند؟ به نظر می‌رسد این که حرف قربانیان پذیرفته شود یا نه اغلب بستگی به این دارد که در کدام طیف سیاسی قرار می‌گیرید؟

به عقیده من درست می‌گویید؛ الان در زمانی که سر می‌بریم که افراد بیش از گذشته برای باور روایت‌ها بر اساس دیدگاه سیاسی خود تصمیم می‌گیرند. به همین دلیل هم ممکن است در معرض واکنش‌های شدید که توجیهی برای باور نکردن روایت‌هاست، آسیب‌پذیر باشیم. واکنش‌هایی که می‌تواند مانع از جذب و متحد کردن مردان و زنان بسیاری شود که در غیر این صورت ممکن بود مایل باشند در موضع‌گیری تسامح صفر به ما ملحق شوند.

ما باید دقت داشته باشیم که این اتهامات چگونه ممکت است به صورت گزینشی مورد استفاده قرار بگیرند و باید به حقوق مدنی مردانی که متهم به چنین اعمالی می‌شوند توجه داشته باشیم و نسبت به درک عوامل زمینه‌ای و پیشینه‌ای و ابهامات این اتهامات آگاه باشیم. مهم است که زنان با صدای بلند و با قدرت حرف بزنند و درد و خشم خود را به اشتراک بگذارند اما این هم اهمیت دارد که این‌ها را تبدیل به یک تحول بلندمدت کنیم، نه یک درمان موقتی.

❑ در طول تاریخ، وقتی به پیشرفت فکر می‌کنیم، می‌بینیم که شبیه به یک خط مستقیم نیست؛ فرازونشیب‌هایی در طول راه وجود داشته است. در حال حاضر کجا هستیم؟ آیا در نشیب بزرگی قرار داریم؟

بله. این هم وجه دیگری است که نشان می‌دهد این مساله دو سویه دارد. به صراحت می‌گوییم که به نظر خیلی وقت پیش مردان باید وادار به پاسخگویی می‌شدند. از طرف دیگر، این نوع خاص پاسخگویی تنها [معطوف به] به آزار جنسی و شیء‌انگاری زنان است، و نه سایر شیوه‌هایی که زنان مورد تبعیض واقع می‌شوند. بنابراین پوششی است برای افرادی که از بی‌اخلاقی جنسی آزرده می‌شوند، اما نسبت به تبعیض اقتصادی و اشکال دیگر رفتارهای استثمارگرانه نسبت به زنان کاملاً بی‌تفاوتند و صرفاً از پذیرفتن این حقیقت سر باز می‌زنند. مرخصی زایمان خودش نوعی بازتولید همین نظام است. مواردی که به آنها اجازه می‌دهد محدودیت‌های پدرسالارانه بر رفتار زنان را نادیده بگیرند و حتی توجیه کنند؛ محدودیت‌هایی مانند گرفتن حقوق بارداری و پیشگیری از بارداری زنان.

❑ بسیاری از تبعیض‌های علیه زنان را اگر فیزیکی نباشد به سختی می‌توان تشخیص داد. چطور می‌توانیم مطمئن شویم که به تبعیض‌های نامحسوس هم توجهی مشابه موارد فیزیکی آن داریم؟

بله، سیاست‌هایی از همین دست است که امکان تداوم مسمومیت با سرب را (که به ناباروری مرتبط دانسته شده) فراهم می‌کند؛ با سرمایه‌گذاری نکردن در زیرساخت‌های پاک که از قابلیت‌های تولیدمثل زنان حمایت می‌کند. این برای ما یک دوراهی واقعی است و موظفیم که خشممان را به درستی هدایت کنیم. نباید اجازه دهیم که خشم ما باعث خاموش شدن صدای تبعیض زنان باشد و تفاوت‌های میاد افراد را نادیده بگیرد. مثل تفاوت بین سیاستمداری که شخصا رفتار نادرستی دارد اما در عمل به قوانینی رأی می‌دهد که در راستای کسب دستمزد برابر به زنان کمک می‌کند. ماهیت نمایشی این اتهامات می‌تواند سایر سرچشمه‌های نابرابری را در خود گم کند.

خدمتکار و آقای چارلی رزا پارکس و مبارزه برای تمامیت جسمانی زنان سیاه‌پوست



دنیل مک‌گوایر^۲

برگردان: مهتاب محمودی

این نوشته نسخه بازبینی‌شده مقاله‌ای طولانی‌تر است که نخستین بار در سال ۲۰۱۷ در کتاب «U.S. Womens's History: Untangling the Theards of Sisterhood» منتشر شده است.

1. The Maid and Mr. Charlie: Rosa Parks and the Struggle for Black Women's Bodily Integrity
2. Danielle McGuire

۶ سال پس از مرگ «رزا پارکس»^۱ در سال ۲۰۰۵، انتشار مقاله‌ای از او، که در دهه ۱۹۵۰ میلادی نوشته شده بود، خبرساز شد. این مقاله تا پیش از آن که خانه حراج «گرنسی» آن را منتشر کند ناشناخته مانده بود. این سند دست‌نویس شش صفحه‌ای بخشی از گنجینه‌ای از اسناد خصوصی و وسایل خانگی پارکس است که برای حل و فصل اختلافات حقوقی برای فروش ارائه شده بود. این سند از مقاومت سرسختانه پارکس در برابر مردی سفیدپوست حکایت می‌کند که پارکس او را «آقای چارلی» نامیده بود.

آقای چارلی مردی است که در سال ۱۹۳۱، زمانی که رزا به عنوان خدمتکار خانگی در شهر مونتگمری ایالت آلاباما کار می‌کرد، به او حمله کرد. پارکس نوشته است: «او مرا به نوشیدن ویسکی دعوت کرد و من فوراً و سرسختانه این درخواست را رد کردم. او به من نزدیک‌تر شد و دستش را روی کمرم گذاشت. خیلی ترسیده بودم. آماده مرگ بودم. اما هرگز اجازه ندادم. هرگز. هرگز.»^۲

پارکس هرگز در هیچ یک از خاطرات، مقالات منتشر شده و مصاحبه‌هایش اشاره‌ای به داستان «آقای چارلی» نکرده بود. به همین دلیل برخی از حافظان میراث رزا پارکس اعتقاد داشتند این مقاله داستانی خیالی و خصوصی است. «استیون کوهن»، وکیل موسسه ریموند و رزا پارکس در دیترویت، در این باره به

۱. رزا پارکس (با نام انگلیسی: Rosa Parks زاده ۴ فوریه ۱۹۱۳ - درگذشته ۲۴ اکتبر ۲۰۰۵) یک زن سیاه‌پوست آمریکایی آفریقایی‌تبار و از فعالان جنبش حقوق مدنی آمریکا بود. پارکس در سال ۱۹۵۵ از دادن صندلی‌اش در اتوبوس به یک مرد سفیدپوست خودداری کرد و در نتیجه بازداشت و جریمه شد. اقدام اعتراض‌آمیز او علیه قوانین جدایی نژادی نقطه آغاز نمادین جنبش حقوق مدنی سیاهان آمریکا قلمداد می‌شود.

2. Rosa Parks, handwritten essay c. 1950s or early 1960s, Scanned Document II-A-1; "Sample Documents from the Rosa Parks Archive," Guernsey's Auctioneers, copy in author's possession.

آسوشیتد پرس گفته است: «این مقاله هرگز نباید به عنوان بخشی از مجموعه یادگاری‌ها قرار می‌گرفت.»^۳

کوهن با نادیده گرفتن این مقاله و خصوصی یا تخیلی قلمداد کردن آن تقریباً هرگونه بحثی را درباره اینکه چگونه یک فعال مدنی نمادین (و دیگر زنان سیاه‌پوست طبقه کارگر مانند او) ممکن است در معرض خشونت جنسی باشد، خاموش کرد. همچنین ادعای کوهن نقش محوری مساله خشونت جنسی در توسعه آگاهی سیاسی، نژادی و جنسیتی پارکس و جنبش او را انکار کرد.

سکوت عمومی پارکس درباره این ماجرا از حجم تقاطع خشونت نژادی و جنسی در ایالات متحده و موقعیت‌های پیچیده‌ای حکایت می‌کند که زنان سیاه‌پوست هر روز با آن مواجه می‌شدند. پارکس در این مقاله شخصی را که به او حمله کرده آقای چارلی نامیده است. احتمالاً پارکس با استفاده از این نام به جای نام واقعی آن شخص از خود و خانواده‌اش در برابر مجازات محافظت کرده است. اشاره به نام آن شخص می‌توانست عواقبی برای پارکس داشته باشد؛ به ویژه با توجه به قوانین جدایی نژادی در جنوب آمریکا در دهه ۱۹۵۰، زمانی که اتهامات تجاوز یا تهاجم جنسی بین نژادی، خشونت فجیع نژادی را توجیه می‌کرد.

همچنین احتمالاً پارکس برای حفظ احترام خصوصی و عمومی خود این داستان را خصوصی نگه داشت. آیا می‌توان سکوت رزا پارکس را همان چیزی

3. Ula Ilnytzky, "Rosa Parks essay appears to discuss rape attempt," The Seattle Times, July 29, 2011.

دانست که «دارلین کلارک هاین»^۱ از آن با عنوان «فرهنگ ریاکاری»^۲ در میان زنان سیاه‌پوستی یاد می‌کند به تعبیر کلارک هاین «ظاهری بی‌پرده‌گو و آزاد دارند اما در واقع حقیقت درونی زندگی‌های خودشان را از سرکوب‌کنندگان پنهان می‌کنند»^۳ آیا شوهر رزا پارکس از او خواست تا درباره این ماجرا حرف بزند؟ آیا او به رزا اصرار کرد که درباره این ماجرا سکوت کند؟ آیا مادرش به او هشدار داد و توصیه‌های مادر بزرگ‌هایش را درباره بی‌عدالتی در حق زنان سیاهی که قربانی شهوت مردان سفیدپوست می‌شوند، به او گوشزد کرد؟ احتمالاً پس از آنکه رزا پارکس به عنوان «مادر نمادین جنبش حقوق مدنی» مشهور شد و هویتش به عنوان خیاطی مقدس با پاهایی خسته لزوم اقدامات جسورانه علیه جدایی نژادی را توجیه کرد، افشای جزئیات موجود در این مقاله بیش از پیش دشوار شد.

با این همه پارکس با نوشتن درباره تجربه خود از آزار به بخشی از سنت مقاومت زنان سیاه‌پوست تبدیل شد و موقعیتی مشابه زنانی چون «هریت جیکوبز»^۴ و

1. Darlene Clark Hine

2. Culture of Dissemblance

3. Darlene Clark Hine, "Rape and the Inner Lives of Black Women in the Middle West," Signs 14:4; Summer 1989: 912.

۴. هریت جیکوبز (Harriet Jacobs) نویسنده آمریکایی آفریقایی تبار قرن نوزدهم و از چهره‌های سرشناس جنبش لغای برده‌داری است. ارباب هریت که پزشکی سفیدپوست بود او را آزار جنسی می‌داد و تهدید می‌کرد فرزندان هریت را می‌فروشد. هریت از اربابش گریخت و پس از هفت سال زندگی مخفیانه توانست نیویورک برود. او در نیویورک به عنوان پرستار بچه در خانه نویسنده محبوب آن زمان، ناتانیل ویلیز، استخدام شد. کرنلیا همسر ویلیز که بر خلاف شوهرش مخالف برده‌داری بود با هریت رفتاری دوستانه داشت. پس از گذشت ۱۷ سال از فرار جیکوبز ارباب محل زندگی او را پیدا کرد و برای بازگرداندن او به طور قانونی به سراغش آمد. با این حال کرنلیا ویلیز آزادی جیکوبز را خرید. جیکوبز در دوران اقامتش در منزل ویلیزها زندگی‌نامه خود را با نام «وقایع زندگی یک دختر برده» نوشت. این کتاب هم‌اکنون به عنوان یکی از آثار کلاسیک آمریکا شناخته می‌شود. او همچنین پس از فرار از کارولینا (جایی که برده بود) با فعالان حقوق زنان و جنبش لغای برده‌داری آشنا شد و خود به چهره‌های موثر در این جنبش تبدیل شد.

«آیدا ب. ولز»^۱ یافت؛ زانی که از خشونت جنسی نژادی شده در قرن ۱۹ و اوایل قرن بیست سخن گفتند. پارکس با انتخاب نوشتن درباره «آقای چارلی» به جای کسی که به او حمله کرده بود به این تجربه برای تمام کسانی که مانند او چنین باری را بر دوش می‌کشند و مثل او آسیب دیده‌اند، عمومیت بخشید.

زنان سیاه‌پوست طبقه کارگر مانند رزا پارکس در معرض تمایلات جنسی و نژادی مردان سفیدپوست بودند و غالباً مردان سیاه‌پوست نیز از آنان محافظت نمی‌کردند. مقاله رزا پارکس (چه داستانی واقعی باشد و چه داستانی استعاری یا ترکیبی از هر دو) او را در بطن تاریخ این آزارهای نژادی و جنسی قرار می‌دهد. تلاش عده‌ای برای بی‌اعتبار خواندن این نوشته یا مخفی کردن آن در زمان کشفش در سال ۲۰۱۱، نشانه تداوم مسئله قدرت و کنترل بدن زنان سیاه‌پوست، تاریخ آنان و شیوه یادآوری ما از زنان سیاه‌پوست قدرتمندی است که در جنبش مدرن حقوق مدنی، نقش‌های رهبری داشتند.

بهار سال ۱۹۳۱، رزا پارکس ۱۸ ساله و مجرد بود. او به تازگی کالج ایالتی آلاباما را ترک کرده بود. پارکس درباره دلیل خود برای ترک کالج نوشته است: «فقر مانع من برای پرداخت شهریه و ادامه تحصیل شده بود.»^۲ او برای تامین مخارج زندگی علاوه بر درآمد مادرش، خودش نیز باید کار می‌کرد. پارکس به عنوان «خدمتکار برای تمامی امور» در خانه یک خانواده سفیدپوست استخدام شد. دستمزد هفتگی ناچیز پارکس بابت این شغل و مراقبت شبانه‌روزی از بچه و خانه‌داری ۲۴ ساعته، ۴ دلار

۱. آیدا بل ولز بارنت (Ida Bell Wells-Barnett) مشهور به آیدا ب. ولز نویسنده زن آمریکایی سیاه‌پوست، فعال جنبش حق رای زنان و از نخستین رهبران جنبش حقوق مدنی در آمریکا بود.

2. Jeanne Theoharis, *The Rebellious Life of Mrs. Rosa Parks* (Boston: Beacon Press, 2015), 10.

بود. او همچنین بابت اضافه‌کار می‌توانست بین مبلغ ۵۰ سنت و لباس‌های اضافه خانم سفیدپوست خانه، یکی را برگزیند. پارکس شبی پس از اتمام وظایف روزانه‌اش شامل خواباندن بچه، شستن ظرف‌ها، تصمیم گرفت کمی استراحت کند. او نوشته است: «چقدر خسته بودم. پس از یک روز طولانی از شستن و پختن و بچه‌داری واقعا انتظار داشتم کمی استراحت کنم.» قرار بود رزا به اتاقش برود، روزنامه بخواند یا به رادیو گوش دهد که ناگهان کسی در آشپزخانه را زد. «سم» بود؛ کارگر سیاه‌پوست خانه. سم گفت کتتش را جا گذاشته و از رزا خواست آن را پیدا کند. رزا برای پیدا کردن کت سم رفت و وقتی برگشت سم آنجا نبود. به جای سم مرد قذبلند و سنگین‌وزن سفیدپوستی آنجا ایستاده بود.

پارکس این مرد سفیدپوست را «آقای چارلی» نامید. مرد سفید در آشپزخانه ایستاده بود و برای خودش یک لیوان ویسکی ریخت. رزا به او پیشنهاد داد که نوشیدنی‌اش را به اتاق نشیمن ببرد و منتظر صاحب‌خانه‌های سفیدپوست بماند. مرد نپذیرفت و به جای آن رزا را به نوشیدنی دعوت کرد. رزا دعوت او را نپذیرفت: «به او گفتم من ویسکی نمی‌خورم و نمی‌خواهم او در آشپزخانه باشد.» پارکس در ادامه نوشته است: «او به من نزدیک‌تر شد و دستش را روی کمرم گذاشت.» رزا پارکس ترسیده بود: «من به سرعت از جا پریدم. واقعا ترسیده بودم... داشتم از ترس می‌مردم.» مرد از رزا خواست «با او مهربان باشد» و به او وعده پول داد.

پارکس نوشته در آن لحظه فهمیدم سم من را فریب داده است. ماموریت او در واقع چیز دیگری غیر از برداشتن کتتش بود. «احساس گرفتاری و درماندگی می‌کردم. من آسیب دیده بودم و از شدت خشم حالم بد شده

بود.» پارکس، سم را دوستی قابل اعتماد می دانست اما حالا او را به عنوان یک «قواد» می دید. رزا پارکس درباره احساساتش در آن لحظه نوشته است: «احساس می کردم موجودی پست، برهنه و نانجیب هستم. در یک لحظه من دیگر دختر نوجوانی نجیب و دارای عزت نفس نبودم، بلکه فاحشه‌ای بودم که خریداری شده بود تا به عنوان کالایی سیاه‌پوست به مردی سفیدپوست عرضه شود.»

آقای چارلی مست و شهوانی‌تر شده و به همین دلیل رزا نگران جان خود شده بود. او می دانست پیکر ظریف و کوچکش با ۵۵ کیلو وزن و ۱.۵۸ متر قد در برابر مردی با ۱.۸ متر قد و ۹۰ کیلو وزن شناسی برای مقاومت ندارد. بیش از درشت‌هیکل بودن آن مرد، قدرتی که به واسطه نژاد، جنسیت و تاریخ در او تجسم یافته بود پارکس را می ترساند: «افکار پریشان متعددی به ذهنم هجوم می آوردند. قدرت او در برابر ضعف جسمانی من. سلطه مرد سفید و انقیاد ما سیاهان در طول تاریخ از دوران برده‌داری تا دوران شبه-آزاد امروز.» او به خوبی می دانست مردان سفیدپوست می توانند به زنان سیاه حمله کنند بی آنکه مجازاتی در کار باشد.

بی شک تاریخچه این قبیل برخوردهای بین نژادی در ذهن پارکس سنگینی می کرد: «من به مادر بزرگ بیچاره مادرم فکر می کردم. کسی که به دنیا آمده بود و پرورش یافته بود تا خدمت کند و در نهایت صاحب فرزندی حرام‌زاده شد. حق او پایمال شد و با او بدرفتاری شد. هم بردگان سیاه از او سواستفاده کردند و هم ارباب سفیدش.» پارکس به یاد می آورد مادر بزرگ مادرش، زیبایی نادری داشت. او خیاط ماهری بود که در جوانی مُرد. از او سه فرزند باقی ماند که بزرگترین آنها «سیلوستر ادواردز»، پدر بزرگ رزا پارکس، بود. پارکس در دوران کودکی با

خانواده پدربزرگش زندگی می‌کرد. او پوست شیری‌رنگ و موهای قهوه‌ای صاف پدربزرگش را به یاد دارد که گواه پیشینه بین‌نژادی او بود.^۱

در این مقاله پارکس هم‌زمان با اشاره به تجربیات شخصی خود به فقدان حق حاکمیت جنسی^۲ زنان سیاه‌پوست می‌پردازد و اینکه چگونه استانداردهای دوگانه جنسی و نژادی سفیدپوستان، مردان سیاه‌پوستی را که به جرایم بین‌نژادی متهم شده‌اند، تحت تاثیر قرار می‌دهد. پارکس درباره اتفاقی که چند مایل دورتر از او در شهر اسکاتسبرا در ایالت آلاباما رخ داده بود نوشته است: «دولت ایالت آلاباما هر آنچه می‌توانست کرد تا ۹ نوجوان سیاه‌پوست را به مرگ به واسطه صندلی الکتریکی محکوم کند؛ پسران اسکاتسبرا^۳ که به تجاوز به دو زن سفیدپوست محکوم شده بودند.»

پارکس در سایه گذشته‌ای بی‌رحم و در گیرودار تهدیدهای فعلی، به دعا متوسل شد: «خداوند نیروی من است، از چه کسی باید بترسم؟ خداوند نور من است، رستگاری من است، از چه کسی باید بترسم؟» پارکس در ادامه نوشته است: «ناگهان تمام ترسم با عزمی فولادین جایگزین شد. تصمیم گرفتم تا زمانی که

1. Rosa Parks with Jim Haskins, *Rosa Parks: My Story* (New York: Penguin, 1992), 15.

2. sexual sovereignty

۳. پسران اسکاتسبرا ۹ نوجوان سیاه‌پوست ۱۳ تا ۱۹ ساله بودند که در سال ۱۹۳۱ به تجاوز به دو زن سفید در واگن قطاری در نزدیکی اسکاتسبرای آلاباما متهم شده بودند. رسیدگی به پرونده این نوجوانان در جوی ملتعب برگزار شد. محاکمه هر یک از این نوجوانان یک‌روزه به پایان رسید. اگرچه شواهد پزشکی نشان می‌داد به این دو زن تجاوز نشده است اما پسران اسکاتسبرا همگی گناه‌کار شناخته شده و به مرگ با صندلی الکتریکی محکوم شدند. با پیگیری فعالان اجتماع سیاهان و حزب کمونیست آمریکا، دیوان عالی به دلیل محرومیت غیرقانونی متهمان از حق مشاوره حقوقی، محکومیت و مجازات مرگ آنان را باطل کرد. پس از ابطال حکم یک هیئت‌منصفه تماماً سفیدپوست مجدداً این نوجوانان را محکوم کرد. از پرونده پسران اسکاتسبرا به عنوان یکی از نمونه‌های مشهور و تاریخی بی‌عدالتی علیه سیاهان در نظام قضایی آمریکا یاد می‌شود.

نفس می کشم علیه این دشمن ترسناک ایستادگی کنم. می دانستم مهم نیست چه اتفاقی می افتد، من هرگز تسلیم توحش این مرد سفید نخواهم شد. من آماده مرگ بودم اما هرگز تسلیم نشدم. هرگز، هرگز، هرگز.»

زمانی که پارکس سخنرانی تندوتیز خود را علیه آقای چارلی آغاز کرد، وجودش مملو از احساس استحقاق و قدرت شد: «من برترپنداری نژاد سفید و قوانین مردان سفید را به او یادآوری کردم؛ قوانینی که با خطی پررنگ سیاهان و سفیدان را تفکیک می کنند. من بر اساس قانون در آن سوی خط خواهم بود.» او از نزدیک شدن به آقای چارلی سر باز زد و بر اصول اخلاقی، شان و احترام خود در برابر مردی تاکید کرد که به تعبیر پارکس «قانون اجازه نمی داد آن مرد با او ازدواج کند و به او احترام بگذارد.» پارکس اعتراض به چارلی و برترپنداری نژاد سفید در طول تاریخ را ادامه داد: «با کمترین لرزش صدا، درباره هر آنچه از رفتارهای غیرانسانی مردان سفیدپوست با سیاهان می دانستم به او گفتم. به او گفتم چقدر از همه مردان سفیدپوست بیزارم. به او گفتم هرگز نفرتم از مردان سفیدپوست چنان کم نخواهد شد که بتوانم با او کاری داشته باشم.»

پارکس چه در اتوبیوگرافی و چه در مصاحبه هایش احساساتی مشابه را بیان کرده است. به عنوان مثال او گفته در زمان اولین دیدارش با ریموند پارکس در بهار سال ۱۹۳۱، چندان از او خوشش نیامد. این دیدار تقریباً هم‌زمان با ماجرای آقای چارلی بوده است. پارکس درباره این دیدار گفته است: «به نظرم او زیادی سفید بود. من نسبت به مردان سفید احساس بیزاری می کردم.» در واقع به نظر می رسد رزا پارکس تنها زمانی از مردان سیاهی که پوست روشن تری داشتند خوشش می آمد که آنها حامی سیاست‌های رادیکال رهایی‌بخش بودند. به عنوان

مثال رزا پارکس تنها زمانی حاضر شد با ریموند ارتباط برقرار کند که فهمید او از اعضای موسس شعبه مونتگمری «انجمن ملی پیشرفت رنگین پوستان»^۱ است، در جیب خود تپانچه حمل می‌کند و عضو شبکه زیرزمینی سیاهان رادیکال آلاباما است.^۲ احتمالاً دلیل گرایش رزا پارکس به مردان سیاه‌پوست مدافع حقوق سیاهان مانند ریموند پارکس، به عشق و احترامش به پدر بزرگش سیلوستر ادواردز مربوط بوده است. مردی که با خود اسلحه حمل می‌کرد، هوادار «مارکوس گاروی»^۳ بود و به رزا آموخته بود که «یک آمریکایی آفریقایی تبار سربلند به سادگی نمی‌تواند رفتار بد هیچ کسی را بپذیرد.»^۴ این می‌تواند دلیلی باشد بر اینکه چرا رزا پارکس در این مقاله با شدت و حرارت سم را به «قواد بودن» محکوم می‌کند. او در این مقاله نوشته است: «سم مالک من نبود. او حق نداشت من را بفروشد.» پارکس در ادامه با خشمی شدید و به تعبیر خودش با «خشمی سرد، بی‌رحمانه و کنترل شده» بیان می‌کند که «از سم به اندازه آقای چارلی متنفر بودم و حاضر نبودم روی صورت هیچ یک از آن دو تُف بیاندام.»

پارکس علی‌رغم بیزاری از مردان سیاهی چون سم، بیشتر سخنان تند و آتشینش را برای «آقای چارلی» محفوظ نگه داشته بود. در سراسر این نوشته پارکس به تلاش‌هایش برای حفظ فاصله با آقای چارلی و واداشتن او به اینکه دست از سرش بردارد، اشاره می‌کند. پارکس توصیف کرده که چارلی او را تعقیب می‌کرده

1. National Association for the Advancement of Colored People (NAACP)

2. Parks with Haskins, Rosa Parks, 55–60.

۳. مارکوس گاروی (Marcus Garvey) فعال سیاسی سیاه‌پوست جامائیکایی بود که جنبشی برای بازگرداندن سیاه‌پوستان از آمریکا به آفریقا به‌وجود آورد.

4. Douglas Brinkley, Rosa Parks (New York: Penguin, 2000), 23, 27; Parks with Haskins, Rosa Parks, 31.

است. او با پریدن پشت مبل‌ها یا جلوی میز، آشکارا از دست‌مالی کردن‌های آقای چارلی می‌گریخت. پارکس نوشته است: «او نیازی به فکر کردن نداشت. زیرا این سگ کثیف و بی‌شرف، مردی سفیدپوست بود و من دختری فقیر، بی‌دفاع و رنگین‌پوست بودم که او می‌توانست به من هجوم آورد.»

سرانجام رزا تصمیم گرفت دست از تلاش برای فرار بردارد. احتمالاً فهمیده بود که هیچ نقطه امنی پیدا نخواهد کرد. او در خانه خانواده‌ای سفیدپوست، تنها بود و بعید بود بتواند در میان همسایه‌ها کمکی پیدا کند. اگر از خانه می‌گریخت کجا می‌توانست برود؟ و برای شغلش چه اتفاقی می‌افتاد؟ شغلی که در میانه رکود بزرگ برای او حیاتی بود. اگر کودک را تنها می‌گذاشت و از آن خانه می‌رفت چه می‌شد؟ او و خانواده‌اش ممکن بود با چه عواقبی روبه‌رو شوند؟ فهم اینکه چه چیز باعث شد او تصمیم بگیرد از مقاومت دست بردارد، دشوار است. اما این کاری بود که او کرد و به نظر می‌رسد تسلیم او نتیجه داد. پارکس نوشته است: «من از لحاظ جسمی و عاطفی بسیار خسته و بی‌رمق بودم.» او روی صندلی نشست، روزنامه‌ای برداشت و به آقای چارلی گفت: «اگر می‌خواهد او را بکشد و به بدنی بی‌جان تجاوز کند، مختار است.» اما «تا زمانی که زنده‌ام به تنهایی بر باورم ایستادگی می‌کنم. مهم نیست چند مرد سیاه‌پوست به او اجازه داده باشند به هر حال این کار درست نیست. برای من اهمیتی ندارد اگر آنها (مردان سیاه‌پوست) را در برابرم جمع کنی... جواب من هنوز هم نه است!»

رزا پارکس در انتهای مقاله‌اش نوشته است: «سرانجام آقای چارلی فهمید پاسخ من نه است، نه‌ای خیلی محکم و بدون تردید. او گفت دیگر بیش از این مرا آزار نخواهد داد.» آقای چارلی کنار او نشست و رزا بلند شد و روی صندلی

دیگری نشست: «نمی‌خواستم او را ببینم. از دیدن او حالم بد می‌شد.» پارکس روزنامه را گشود و جلوی صورتش گرفت؛ طوری که چهره چارلی را نبیند و سپس شروع به خواندن کرد.

تجربه رزا پارکس جزئی از تاریخچه‌ای دیرینه و بی‌رحم است. چندین دهه است که زنان آمریکایی آفریقایی تبار به طور خصوصی و عمومی درباره آزار جنسی و خشونت نژادی جنسی شده‌ای سخن می‌گویند که در دوران برده‌داری و پس از آن خود و عزیزانشان به‌طور روزمره با آن مواجه بودند. در سال ۱۹۸۲ نویسنده معتبر واشنگتن دی سی، مدرس و فعال اجتماعی «آنا جولیا کوپر»^۱ گفت: «دختران رنگین پوست جنوب آمریکا در میان دام‌ها و گرفتاری‌هایی زندگی می‌کنند که مردان سفیدپوست طبقه فرودست برای آنان ایجاد کرده‌اند.»^۲ یک سال بعد آنا جولیا کوپر در نمایشگاه جهانی کلمبیا در شیکاگو تجاوز مردان سفیدپوست به زنان و دختران سیاه‌پوست را محکوم کرد و بر کشمکش‌های صبورانه، دردناک و خاموش مادران برای بدست آوردن مالکیت بدن دخترانشان گواهی داد.^۳ آموزش‌گر بزرگ و اصلاح‌جو، «فانی بریر ویلیامز»^۴ نیز نظرات کوپر را تایید کرد. او در مقابل مخاطبان سفیدپوست و سیاه‌پوست حاضر در سالن سخنرانی شیکاگو از «واقعیت شرم‌آوری که او دائماً نامه‌هایی از زنان بی‌پناه جنوب دریافت می‌کند» سخن گفت: «کسانی که کمک می‌خواهند تا برای دخترانشان کار پیدا کنند تا آنها را از کار کردن به عنوان خدمتکار در خانه‌های [سفیدوستان] در جنوب

۱. آنا جولیا کوپر (Anna Julia Cooper) نویسنده، مربی، جامعه‌شناس و فعال آزادی‌خواه سیاه‌پوست آمریکایی بود.

2. Anna Julia Cooper, A Voice from the South (Xenia, OH: Aldine Printing House, 1892), 24–25.

3. Paula Giddings, When and Where I Enter: The Impact of Black Women on Race and Sex in America (New York: Morrow, 1984), 31.

4. Fannie Barrier Williams

محافظت کنند چرا که در غیر این صورت نمی‌توانند از هتک حرمت و تحقیر در امان بمانند.^۱ در سال ۱۹۱۲ ایندیندنت^۲، هفته‌نامه وابسته به طرفداران جنبش الغای بردگی، سرمقاله‌ای منتشر کرد که در آن فردی با نام مستعار «پرستار سیاه» نوشته بود «پاکدامنی زنان رنگین‌پوست در جنوب هیچ‌گونه محافظت و حمایتی ندارد.»^۳

همانند نوشته رزا پارکس درباره «آقای چارلی»، «پرستار سیاه» نیز خطرات و تهدیدهایی را توصیف کرد که کارگران خانگی سیاه‌پوست در خانه‌های سفیدپوستان تجربه می‌کنند؛ از دست‌مزد پایین و ساعات کاری طولانی (از طلوع آفتاب تا طلوع آفتاب) تا سوءاستفاده‌های روانی، جسمانی و جنسی. پرستار سیاه از کارش اخراج شده بود زیرا به گفته خودش از اینکه شوهر مادام او را ببوسد سر باز زده بود. همچنین همسرش هنگام مقابله با آن مرد سفیدپوست بازداشت و جریمه شد. قاضی پیامی روشن داشت: «این دادگاه هرگز سخن یک کاکاسیاه^۴ علیه یک مرد سفید را نمی‌پذیرد.» این اولین باری نبود که چنین اتفاقی رخ داد. پرستار سیاه نوشته است: «من داستان‌های مشابهی شنیده‌ام که بارها و بارها برای دوستانم تکرار شده است. من اعتقاد

1. Giddings, *When and Where*, 84–85; Estelle Freedman, *Redefining Rape: Sexual Violence in*

the *Era of Suffrage and Segregation* (Cambridge: Harvard University Press, 2013), 119.

2. *The Independent*

3. A Negro Nurse, "More Slavery at the South," *The Independent*, January 25, 1912, 196–200.

UNC-CH digitization project, *Documenting the American South*, see:

<http://docsouth.unc.edu/fpn/negnurse/negnurse.html>

۴. مترجم کاکاسیاه را به عنوان معادل فارسی Nigger در نظر گرفته است. این واژه در زبان انگلیسی برای تحقیر نژادی سیاه‌پوستان استفاده می‌شود.

دارم تقریباً همه مردان سفیدپوست انتظار دارند در مواجهه با خدمتکاران زن رنگین‌پوست، آزادی‌هایی ناروا داشته باشند. این توقع تنها مربوط به پدران نیست بلکه در بسیاری از موارد پسران نیز چنین‌اند.»

درک این تاریخچه و چگونگی جان سالم به در بردن، کنار آمدن، تحمل کردن و درگیری با آزار جنسی و ترور نژادی جنسی‌شده به بخشی از فرآیند اجتماعی‌شدن زنان سیاه‌پوست و در نتیجه مبارزه آنان برای رهایی در جنوب تفکیک‌نژادی‌شده تبدیل شده است.

روایت رزا پارکس به همان میزان که آسیب‌پذیری او را در برابر این هراس‌ها و تهدیدها آشکار می‌کند، از مقاومت او نیز پرده برمی‌دارد. همچنین این روایت نشان‌دهنده مقاومت احتمالی زنانی دیگر در موقعیت‌های مشابه است. بنابراین مقاله رزا پارکس به همان میزان که اظهارنامه‌ای شخصی است، نمونه‌ای از مقاومتی جسورانه و احترام‌برانگیز است که می‌تواند در کارزاری گسترده‌تر برای حقوق مدنی و انسانی به‌کارگرفته شود.

اگرچه تصویر عمومی از پارکس اعتراض او به تبعیض نژادی را به کنشی فردی فرو می‌کاهد اما او زندگی خود را وقف چیزی کرد که «حسن جفریز»^۱، تاریخدان، آن را «حقوق آزادی» می‌نامد.^۲ پارکس پیش از شروع جنبش تحریم اتوبوس‌های مونتگمری (۱۹۵۶-۱۹۵۵) یک سازمان‌دهنده باتجربه بود. او غرور نژادی و مقاومت در برابر برترپنداری نژاد سفید را در دامان پدربزرگش آموخت. پارکس در خانه‌ای پرورش یافت که در آن تاریخ سیاهان گرمای داشته می‌شد. خانواده او به دفاع شخصی مسلحانه باور داشتند.

1. Hasan Jeffries

2. See Hasan Jeffries, *Bloody Lowndes: Civil Rights and Black Power in Alabama's Black Belt* (New York: NYU Press, 2009), 4.

در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ او و همسرش در کنار یکدیگر در مبارزات مربوط به پرونده پسران اسکاتسبرا حضور داشتند. آنها همچنین در خانه کوچکشان در مونتگمری میزبان کارگاه‌های ثبت‌نام رای‌دهندگان بودند. بسیار پیش‌تر از ماجرای اتوبوس، پارکس در نتیجه بیش از یک دهه فعالیت در شاخه محلی و ایالتی انجمن ملی پیشرفت رنگین‌پوستان، جنبش برادری باربران ماشین‌خواب^۱ و دیگر گروه‌های مبارز، در مرکز جنبش حقوق مدنی در آلاباما قرار گرفته بود.^۲

مهم‌تر از همه ۱۰ سال پیش از آغاز جنبش تحریم اتوبوس‌ها، رزا پارکس کارزاری برای کمک به دفاع از زنان سیاهی به راه انداخت که مورد آزار یا تجاوز مردان سفید قرار گرفته بودند. به عنوان مثال وقتی او باخبر شد که گروهی از مردان سفیدپوست «ریسی تیلور»^۳، مادر آمریکایی آفریقایی تبار و زارع سهم‌گیر، را در ابویل در ایالت آلاباما در پاییز سال ۱۹۴۴ ربوده و به او تجاوز کرده‌اند، تحقیقات در این باره را آغاز کرد. پس از دیدار با تیلور و یادداشت‌برداری از اظهارات او، پارکس و تندروترین فعالان مونتگمری- رهبران کارگری، گروه‌های زنان و سازمان‌دهندگان اجتماعی- «کمیته عدالت برابر برای خانم رسی تیلور» را تشکیل دادند و کارزاری به راه انداختند که شیکاگو دیفنדר^۴ آن را «قوی‌ترین

1. Brotherhood of Sleeping Car Porters

2. Danielle L. McGuire, *At the Dark End of the Street: Black Women, Rape, and Resistance—a New History of the Civil Rights Movement from Rosa Parks to the Rise of Black Power* (New York: Vintage, 2011).

3. Recy Taylor

4. the Chicago Defender

کمپین عدالت برابر» در آن دهه خواند.^۱

پارکس به عنوان منشی در شاخه مونتگمری انجمن ملی پیشرفت رنگین پوستان، از سال ۱۹۴۳ تقریباً درباره همه موارد خشونت نژادی و جنسی در آلاباما در دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ یادداشت‌هایی دارد. او می‌دانست آنچه برای ریسی تیلور رخ داده در جنوب تفکیک‌نژادی شده اتفاق نامعمولی نبود. «موارد بسیاری از خشونت سفیدپوستان علیه سیاهان وجود داشت. اتفاقاتی رخ می‌داد که بیشتر مردم هرگز چیزی درباره‌اش نمی‌شنیدند.»^۲

در واقع از دوران برده‌داری تا وضعیت نسبتاً بهتر قرن بیستم، مردان سفیدپوست زنان سیاه‌پوست را ربوده و به آنان تجاوز می‌کردند و اغلب نیز از مجازات مصون می‌ماندند. آنان زنان و دختران سیاه را با وعده کار ثابت و دستمزد بهتر فریب داده و از خانه دور می‌کردند، سپس در محل کار یا در زمان رفت‌وآمد به خانه، محل کار یا مدرسه به آنان حمله می‌کردند. در اتوبوس، تراموای شهری و دیگر فضاهای عمومی آنان را تحقیر جنسی می‌کردند یا مورد تهاجم جنسی قرار می‌دادند. به نظر می‌رسد آنچه در مونتگمری رخ می‌داده به اندازه‌ای گسترده بوده که «روی ویلکینز»^۳، مدیر اجرایی انجمن ملی پیشرفت رنگین‌پوستان آن را «پرونده‌های سکس» بنامد.^۴ رزا پارکس اغلب در مرکز هر فعالیت و سازماندهی برای دفاع از زنان سیاه‌پوست و به محاکمه کشاندن متجاوزان قرار داشت.

1. Fred Atwater, "\$600 to Rape Wife? Alabama Whites Make Offer to Recy Taylor Mate!" Chicago Defender, January 27, 1945.

2. Parks with Haskins, Rosa Parks, 94.

3. Roy Wilkins

4. Timothy B. Tyson, Radio Free Dixie: Robert F. Williams and the Roots of Black Power, (Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1995), 109.

در سال ۱۹۴۶ رزا پارکس همکاری خود را با «ای.دی. نیکسون»، فعال سیاه‌پوست برجسته در مونته‌گمری آغاز کرد. نیکسون سراسر زندگی‌اش با فعالیت در جنبش برادری باربران ماشین‌خواب و انجمن ملی پیشرفت رنگین‌پوستان سپری شد و به واسطه این فعالیت‌ها در کارزاری برای افشاگری درباره تجاوز دسته‌جمعی چند افسر سفیدپوست پلیس به دختری سیاه‌پوست با رهبران ملی سیاهان مانند «ای. فیلیپ راندولف»^۲ ارتباط پیدا کرده بود. این افسران، دختر ۱۶ ساله زنی سیاه‌پوست را ربوده و به او تجاوز کردند. زیرا مادر آن دختر از دستور یکی از افسران در اتوبوس سرباز زده بود.^۳

سه سال بعد در بهار سال ۱۹۴۹، فعالان آمریکایی آفریقایی‌تبار و رهبران اجتماعشان برای دفاع از «گرتروید پرکینز» بسیج شدند. گرتروید پرکینز زن سیاه‌پوست ۲۵ ساله‌ای بود که دو افسر سفیدپوست پلیس در مونته‌گمری او را ربودند و به او تجاوز کردند. «کمیته شهروندان برای گرتروید پرکینز» اعتراضی عمومی برای مطالبه تحقیقات و دادرسی در زمینه تجاوز به گرتروید پرکینز به راه انداخت.^۴ تلاش‌های این کارزار در نهایت به جلسه استماع با حضور هیئت منصفه منجر شد و روحانیان مسیحی سیاه‌پوست را از گرایش‌های مختلف برای اولین بار در کنار هم جمع کرد. در سال ۱۹۵۱ «سم گرین»، بقالی سفیدپوست، در مونته‌گمری به نوجوان سیاه‌پوستی به نام «فلوسی هاردمن» تجاوز کرد. فلوسی در خانه سم گرین پرستار بچه بود. پس از آنکه هیئت منصفه تماما

1. E. D. Nixon

2. A. Philip Randolph

3. E.G. Jackson, "Attack Case Drags On; No Arrests Made," Alabama Tribune, April 22, 1949.

4. "Rape Cry Against Dixie Cops Falls on Deaf Ears," Baltimore Afro-American, April 9, 1949, 1.

سفیدپوست به بی‌گناهی‌گرین رای دادند، فعالان اجتماعی سیاه‌پوست کمپین تحریم بقالی‌گرین را، که اغلب مشتریانش سیاه بودند، به راه انداختند. تنها پس از چند هفته پارکس و همکارانش با قرمز کردن وضعیت بقالی‌گرین، خودشان حکم گناهکاری او را صادر کردند. موفقیت این تحریم بسیار مهم بود. این پیروزی قدرت بالقوه تحریم به عنوان ابزاری برای برقراری عدالت را برجسته کرد.^۱

بسیاری از سفیدپوستان در مونتگمری ترجیح دادند چشم بر این اعتراضات ببندند. به ویژه متصدیان اتوبوس‌های شهری که هر روز مسافران سیاه را مورد بی‌رحمی قرار می‌دادند.

در مونتگمری اتوبوس‌ها نه تنها تفکیک نژادی شده بودند بلکه اغلب بستر وقوع خشونت‌های نژادی بودند. در کنار بی‌احترامی‌های هرروزه قوانین «جیم کرو»^۲ مانند پرداخت کرایه از در جلوی اتوبوس و ورود به آن از در عقب برای سیاهان، آمریکایی‌های آفریقایی‌تباری که سفیدپوستان آنان را صندلی‌هایشان بلندشان می‌کردند، بازداشت می‌شدند یا مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند یا حتی ممکن بود کشته شوند. از آنجایی که زنان سیاه‌پوست طبقه کارگر که اغلب کارگر خانگی بودند، تقریباً ۷۰ درصد مسافران اتوبوس‌های شهری مونتگمری بودند، اغلب در معرض این حملات جنسی

1. Case 2, folder IV, box 30 and 14, Martin Luther King Jr. Papers, Howard Gotlieb Archival Research Center, Boston University, Boston, Massachusetts; J. Mills Thornton, *Dividing Lines: Municipal Politics and the Struggle for Civil Rights in Montgomery, Birmingham, and Selma*, (Tuscaloosa: University of Alabama Press, 2002), 30; See also *Montgomery Advertiser*, February 15, 22, March 1, May 24, June 7, 1951.

۲. منظور قوانین تفکیک نژادی در جنوب آمریکا موسوم به قوانین جیم کرو است.

و نژادی قرار می‌گرفتند.^۱

زنان سیاه شکایت می‌کردند که راننده اتوبوس‌ها به آنان توهین‌های جنسی و زننده می‌کنند، آنان را بی‌دلیل لمس می‌کنند و آزار فیزیکی می‌دهند. زنی به یاد می‌آورد زمانی که در گوشه‌ای منتظر بود راننده اتوبوس او را آزار جنسی داد: «در حالی که ایستاده بودم، در حین رانندگی آلت‌نمایی می‌کرد. در حد مرگ ترسیدم.» زن سیاه‌پوست دیگری به یاد می‌آورد که رانندگان اتوبوس «با زنان سیاه چنان خشن برخورد می‌کردند که گویی ما نوعی حیوان هستیم.»^۲

این خشونت‌ها، خشم و غضب آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار را تشدید کرد؛ به ویژه کارگران خانگی و کارگران روزمزدی که ساعت‌ها سرپا مانده بودند تا برای سفیدپوستان آشپزی، شست‌وشو و اتو کنند. «تمام زندگی‌ات در حال کار باشی تا زندگی را برای سفیدپوستان آسان کنی اما وقتی باید با وسایل نقلیه به خانه برگردی، از داشتن جای برابر محروم شوی.»

پارکس معتقد بود بدرفتاری در اتوبوس به این معنی است که «وجود ما تنها

1. See for example, Lamont H. Yeakey, "The Montgomery, Alabama Bus Boycott 1955–56", Ph.D. diss. (Columbia University, 1979); "Incidents and Complaints—Transportation Department, Race Question ... Birmingham Electric Company's Transportation System," Cooper Green Papers, Department of Archives, Birmingham Public Library, Birmingham, Alabama; Thomas Gilliam, "The Montgomery Bus Boycott of 1955–56," in *The Walking City: The Montgomery Bus Boycott*, ed. David Garrow (Brooklyn: Carlson Pub., 1989), 198.

2. William H. Chafe, Raymond Gavins, and Robert Korstadt, eds. *Remembering Jim Crow: African Americans Tell About Life in the Segregated South*, (New York: The New Press, 2001), 9; Stewart Burns, *Daybreak of Freedom: The Montgomery Bus Boycott*, (Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1997), 70.

برای رفاه و آسایش مردان سفیدپوست است. ما باید بپذیریم که از انسان بودن محرومیم.»^۱ آزار و خشونت امثال «آقای چارلی» چه در اتوبوس چه در خیابان چه در خانه سفیدپوستان بخشی کاملاً آشنا از تجربه زن سیاه‌پوست بودن در مونتگمری، آلاباما و کل کشور آمریکا بود.

تجربه رزا پارکس از خشونت نژادی و آزار جنسی احتمالاً نقش کاتالیزگر را در فعالیت‌های ضدتجاوز او داشته است و به فعالیت‌های اکتیویستی او به نمایندگی کسانی دیگر که خشونت‌های مشابه را متحمل شدند، معنا می‌دهد. واقعیتی که او درباره جدال خود با «آقای چارلی» در طول دهه ۱۹۵۰ نوشته است - در دورانی که راننده اتوبوس‌ها، پلیس‌ها و کارمندان سفید آزاد بودند تا بدون ترس از مجازات به زنان سیاه‌پوست حمله کنند - نشان می‌دهد که چرا جنبش بایکوت سیاهان، مسئله حفاظت از تمامیت جسمانی و کرامت زنان سیاه‌پوست را مرکزیت بخشیده بود. اگر به اظهارات زنان سیاه‌گوش دهیم، درمی‌یابیم که جنبش تحریم هرگز تنها درباره صندلی‌های تفکیک‌شده نبود؛ این جنبش درباره حق تحرک آزادانه بدون لمس‌های نامناسب و ناخواسته، آزارهای جنسی و نژادی یا حملات فیزیکی بود.

بنابراین رزا پارکس حداقل از سال ۱۹۴۴ و از زمان مشارکت در پرونده ریسی تیلور روی موضوعات آزار جنسی و خشونت جنسی - نژادی کار می‌کرد و درباره آن با همکاران فعالش صحبت می‌کرد. احتمالاً حالا عمق احساسات او درباره موضوعات و چرایی آن مشخص شده باشد.

سکوت عمومی رزا پارکس درباره داستان خود، نشان‌دهنده درک عمیق و ظریف او از موقعیت متزلزل خود به عنوان زنی سیاه‌پوست است. پارکس

1. Earl and Miriam Selby, *Odyssey: Journey Through Black America* (New York: Putnam, 1970), 54.

همچنین به خوبی درک کرده بود چه کسی آنچه را او بیان کرده خواهد شنید و چه کسی از گوش دادن امتناع خواهد کرد اما با روایت تجربه شخصی خود، در برابر میراث انقیادی نژادی و جنسی مقاومت کرده که می‌کوشد زنان سیاه را خاموش کند تا داستان‌هایشان از آزار و تجاوز را در پستوها پنهان نگه دارند.

پارکس در کنش‌ها و نوشته‌هایش می‌کوشید این خشونت را نمایان و فضایی برای زنان فراهم کند تا روایاتشان شنیده شوند. او همچنین در تلاش بود بستری برای زنان و اجتماعات سیاه‌پوستان فراهم شود تا بتوانند از هم محافظت کنند. پارکس در اتوبیوگرافی‌ای که با همکاری «جیم هاسکینز»^۱ نوشته است، مانند مقاله‌اش درباره «آقای چارلی» توضیح داده که مادر بزرگ مادرش به بردگی گرفته شده و بازمانده یک تجاوز بین‌نژادی بود و پدر بزرگش «سیلوستر ادواردز» حاصل آن رابطه اجباری بود.

سیلوستر ادواردز به دختران و نوه‌هایش آموزش داد که درباره مردان سفیدپوست به طور ویژه‌ای محتاط باشند.^۲ این درسی بود که در زندگی رزا بارها و بارها تکرار شد؛ زمانی که او شاهد حملات مردان سفیدپوست به دختران و زنان سیاه بود و علیه این آزارها و تهاجم‌ها فعالیت می‌کرد؛ از پرونده ریسی تیلور در سال ۱۹۴۴ تا جنبش «آزادی جوان لیتل»^۳، ۳۰ سال پس از آن. او همچنین برای دفاع از مردان سیاهی که متهم به تجاوز به زنان سفید می‌شدند فعالیت می‌کرد. پارکس به درستی فهمیده بود چنان که «تیم

1. Jim Haskins

2. Parks and Haskins, Rosa Parks, 15.

۳. جوان لیتل (Joan Little) زن سیاه‌پوست آمریکایی در سال ۱۹۷۴ حین دفاع از خود نگرهبان سفیدپوست زندانی در کارولینای شمالی را به قتل رساند. این نگرهبان به لیتل در سلولش تجاوز کرده بود. جنبش آزادی جوان لیتل سرانجام نتیجه داد و او تبرئه شد.

تایسون^۱ مورخ بیان کرده «گذرگاه جنسی پرتردد میان نژادی، به طور آشکاری یک طرفه علامت‌گذاری شده است.»^۲

در سال ۲۰۱۱ حراج گرنسی یک بخش کوچک اروتیک از این مقاله را سرهم‌بندی کرد. هدف آنها تلاش برای درک، آموزش یا آگاهی‌بخشی عمومی درباره زندگی و پیشینه رزا پارکس، عاملیت شخصی او یا مبارزه دیرینه زنان سیاه برای آزادی در ایالات متحده نبود. آنها تنها به دنبال فروش مجموعه بودند. در واقع آنان بیشتر از مقاومت رزا پارکس بر عملی تاکید داشتند که آن را «تقریباً تجاوز» می‌خواندند. آنها بیشتر بر خود پارکس به مثابه یک شبه-قربانی تاکید داشتند (به هر حال این یک «تقریباً تجاوز» بود) تا بر بی‌اعتنایی او به درخواست‌های مردان سفید و برترپنداری نژاد سفید و دفاع مهمش از شأن و احترام زنان سیاه. احتمالاً این محافظان تصویر پارکس - کسانی که اغلب از جایگاه نمادین او به عنوان مادر دوست‌داشتنی و آرام جنبش حقوق مدنی سود می‌برند - کوشیدند صحت و اعتبار این مقاله زیر سوال ببرند؛ زیرا بسیار می‌ترسیدند این مقاله ایماژ عمومی رزا پارکس را درهم‌شکند.

این مقاله ممکن بود باعث مورد تردید قرار گرفتن پاکی و خلوص او به عنوان نماد ادغام و آشتی نژادی شود و احتمالاً توانایی آنان در بهره‌برداری از تصویر مردمی و شهیدگونه پارکس را به عنوان «زنی که نشست بنابراین همه ما توانستیم بر خیزیم» محدود کند.

ما هرگز نخواهیم فهمید رزا پارکس این مقاله را اتوبیوگرافی در نظر گرفته بوده یا استعاری، به عنوان داستانی که باید مخفی بماند، یا روایتی که باید علنی

1. Tim Tyson

2. Tyson, Radio Free Dixie, 94.

شود. در یک سند دست‌نوشته در مجموعه بایگانی شده پارکس، او مردد است که چه چیزهایی را بیان کند و چه چیزهایی را پنهان باقی نگه دارد: آیا ارزش دارد که مسائل خصوصی مربوط به زندگی گذشته آشکار شود؟ «آیا زمانی که حقایق زندگی من گفته شوند مردم همدردی خواهند کرد یا بدبین خواهند بود؟ آیا نتایج این افشاگری مضر است یا مثبت؟»^۱

پاسخ قطعی نداریم، اما روایت اول شخص از خشونت‌های نژادی جنسی شده نسبت به زنان جوان سیاه طبقه کارگر بسیار نادر است. همچنین این مقاله را یکی از مهم‌ترین چهره‌های تاریخی در قرن بیستم نوشته است. همین امر موجب می‌شود این نوشته نه تنها مهم، بلکه حیاتی تلقی شود. داستان‌های زنان سیاه اغلب در اسناد تاریخی به چشم نمی‌خورند اما بخش‌هایی از تاریخ این زنان را گاهی می‌توان در اسناد قضایی، سخنرانی‌ها و نامه‌های فعالان زن و در صفحات روزنامه‌های آمریکایی‌های آفریقایی تبار یافت. همچنین بخش‌هایی از این تاریخ را می‌توان در سنت‌های شفاهی جست؛ آنچه مادر بزرگ‌ها به دخترانشان و خاله‌ها به خواهرزاده‌هایشان می‌گویند؛ هشدارهای دوستان به یکدیگر درباره خطراتی که در فضاهای سفیدپوستان انتظار آنان را می‌کشند.

ما هنوز هم تاریخچه هراس و بی‌احترامی روزمره‌ای را که زنان و دختران سیاه در جنوب آمریکا و با وجود قوانین «جیم کرو» متحمل می‌شدند، چگونگی مقاومت زنان سیاه در برابر این آزارها (البته اگر می‌توانستند) و چگونگی بهبود یافتن‌شان از ترومای این خشونت‌های جنسی و نژادی (البته اگر می‌توانستند بهبود یابند) به طور دقیق نمی‌دانیم و مستندات جامعی در این

1. Enmarie Huetteman, "Who Rosa Parks Was, Not Just What She Meant," New York Times, February 5, 2015.

زمینه نداریم.

نامرئی بودن این زنان در اسناد تاریخی و بی‌اعتنایی ما نسبت به داستان‌های مقاومت آنان که به طور عمومی بیان شده‌اند، نشان از بی‌قدرتی تاریخی زنان سیاه و محرومیت آنان از حقوق اجتماعی به عنوان شهروند و انسان در ایالات متحده دارد. انقیاد این زنان امروز نیز ادامه دارد.

با این حال ما به واسطه همین شهادت‌نامه‌ها و اسناد قطعه‌قطعه، می‌توانیم تاریخی نو از مقاومت، کنشگری و عاملیت زنان سیاه در مبارزه برای رهایی و کرامت انسانی بنویسیم. دست کم می‌توانیم تاریخی را بهتر درک کنیم که اکنون تصور می‌کنیم به آن اشراف داریم.

پس تو چه موجودی هستی؟ روایات عامیانه و قتل‌های سریالی زنان سیاه‌پوست^۱



Verso Books

نویسنده: تریون ال. ویلیامسون^۲

برگردان: الهه محمدی

آنچه که مرا خیلی عصبانی می‌کند، این است که این اتفاق، او را معروف کرد و بعد مردم اسم مادرم را می‌پرسند. این خیلی عذابم می‌دهد، انگار که مادرم اصلاً اسمی نداشته است. شما یادتان نمی‌آید قربانیان چه کسانی هستند، خانواده آنها را هم فراموش می‌کنید و فقط آن مرد را به یاد می‌آورید.

کارمیا اروینگ

آنها معمولاً صدای آمدنش را می‌شنیدند. النگوهایي که از مچ تا وسط بازوهایش

1. What Does That Make You? Public Narration and the Serial Murders of Black Women
2. Terrion L. Williamson

را می‌پوشاند، آمدنش را پیش از ورود به اتاق، خبر می‌دادند و انگشترهایی که بر تک‌تک انگشتان قهوه‌ای ظریفش جا خوش کرده بود، تاکید مокدی بر رسیدنش بود. او یک انگشتر مخصوص داشت که دخترانش به آن «انگشتر قاشقی» می‌گفتند. بالای انگشتر شبیه گودی قاشق بود و دسته آن دور انگشتش پیچ خورده بود. این انگشتر، نشانه مادرشان بود و آنها او را هیچ‌وقت بدون این انگشتر ندیده بودند. می‌گفتند آن انگشتر بخشی از کودکی‌شان است. اما بعد از آن تماس تلفنی‌ای که همه چیز را برایشان تغییر داد-تماسی که از پیدا شدن جسد بی‌جان و برهنه مادرشان در جاده‌ای خاکی و روستایی خبر داده بود- متوجه شدند که هیچ‌کدام از جواهراتش نیست، حتی آن انگشتر قاشقی که برای آنها معنای زیادی داشت و فقدانش غمشان را عمیق‌تر کرد.

سه دختر «برندا اروینگ»، تا شش سال بعد از مرگ مادرشان نفهمیدند که چه بر سر انگشتر قاشقی آمد تا اینکه «تایروندا»، دومین خواهر خانواده، علی‌رغم اعتراضات خواهر بزرگترش «کارمیا» و دیگر اعضای خانواده، کتابی را در ژانر «جنایت واقعی» خرید که داستان آنچه را که بر مادر تایروندا و دیگر قربانیان گذشته بود، روایت می‌کند. اینجا بود که فهمیدند حلقه‌ای که نامیدانه به درخواست پلیس، در فروشگاه‌های محلی در جست‌وجویش بودند، در واقع از همان ابتدا در اختیار پلیس بوده است. طبق گفته‌های این کتاب، انگشتر قاشقی در همان اوایل تحقیقات در محل سکونت قاتل، حتی قبل از آنکه او به قتل برندا متهم شود، پیدا شده بود. خواهران فهمیدند همانطور که پیش از این بارها اتفاق افتاده بود، تلاش‌هایشان برای فهمیدن علت مرگ مادر، عامدانه به بیراهه کشانده شده بود.

کتابی که توسط یک خبرنگار- نویسنده بوستونی سفیدپوست، نوشته شده

و تحقیقاتش که صرفاً با جمع‌آوری آرشیو روزنامه‌ها و اطلاعات قدیمی انجام گرفته، منجر به خشم و ناامیدی خانواده بسیاری از قربانیان شد. در ابتدا کارمیا، از خرید یا حتی خواندن کتاب خودداری می‌کرد، در حالی که تایروندا آن کتاب را دو بار خریده و دفعه دوم زمانی بود که یکی از اعضای خانواده نسخه اولیه کتاب را از او گرفته بود. از نظر تایروندا، این کتاب چیزی بیش از یک بازگویی ژورنالیستی واقعیت‌های این پرونده نبود؛ گرچه برخی از این واقعیات مانند افشاگری درباره انگشتر قاشقی، از اطلاعات محرمانه‌ای بود که او و خواهرانش هیچ‌وقت نمی‌توانستند به آن دسترسی پیدا کنند. به همین خاطر قابل درک بود که تایروندا بخواهد چیزهای بیشتری از این کتاب به دست بیاورد. او درباره نویسنده این کتاب گفت: «او نویسنده ژانر جنایات واقعی است. کاری که با دقت انجامش می‌دهد.» اما برای کارمیا، این کتاب عمیقاً توهین‌آمیز بود. کتابی که برایش نشان‌گر فهرستی گسترده از خشونت‌هایی بود که به اوچ رسید، اما اتمام نیافت. قتل وحشیانه مادر آنها در سال ۲۰۰۴ هم جزوی از این فهرست بود. روایت‌های عمومی درباره شرایط زندگی و مرگ برندا که توسط افراد دیگر ساخته شده بود، هیچ شباهتی به مادری که او می‌شناخت نداشتند؛ کسی که برای نوه‌هایش نان ذرت شیرین و کیک مانند درست می‌کرد، کسی که آنقدر آشپز خوبی بود که رستوران خودش را راه انداخته بود، کسی که همه چیز را با دخترانش به اشتراک می‌گذاشت و به آنها اخلاق، ارزش‌ها و راه درست و غلط را نشان می‌داد. اگرچه کارمیا، به وضوح از این که نویسنده بدون صحبت با او یا اعضای دیگر خانواده مدعی شده بود داستان مادرش را دریافته، ناراحت بود، اما آزرده‌گی او بیشتر از این بابت بود که آن کتاب هم به یک محصول غیرواقعی دیگر از جذابیت‌های بیمارگون قاتل مادرش تبدیل شده و برندا و دیگر قربانیان را تقریباً به طور کامل

نادیده گرفته بود.

همانطور که او گفته است:

حتی در پوشش خبری این جنایت رسانه‌ها بر این تاکید داشتند که چگونه او با وجود اینکه یک ستاره فوتبال بود مرتکب چنین اعمالی شده است. در حالی که در همان صفحه مقتول با عکس زمان بازداشتش معرفی شده بود. چطور می‌توانید آن مرد را از زنی که کشته موجه‌تر نشان بدهید؟ در یک صفحه هردو را کنار هم آوردند، خب قاتل هم مواد مصرف می‌کرد، این حتی باعث برابر شدن موقعیتشان هم نمی‌شود، چون آن دو نفر زندگی مشابهی داشتند و یکی از آن‌ها جان دیگری را گرفته است. تو جان او را گرفتی چون خیال می‌کردی ارزشی ندارد؟ این از خودِ تو چه می‌سازد؟

انتقاد کارمیا تنها به این نبود که چرا نویسنده کتاب با او و خانواده‌اش مشورت نکرده است. کارمیا عمیقاً درک کرده بود که بی‌اعتنایی به او و خانواده‌اش در پی مرگ مادر، در امتداد بی‌اعتنایی‌هایی قرار داشت که برندا در دوران حیاتش با آن مواجه شده بود. او با بیان اینکه «پس تو چه موجودی هستی؟» در پی طرح پرسشی لفاظانه نبود. هدف او طرح کیفرخواستی علیه امتیازبخشی سیستماتیک به قاتل در برابر مادرش و به چالش کشیدن روایت‌های عمومی بود که داستان زندگی مادرش را به خوراکی برای داستان‌های عامه‌پسند و جذاب فرومی‌کاستند. اولین باری که من با کارمیا و تایرون‌دا در ۶ اکتبر ۲۰۱۳ به گفت‌وگو نشستیم، تقریباً ۹ سال از روز پیدا شدن جسد مادرشان گذشته و کارمیا هنوز آن کتاب را نخوانده بود؛ گرچه خلاصه‌ای از محتویات این کتاب برایش نقل شده بود. او می‌گفت، زمانی رسید که بالاخره احساس کرد آماده خواندن کتاب است اما در همان زمان، دومین نسخه کتاب که تایرون‌دا خریده بود هم ناپدید شد و کارمیا باز

هم از اینکه خودش کتاب را بخرد، امتناع می‌کرد. اگرچه این کتاب دست‌کم به نظر من واقعا بی‌ارزش است اما نمونه‌ای از شرایطی است که به تولید و تداوم خشونت علیه زنانی چون سابرینا پین، باربارا ویلیامز، شاکوندا توماس، شرلی آن ترپ، لورا لولار، تامارا والز و لیندا نیل کمک می‌کند. علاوه بر برندا اروینگ، در فاصله جولای ۲۰۰۳ تا اکتبر ۲۰۰۴ این هفت زن سیاه‌پوست در شهر پئوریا در ایلینوی، یکی از ایالت‌های غرب میانه آمریکا، قربانی مردی سفیدپوست به نام «لری برایت» شدند.^۱

عکس بازداشت قاتل روی جلد کتاب آمده بود درحالی‌که تصاویر قربانیانی که قاتل به کشتن آنها اعتراف کرده بود در صفحات داخلی کتاب منتشر شده بود. تصاویر منتشرشده از قربانیان نیز عکس بازداشت بودند. تصویری که از برندا اروینگ منتشر شده بود در واقع همان تصویری بود که دخترانش مصرانه کوشیده بودند تا مانع انتشار آن در روزنامه‌های محلی شوند. آنها درخواست کرده بودند که این عکس با عکسی که خودشان به نشریه‌ها داده بودند، تعویض شود. البته که تلاش‌هایشان راه به جایی نبرد. در تضادی ضمخت با تصاویر منتشرشده از برندا و سایر قربانیان، با رویکردی تقدیرآمیز نسبت به کلانتری «پئوریا»، از افسران پلیس و سایر مقامات درگیر با این پرونده که اغلب مردان سفیدپوست بودند، تصاویر حرفه‌ای در کتاب منتشر شده بود.

علاوه بر تصاویر بازداشت زنان قربانی که آنان را به مثابه بزه‌کار بازنمایی می‌کرد، نویسنده با انتشار تصاویر مقامات شهر سفید با یونیفرم‌های شیک و

۱. نهمین زن سیاه‌پوست به نام «فردریکیا براون» نیز در همین مدت کشته شد، اما به دلیل اینکه برایت به این قتل اعتراف نکرد و هرگز شواهد و مدارک کافی علیه او برای این قتل وجود نداشت، پرونده این قتل همچنان به نتیجه نرسیده است. همین شرایط در مورد یک زن سیاه‌پوست دیگر به نام «واندا جکسون» صادق است. جکسون با شرایط مشابه در مارس ۲۰۰۱ یعنی بیش از دو سال قبل از آنچه برایت به عنوان زمان شروع قتل‌هایش به آن اعتراف کرده است، کشته شد.

تروتمیز، آنان را در مقام انتقام‌جویی از این زنان قربانی قرار داده بود. البته تصاویر تکان‌دهنده دیگری از پرونده در این کتاب به چشم می‌خورد که نویسنده از بایگانی کلاتری پئوریا به دست آورده و آنها را منتشر کرده است. یکی از این عکس‌ها، تختخواب آپارتمان لری برایت را نشان می‌دهد؛ مکانی که در آن به زنان تجاوز می‌کرد و سپس آنها را می‌کشت. در عکس دیگری، قسمتی از حیاط لری برایت به تصویر کشیده شده که در آنجا زنان قربانی را می‌سوزاند و در عکس دیگری، بقایای غیرقابل شناسایی از پیکر سوخته‌زانی که لری برایت کشته بود، نشان داده شده است. هم‌چنین نویسنده کتاب جزئیات اطلاعاتی را که زنان نجات‌یافته از حمله‌های جنسی و جسمی لری برایت به پلیس داده بودند به انتشار درآورده است. جزئیاتی وحشتناک از رنج و صدماتی که بازماندگان خشونت‌های لری برایت متحمل شده بودند، دستمایه سرگرمی هواداران و شیفتگان (ژانر) جنایت واقعی شده بود. این کتاب، یادبودی تباه است.

قربانیان قتل‌های سریالی، چه به واسطه جنسیت و چه بر مبنای نژاد، اغلب به خوراک تولید فیلم و داستان‌های ژانر جنایت واقعی تبدیل می‌شوند. داستان زندگی قربانیان زیر بار شهره بدنامی قاتلان، نابود و فراموش می‌شود. نام‌هایی چون «تد باندی»، «جفری دامر» و «جان وین گیزی»، چنان در فرهنگ عامه اهمیت می‌یابند که به رغم هراس‌انگیز بودن، در روان جمعی تثبیت پیدا می‌کنند. حتی اگر مشهور نباشند یا نامشان به اندازه کافی جذاب جلوه نکند، اسامی مستعار به کار گرفته می‌شود. افرادی چون «قاتل رودخانه گرین»،^۱ «خفه‌کننده کلیولند»^۲

۱. گری ریجوی (Gary Leon Ridgway) که از او با نام قاتل رودخانه گرین هم یاد می‌شود قاتلی است که بین سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۹۰ میلادی ۷۱ زن را خفه کرد. پنج قربانی اولش را در رودخانه گرین پیدا کردند و او نام مستعار خود را از همین‌جا گرفته‌است. اغلب قربانیان ریجوی کارگران جنسی و از اقشار فرودست بودند.

۲. آنتونی سوئل (Anthony Sowell) ملقب به خفه‌کننده کلیولند قاتل و متجاوز سریالی است که یازده زن را در شهر کلیولند در ایالت اوهایو به قتل رساند.

و «پسر سم»^۱ قهرمانان فیلم‌های ترسناکی شدند که بازنمایی مبتدلی از خشونت و وحشت در زندگی واقعی ارائه داده است؛ خشونتی که سرنوست قربانیان این قاتلان را رقم زده است.

جذاب‌سازی قتل‌های سریالی بی‌شک صنایع جدیدی به راه انداخته است. این موضوع نه تنها پایه اصلی ژانر جنایت واقعی و تکانه خلق هیولاهای تلویزیونی مانند «فردی کروگر»، «دکتر مرگان»، «کندی‌من» و «هانیبال لکتر» است، بلکه باعث رشد و رونق‌گیری کسب‌وکارهایی اینترنتی مانند «Murderabilia»^۲ شده است که آلات و ابزار ساخته‌شده توسط بدنام‌ترین و بی‌رحم‌ترین مجرمان را با بالاترین قیمت‌ها به فروش می‌رساند. هم‌چنین محصولات مبتدلی درباره قاتلان زنجیره‌ای تولید می‌شود، از جمله کتاب رنگ‌آمیزی بزرگسالان تدباندی یا کارت‌های عکس‌دار قاتلان سریالی که در سایت‌های مختلفی فروخته می‌شوند. علی‌رغم حضور پررنگ قتل‌های سریالی در فرهنگ عامه و انتشار گسترده این ماجراها در روزنامه و مجلات، قربانیان واقعی قتل‌های سریالی به ندرت مورد توجه معناداری از سوی رسانه‌ها قرار می‌گیرند. اکثر اوقات کم‌توجهی رسانه‌ها نتیجه مستقیم کم‌توجهی مقامات قضایی و رسمی است. تنها زمانی خطر قاتل یا قاتلان سریالی جدی گرفته می‌شود و جامعه نسبت به آنها حساس می‌شود که شمار قتل‌ها به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یابد. این مسئله بویژه زمانی که قربانی از میان زنان و دختران سیاه‌پوست باشد، صادق است. در شهر پئوریا نیز پس از قتل «لیندا نیل» بود که کارگروه ویژه‌ای برای تحقیق درباره قتل‌ها

۱. دیوید ریچارد برکویتز (David Berkowitz)، ملقب به پسر سم و قاتل کالیبر ۴۴، قاتل سریالی آمریکایی است که مرتکب هشت حمله تیراندازی جداگانه که در شهر نیویورک شده است. تابستان ۱۹۷۶ او با استفاده از یک رولور بولدگ کالیبر ۴۴، شش نفر را کشته و هفت نفر دیگر را در ژوئیه ۱۹۷۷ مجروح کرد. با افزایش تعداد قربانیان، برکویتز بزرگترین پرونده پلیس در تاریخ شهر نیویورک شد.

۲. اصطلاحی است برای شناسایی کلکسیون‌هایی که مربوط به قتل‌ها، آدمکشی‌ها و عاملان جنایات خشن است.

تشکیل شد. لیندا نیل هفتمین زن سیاه‌پوستی بود که با شرایطی مشابه دیگر قربانیان، طی دوره‌ای تقریباً یک ساله به قتل رسیده یا ناپدید شده بود. تنها پس از قتل برندا، که آخرین قربانی بود، جامعه فعالانه درگیر حمایت از زنان و اعمال فشار بر مقامات محلی برای پاسخگویی قاطعانه نسبت به خشونت‌ها علیه زنان شد. کارمیا و تایرون‌دا، احساس می‌کردند که علت توجه روزافزون به این مسئله، تا حدودی نتیجه امتناع از «رها کردن» پیگیری پرونده قتل مادرشان بوده است، هرچند برخی به آن‌ها توصیه می‌کردند از ادامه پیگیری پرونده صرف‌نظر کنند. در عوض، آن‌ها در مراسم دعا‌های شبانه شرکت می‌کردند، در حد امکان با رسانه‌ها مصاحبه می‌کردند، پیوسته پلیس را برای دریافت اطلاعات تحت فشار قرار می‌دادند و به محض شناسایی برایت، در هر جلسه دادگاهی که می‌توانستند حاضر می‌شدند. همانطور که تایرون‌دا می‌گوید: «آنها خفه نشدند.»

سرپیچی زنان سیاه‌پوست از سکوت در برابر خشونت‌هایی که مستقیم و غیرمستقیم بر آن‌ها و اجتماعاتشان اعمال شده، اتفاق تازه‌ای نیست. همانطور که غفلت نسبت به این خشونت‌ها و تلاش برای ناچیزشماری آن‌ها موضوع جدیدی نیست. از اوایل دهه ۱۹۷۰ تاکنون، نزدیک به ۵۰۰ زن سیاه‌پوست، قربانی قتل‌های زنجیره‌ای در سراسر ایالات متحده شده‌اند. خلاف این افسانه که قتل‌های سریالی تنها توسط مردان سفیدپوست صورت می‌گیرد، اکثریت قریب به اتفاق افرادی که در پرونده‌های قتل‌های سریالی مربوط به زنان و دختران سیاه‌پوست محکوم شده‌اند، مردان سیاه‌پوست بوده‌اند. (گرچه این موضوع در پرونده پتوریا صدق نمی‌کند.)

در سال‌های اخیر پرونده‌های «لونی دیوید فرانکلین»، ملقب به «خواب‌آور مخوف» که در سال ۲۰۱۶ به جرم قتل ۱۰ زن سیاه‌پوست در لس‌آنجلس بین

سال‌های ۱۹۸۵ تا ۲۰۰۷ محکوم شد و «آنتونی سوئل» که در سال ۲۰۰۹ در خانه وحشتش در اوهایو، جسد ۱۱ زن سیاه‌پوست کشف شد، این آگاهی عمومی را ایجاد کرده است که زنان سیاه‌پوست نیز قربانی قتل‌های سریالی بوده و هستند. با این حال حتی در این موارد، پوشش خبری بیش از زنان قربانی عمدتاً بر مردانی که مرتکب قتل‌ها شده‌اند متمرکز بوده است. به علاوه، در این گونه قتل‌ها هیولاسازی از قاتلان موجب به حاشیه راندن موضوعات و معضلات اساسی دیگر حول مسئله می‌شود، بویژه در پرونده‌هایی که قربانیان سیاه‌پوست هستند. به عنوان مثال این قتل‌ها در اجتماعات سیاه‌پوست کم‌درآمد که تحت فشار اقتصادی-اجتماعی و طبقاتی ویران‌کننده هستند، رخ داده است. در این موارد بازماندگانی بوده‌اند که قصد گزارش سوء قصد به خود را داشتند اما کسی آنها را باور نکرد. به همین دلیل برخی دیگر از نجات‌یافتگان، حتی اقدام به گزارش سوء قصدها نکردند زیرا بی‌تفاوتی پلیس مانع تحقیقات جامع در همان مراحل اولیه می‌شود و تمام قربانیان، مصرف‌کننده یا مظنون به استعمال مواد مخدر یا روسپی‌گری خیابانی تلقی می‌شدند.

به طور کلی جنبش‌های اجتماعی معاصر نتوانسته‌اند قربانیانی مانند کشته‌شدگان پئوریا، لس آنجلس و کلیولند را دربر بگیرند. زنانی مانند برندا اروینگ، با اعتیاد غیرقابل‌پذیرش و سبک زندگی‌هایی که از نظر عموم ناموجه و نامتعارف است، موجب شکستن تصویر قربانی معصومی می‌شوند که از شهیدانی بی‌عدالتی در ذهن داریم. اما اگر کارزاری مانند MeToo، آنطور که «تارانا بورک» بیش از ۱۰ سال پیش آن را به راه انداخت، قصد دارد نسخه رادیکال شفابخشی اجتماعی باشد، باید در میان اجتماعاتی که بر اثر خشونت‌های اجتماعی، اقتصادی و فیزیکی چندپاره شده‌اند حضور داشته باشد و برای زنانی و دخترانی که بخشی

از این اجتماعات هستند، نقش آفرینی کند. و اگر جنبش MeToo می‌خواهد مداخله‌ای انتقادی باشد و نه فقط هشتگ یا ابزاری نخبه‌محور، باید با آنچه که گروه فمینیستی سیاه‌پوست شورشی به نام «گروه رودخانه کومباهی»^۱ بیش از ۴۰ سال پیش نوشت، هم‌گام شود: «اگر زنان سیاه‌پوست آزاد باشند بدین معنا است که همه آزادند. چراکه آزادی ما با در هم شکستن همه نظام‌های سلطه در هم تنیده است.»^۲

1. Combahee River Collective

۲. بیانیه گروه رودخانه کومباهی

آیا باورمندی ما نسبت به روایات خشونت جنسی، بازماندگان زندانی را هم در بر می‌گیرد؟^۱



Lauren Walker/Truthout

ویکتوریا لا^۲

برگردان: نیلوفر حامدی

این متن نخستین بار در تاریخ سوم دسامبر ۲۰۱۷ در وبسایت «Truthout» منتشر شده است.

خشونت و سوءاستفاده جنسی چکیده زندگی «پاریس ناکس» ۲۶ ساله، با شریک زندگی‌اش «ملتینی تیلور» بود. زندگی‌ای که حضور یک فرزند ۱۳ ماهه هم مانعی برای اقدامات خشونت‌آمیز مرد نبود.

1. Does Our Belief in Women's Stories of Sexual Violence Extend to Survivors Behind Bars?
2. Victoria Law

ملتینی بارها در مقابل چشم دیگران به پاریس آسیب فیزیکی زد و حتی یک بار در زدو خورد جدی، او را از موهایش روی زمین کشید. اما درگیری این دو نفر در ۲۱ می ۲۰۰۵، منجر به مرگ ملتینی شد. او به پاریس حمله کرد و دفاع شخصی در مقابل این حمله در نهایت مرگ مرد مهاجم را به همراه داشت.

با اینکه در جلسه دادگاه تمامی شاهدان شهادت دادند که رابطه ناکس و تیلور تا چه اندازه طاقت فرسا بوده و همه اظهارات حاکی از آن بود که تیلور به طور کلامی و فیزیکی ناکس را آزار می‌داده است، اما دادگاه و هیات منصفه زن را به قتل درجه اول و ۴۰ سال زندان محکوم کرد.

در سال ۲۰۱۷، پس از اینکه ناکس ۱۳ سال از حکم ۴۰ ساله‌اش را در زندان گذارنده بود، حکم او بر مبنای مشاوره حقوقی ناکارآمد^۱ (ineffective assistance of counsel) نقض شد. ناکس به مرکز اصلاحات لوگان، یکی از ایالت‌های ایلینوی منتقل شد. زندان زنان «کوک کانتی» شیکاگو جایی بود که ناکس باید منتظر محاکمه جدید خود می‌ماند. در همین مدت هم دادگاه برای او ۵۰۰ هزار دلار وثیقه تعیین کرد. مبلغی که اعضای خانواده و دوستان او قادر به پرداختش نبودند.

زنان سیاه‌پوست را باور داریم یا نه

گرچه در سال‌های اخیر، رسانه‌ها به مسئله سوءاستفاده جنسی پرداخته‌اند و تمرکز بسیاری بر اخبار مرتبط با آن دارند، اما غالب این اخبار درباره زنان سفیدپوست و به ویژه زنان مشهور سفیدپوست بوده است.

1. assistance of counsel

مانند کارزار MeToo که توسط «تارانا بورک» یک زن سیاه‌پوست و برای رنگین‌پوستان ایجاد شد اما گفت‌وگوهای اخیر، حول محور این کمپین، به طور کلی زنان سیاه‌پوست را نادیده گرفته است. حتی در معدود مواردی که اتهامات مطرح شده از سوی این زنان به سرخط اخبار رسانه‌ها رسیده نیز اغلب تجربیات آنها مردود و توضیحاتشان بی‌اعتبار قلمداد شده است.

حالا تصور کنید این زنان راهی زندان شوند. در چنین شرایطی دیگر آنها به طور کامل نامرئی شده و تجربیاتشان از خشونت مطلقا نادیده گرفته می‌شود. اتفاقی که در سال ۲۰۰۵ هم رخ داد. هیات منصفه دادگاه پاریس ناکس، اعتقادی به وجود شواهد خشونت خانگی نداشت و تصمیم گرفت که زن را به علت مرگ شریک سابق زندگی‌اش محکوم کند.

اکنون پس از ۱۲ سال، وقتی توجه رسانه‌ها به موضوع آزار و اذیت جنسی افزایش یافته و اعتراضات عمومی نسبت به این بحران اجتماعی بالا گرفته، ناکس شانس یک محاکمه جدید را دارد. اما آیا این بار به تجربیات او از آزار جنسی و خشونت خانگی بهایی داده می‌شود؟ یا وقتی یک بازمانده آزار جنسی در زندان و تحت محاکمه است، اساسا دیگر افزایش آگاهی عمومی که این روزها درباره آزار جنسی ایجاد شده اهمیتی خواهد داشت؟

همانطور که پیش‌تر هم در Truthout^۱ گفته شد، زنان سیاه‌پوست به طور توامان هم تحت تاثیر خشونت خانگی و هم خشونت‌های ایالتی و یا دولتی قرار می‌گیرند. طبق بررسی‌هایی که در سال ۲۰۱۰ در زمینه خشونت‌های جنسی توسط شرکای جنسی (همسر- دوست‌پسر) صورت گرفته، تقریبا ۴ زن از هر ۱۰ زن سیاه‌پوست در طول زندگی خود تجاوز، خشونت جنسی و یا تعقیب

۱. سازمان خبری مستقل و غیرانتفاعی که هدفش، پوشش اخبار مرتبط با موضوعات عدالت اجتماعی است.

کنترل‌گرانه را تجربه کرده‌اند.

انستیتوی خشونت خانگی در جامعه آمریکایی‌های آفریقایی تبار هم اعلام کرده در حالی که زنان سیاه‌پوست ۸ درصد از جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، ۲۲ درصد از قربانیان قتل توسط شرکای زندگی (از تمامی جنسیت‌ها) و ۲۹ درصد کل زنان قربانی خشونت خانوادگی منجر به قتل، را تشکیل می‌دهند. پیروی همین گزارشات بود که مرکز کنترل و پیشگیری از بیماری‌های آمریکا در سال ۲۰۱۷ دریافت که زنان سیاه‌پوست بیش از دو برابر هم‌نوعان سفیدپوست خود در معرض خشونت خانگی قرار دارند. از سوی دیگر، آمار زنان سیاه‌پوست زندانی بسیار نامتناسب است. اداره آمارشناسی دادگستری آمریکا یک بار در سال ۲۰۱۳ و بار دیگر در سال ۲۰۱۵ ادعا کرد که میزان حبس و زندانی شدن زنان سیاه‌پوست، دو برابر سفیدپوست‌ها است. با این وجود، هیچ سازمان و نهاد ملی‌ای، چگونگی تقاطع یافتن خشونت خانگی با خشونت دولتی را برای زنان سیاه‌پوست و زنان دیگری که گرفتار سیستم قضایی می‌شوند، مستندسازی و پیگیری نمی‌کند. مطالعه‌ای که در سال ۱۹۷۷ از زندان «کوک کانتی» انجام شده نشان داد که ۴۰ درصد از زنانی که به قتل شرکای زندگی خود متهم شده بودند، پیش‌تر آزار جنسی توسط آن‌ها را گزارش داده بودند. هر زن حداقل ۵ بار با پلیس تماس گرفته بوده است.

بسیاری از این زنان برای رهایی از خشونت، حتی از پارتنرهایشان جدا شده بودند. بیش از دو دهه بعد، در سال ۱۹۹۹، وزارت دادگستری ایالات متحده دریافت که تقریباً نیمی از کل زنان در زندان‌های محلی و ایالتی، پیش از بازداشت تجربه خشونت را داشته‌اند. از آن زمان تاکنون هیچ آمار ملی در این زمینه منتشر نشده است. اما آیا افزایش توجه فعلی به تجربیات زنان از آزار

و اذیت جنسی و خشونت به معنای تغییر سیاست‌ها و رویکردها و تصمیمات نسبت به آن دسته از بازماندگان خشونت که تحت محاکمه یا در زندان هستند، خواهد بود؟

«هولی کرگ» مدیر سازمان مردمی مادران متحد علیه خشونت و حبس (MUAVI)^۱ - مستقر در شیکاگو- به این تغییرات امیدوار است و در عین حال نگران این مسئله است که پررنگ شدن روایات عموماً مربوط به زنان سفیدپوست توسط رسانه‌های اصلی و جریان‌ساز و همچنین شبکه‌های اجتماعی و قرارگیری آن‌ها در معرض توجه عموم، تصویر و استریوتایپی خاص از قربانی آزار جنسی بسازد. تصویری که زنان رنگین‌پوست، زنان ترنس، فرودستان و زنان دارای سوءپیشینه قضایی را به حاشیه براند.

۱۳ سال جدایی

مادر پاریس ناکس، «دبی لیزا بانتین» تنها دو بار با تیلور ملاقات کرد. دفعه اول زمانی بود که بانتین در یک مرکز نگهداری از معتادان اقامت داشت. او در این باره به Truthout می‌گوید: «او به خاطر اینکه در حال ترک اعتیاد بودم، نگاهی از موضع بالا به من داشت.» دفعه دوم دیدار دبی و ملتینی هم زمانی بود که پاریس در انتظار به دنیا آمدن فرزندش نشسته بود. بانتین می‌گوید: «دخترم می‌خواست در آن لحظه من کنارش باشم چرا که نخستین فرزندش را به دنیا می‌آورد. موضوعی که سبب ناراحتی تیلور شد اما من اجازه ندادم که عصبانیت او مانع حضورم در کنار دختر و نوهام شود.»

این آخرین باری بود که بانتین، تیلور را می‌دید. پاریس هیچ‌وقت از آزارهای

1. Moms United Against Violence and Incarceration

جنسی تیلور به مادرش چیزی نگفته بود چون می‌دانست او را ترغیب می‌کرد تا هرچه زودتر از آن مرد جدا شود. نکته مهم اما این است که سکوت ناکس، خصلت و ویژگی بارز خشونت خانگی است. افرادی که خشونت را تجربه می‌کنند، اغلب تمایلی به صحبت کردن در مورد آن ندارند. ترس از تشدید خشونت توسط شریک زندگی، نگرانی بابت قضاوت شدن توسط دیگران و اعمال فشار اطرافیان برای پایان دادن به رابطه از جمله دلایلی است که فرد خشونت‌دیده را وادار به سکوت می‌کند.

البته، برای زنان سیاه‌پوستی که خشونت را تجربه کرده‌اند، یک ترس دیگر هم وجود دارد و آن هم ترس از سیستم قضایی است. «ماریام کابا» با سازمان «بازماندگان و مجازات‌شدگان» - شبکه‌ای متمرکز بر مقابله با مجرم‌انگاری بازماندگان خشونت‌های جنسیتی - همکاری می‌کند. او زنان سیاه‌پوست زیادی را دیده که روایت‌هایشان باور و پذیرفته شده و موفق به دریافت حکم‌های حمایتی شده‌اند. اگرچه او شاهد موانع مضاعف موجود در مسیر زنان سیاه‌پوست هم بوده است. موانعی که ناشی از سیستم قضایی‌ای است که نظارتی غیرمتمعارف بر سیاه‌پوستان اعمال می‌کند و به طور نامتناسبی آن‌ها را به زندان می‌اندازد.

کابا در این باره به Truthout می‌گوید: «یکی از شایع‌ترین موارد این است که زنان تمایلی به دستگیری و یا زندانی شدن شرکای زندگی خود ندارند. این ترس برای زنان سیاه‌پوست بیشتر است، چرا که تعداد مردان سیاه‌پوستی که پیش‌تر توسط سیستم مجازات کیفری، نابود شده‌اند بسیار زیاد است. در نتیجه زنان سیاه‌پوست به خاطر ابراز همبستگی نژادی و یا از هراس متهم شدن به «خیانت نژادی»، از تماس با پلیس و یا افشای خشونت‌ها خودداری

می‌کنند.

کابا به ترس فراگیر دیگری نیز اشاره می‌کند. آن هم این که تماس با پلیس ممکن است منجر به دستگیری و تحت پیگرد قرار گرفتن خود بازمانده خشونت شود. ترسی که در ایالت‌های مجری سیاست بازداشت اجباری^۱ عموماً به واقعیت تبدیل می‌شود. زنان سیاه‌پوست در عین حال باید بر تصویر ایزابل وار^۲ ساخته‌شده از خود که به دوران پیش از جنگ داخلی آمریکا بازمی‌گردد نیز غلبه کنند. تصویری که زن سیاه‌پوست را بی‌بندوبار بازنمایی می‌کند و خشونت جنسی علیه او را مشروعیت می‌بخشد.

نوامبر ۲۰۰۵ بود که دبی لیزا بانتین در تماسی تلفنی با دخترش دریافت که او بابت قتل تیلور دستگیر شده است. دستگیری و محاکمه ناکس، توجه رسانه‌ای و پوشش خبری چندانی دریافت نکرد. نه کرگ و نه کابا، که در آن زمان در شیکاگو زندگی می‌کردند، به خاطر نمی‌آورند که رسانه‌ها چندان از این موضوع نوشته باشند. جز پاراگرافی کوتاه در یک روزنامه که مختصراً به این موضوع پرداخت و پاریس راه، به عنوان دوست‌دختر سابقه‌ی معرفی کرد که به خاطر عدم دریافت هزینه ماهانه کودکش عصبانی شده است.

در طول اولین محاکمه ناکس، مادرش به خاطر حضور در مرکز درمانی ترک اعتیاد و سیاست‌های سفت‌وسخت این مراکز، نمی‌توانست با هیچ کدام از اعضای خانواده و یا دوستانش در ارتباط باشد. اما پس از اتمام دوره درمانی هم نتوانست دخترش را ببیند، چرا که ناکس محاکمه و به زندان «دوایت» منتقل شده بود. زندان زنائی که پیش از این بسیار امنیتی بود. بانتین که خودش هم سابقه محکومیت داشت، برای دیدار با دخترش، باید سراغ سرپرست زندان رفته و از او

1. Mandatory arrest policy

2. Jezebel

درخواست مجوز می‌کرد.

بالاخره بعد از گذشت پنج سال، بانترین در تاریخ ۱۴ ژوئن ۲۰۱۲ توانست اجازه دیدار با ناکس را دریافت کند. البته بازهم مشکل دیگری وجود داشت. بانترین در همان زمان تحت چندین عمل جراحی سنگینی مربوط به زانو و لگن قرار گرفته بود و توان سفر ۸۰ مایلی از خانه خودش تا زندان را نداشت. در حالی که او دوران نقاهت پس از جراحی را می‌گذراند، زندان دوایت هم بسته شد و ناکس به همراه ۱۰۰۰ زن دیگر به زندان لوگان اعزام شدند. جایی در ۱۰۰ مایلی غرب کشور که باید برای رسیدن به آن مسیری ۳ ساعته را طی می‌کرد.

همه این‌ها سبب شد که تا بانترین نتواند دخترش را ببیند و این دیدار به زندان کوک کانتی شیکاگو موکول شد. بانترین در وصف آن روز می‌گوید: «بالاخره زمانی توانستم دخترم را ببینم که به زندان کوک کانتی اعزام شد. البته پس از آن هم نتوانستم او را در آغوش بگیرم و حتی لمسش کنم چرا که در این زندان، ملاقات‌ها کابینی است.»

مادر و دختر از پشت یک پنجره پلاستیکی ضخیم با یکدیگر دیدار می‌کردند. عدم توانایی بانترین برای تحرک و پیمودن راهروی طولانی منتهی به اتاق ملاقات هم سبب شد تا بعد از اولین ملاقات، آنها از طریق تلفن با یکدیگر در تماس باشند.

با این حال هیچ کدام از این محدودیت‌ها سبب نشد که بانترین در تمام جلسات دادگاهی دخترش حاضر نشود؛ آن هم با یک تی‌شرت بنفش که روی آن نوشته شده بود: «همه آنها را آزاد کنید.»

او می‌گوید: «هروقت موعد تاریخ دادگاه برسد، من پیش دخترم آنجا هستم.»

البته دادگاه اجازه نمی‌دهد که مادر و دختر یکدیگر را در آغوش بگیرند و ارتباطی برقرار کنند. دادگاه حتی متهمان را از مکالمه با سایر افراد حاضر در جلسه منع می‌کند.

سازماندهی جمعی، به پیروزی بازماندگان محبوس منجر می‌شود

حامیان پرونده ناکس امیدوارند «کیم فاکس» به عنوان دادستانی ترقی‌خواه و نخستین زن سیاه‌پوستی که در شیکاگو به این مقام قضایی رسیده است، تجربه‌های خشونت ناکس را در بررسی پرونده لحاظ کند. در صورتی که فاکس حکم پاریس ناکس را به قتل درجه دو با مجازات ۴ تا ۱۲ سال تقلیل دهد، با توجه به اینکه ناکس ۳۸ ساله تاکنون ۱۳ سال را در حبس گذرانده، می‌تواند آزاد شود و و مجدداً زندگی خود را بسازد.

«کریگ» خاطرنشان می‌کند که نخستین محکومیت ناکس در سال ۲۰۰۷، پنج سال قبل پیش از اتفاقی بود که برای «ماریسا الکساندر» رخ داد. پرونده‌ای در باب دفاع از خود در مقابل خشونت خانگی که به تیتیر رسانه‌های کشور تبدیل شد. الکساندر، مادر سه فرزند و ساکن «جکسونویل» فلوریدا بود و بابت شلیک به همسر سابقش که او را مورد آزار قرار می‌داد، محکوم شد. حکم ابتدایی او ۲۰ سال زندان بود و قاضی هم توضیحات او را که حاکی از انجام این عمل به خاطر دفاع از خود بود را کاملاً رد کرد. قاضی دفاعیات الکساندر مبنی بر دفاع مشروع^۱ نپذیرفت. تصمیمی متناقض با آنچه که پرونده «جورج زیمنزن» رخ داد. زیمنزن که به «ترایون مارتین» ۱۷ ساله شلیک کرده بود، توانست با توسل به دفاع مشروع در دفاعیت خود،

1. Stand your ground

دادگاه را قانع کند که قتل عمد رخ نداده است. پرونده الکساندر خشم افکار عمومی نسبت به سیستم قضایی و سازماندهی گسترده جامعه مدنی را به دنبال داشت. حکم بدوی الکساندر در دادگاه تجدیدنظر نقض شد و دادستان فلوریدا برای الکساندر گزینه توافق پیش از محاکمه^۱ را روی میز گذاشت. در این صورت الکساندر می‌توانست ۶۵ روز دیگر را در زندان بگذراند و پس از آن دو سال در حبس خانگی بماند.

کریگ می‌گوید: «به دنبال اعتراضات سازماندهی‌شده، مردم نسبت به خشونت خانگی، بستر و پیشینه‌ای که قتل در آن رخ می‌دهد، درک پیدا عمیق‌تری کرده بودند. همین بسیج عمومی بود که توانست به دادستان فشار وارد کند و گزینه‌ای جز پیشنهاد توافق برایش باقی نگذارد.» این افزایش آگاهی عمومی در زمینه خشونت خانگی تاثیرات چشمگیری داشته که از جکسونویل، فلوریدا به شیکاگو هم رسید. کریگ در کمپین دفاع از «نائومی فریمن» هم فعالیت داشته است. مادر سیاه‌پوست ساکن شیکاگو که بر اساس گزارش Truthout، به قتل درجه اول بابت مرگ دوست‌پسرش محکوم شده بود.

در سال ۲۰۱۵، چندین تشکل و سازمان مدنی از جمله «عشق و حمایت»، «انجمن تامین وثیقه شیکاگو»، «صداهای رثا» و «MUAVI» به همراه اعضای خانواده فریمن توانستند ۳۵ هزار دلار برای وثیقه او جمع‌آوری کنند تا بتواند دوران پیش از محاکمه را کنار فرزندانش بگذراند و فرزند سوم خود را به دنیا بیاورد. او پیش از بازداشت باردار بود.

1. plea deal :

این مفهومی در سیستم حقوقی ایالات متحده و نوعی توافق بین متهم و دادستان است. طی این توافق، متهم به کاری که کرده اقرار می‌کند و در مقابل آن دادستان باید یا اتهامات را تقلیل دهد، یا در حکم تخفیف قائل شود و حکمی صادر کند که متهم هم آن را بپذیرد. این قوانین جهت پیشبرد هرچه بهتر پرونده‌ها تعیین شده‌اند.

در سال ۲۰۱۶، به دنبال فشار و سازماندهی گسترده جامعه مدنی، دادستان ایالتی «آنیتا آلوارز» برکنار شد. آلوارز برای تحت پیگرد قرار دادن مامور پلیسی که به «لاکوان مک‌دونالد» شلیک کرده بود به مدت یک سال تعلل کرده بود. مک‌دونالد نوجوانی آفریقایی-آمریکایی بود که در خیابان توسط پلیس به بهانه‌های واهی کشته شد. این در حالی بود که آلوارز به سرعت پرونده فریمن و دیگر زنان بازمانده خشونت را به اتهام قتل درجه اول، به جریان می‌انداخت.

در آگوست سال ۲۰۱۷، کریگ و تعدادی از دادستان‌های ایالتی جلسه‌ای تشکیل دادند تا به بررسی پرونده‌های فریمن، ناکس و «کارس شوماخر» بپردازند. کارس هم داستان مشابهی داشت. زنی سیاه‌پوست که به قتل دوست‌پسر خشونتگر خود متهم شده بود. کریگ می‌گوید: «در این جلسه ما در مورد زمینه‌های خشونت خانگی گفت‌وگو کردیم. از پرونده ماریسا الکساندر صحبت کردیم که در جکسونویل رخ داده بود اما بقیه دادستان‌ها هم به یمن کمپین‌سازی‌هایی که حول این پرونده شکل گرفته بود، درباره آن شنیده بودند. بنابراین نسبت به پرونده‌هایی که قصد داشتیم طرح کنیم پیش‌زمینه داشتند.»

تعدادی از زنان بازمانده خشونت که پایشان به سیستم قضایی و زندان کشیده شده بود نیز در جلسه حضور داشتند و تجربیاتشان را به اشتراک گذاشتند. داستان‌هایی که کریگ باور دارد در تغییر نگاه این دادستان‌ها نسبت به چنین پرونده‌هایی تاثیر مستقیم داشت. چرا که بعد از گذشت چند ماه از این جلسه، شوماخر منع تعقیب خورد و حکم فریمن را نیز به قتل غیرعمد و ۳۰ ماه آزادی

1. Laquan McDonald:

مشروطاً^۱ تقلیل دادند.

کابا اگرچه به جریان شکل گرفته امید دارد، اما در عین حال می‌خواهد اطمینان حاصل کند که این توجه روزافزون به خشونت جنسی، زنانی را که در دام سیستم قضایی گرفتار شده‌اند هم در برمی‌گیرد: «به نظر نمی‌رسد آنچه که در جریان است بتواند تحولی در سیستم مجازات کیفری ایجاد کند. سیستمی که به گونه‌ای ساختارمند شده که زنان و دگرباشان جنسی/جنسیتی را سرکوب می‌کند. شواهد و قرائن حاکی از آن است که اگرچه آگاهی عمومی نسبت به خشونت خانگی در سال‌های اخیر افزایش یافته اما تعداد زنان بازمانده خشونت که به علت خشونت‌های متحمل شده دست به ارتکاب جرم می‌زنند، کاهش نیافته است.»

او معتقد است: «راه‌هایی حقیقی از مسیر کمپین‌های مشارکتی گسترده می‌گذرد چرا که بیشترین زور و کنترل سیستم قضایی بر بازماندگان خشونت که به حاشیه رانده شده‌اند، اعمال می‌شود. مجرم‌انگاری این افراد منابع در دسترس آنها را بیش از پیش محدود می‌کند. ما به عنوان کنشگران و سازمان‌دهندگان جامعه مدنی باید در راستای جلب توجه افکار عمومی به تجربه‌های این زنان، افزایش دسترسی آنها به منابع موجود و هم‌چنین به چالش کشیدن روایت‌های غالب تلاش کنیم.»

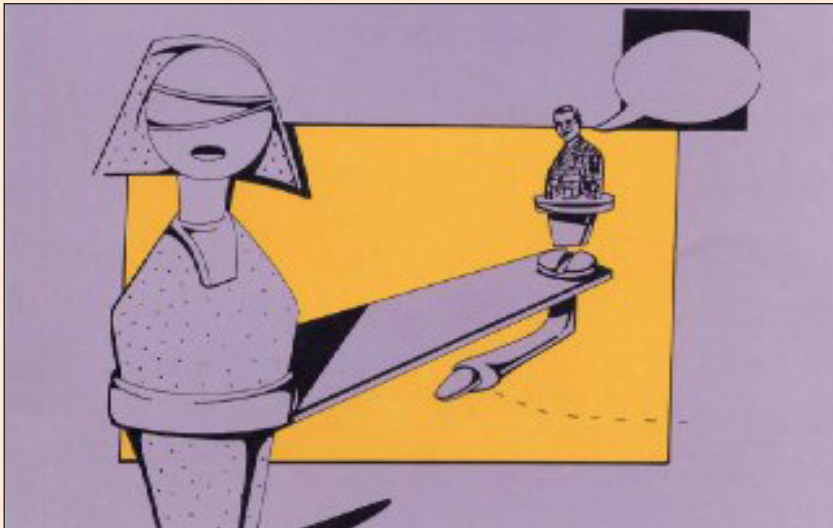
خانواده ناکس، کریگ و سایر فعالان، امیدوارند که تلاش‌هایشان موجب شود دادستان نگاه وسیع‌تری نسبت به پرونده ناکس و خشونت‌هایی که در رابطه زناشویی متحمل شده، پیدا کند. دادگاه بعدی او در روز ۲۰ دسامبر تعیین وقت

1. probation

شده است.^۱ کریگ در پایان می‌گوید: «پاریس ۱۳ سال از زندگی‌اش را در زندان گذرانده است. او تهدیدی برای دیگران محسوب نمی‌شود. او هرگز خطری برای کسی نداشته است. پاریس تنها از جان خود دفاع کرد. حقی که همه باید داشته باشند. اما این دفاع برای او، حکم قتل درجه اول و ۴۰ سال زندان به همراه داشت.»

۱. او اکنون گرچه بی‌گناه فرض شده و در انتظار محاکمه است اما وثیقه او ۵۰۰۰۰۰ دلار تعیین شده است که توانایی پرداخت آن را ندارد. امروز او در زندان باقی مانده و از مادر، خواهر و فرزندش که اکنون ۱۴ سال دارد، جدا شده است.

سیاست آزار جنسی^۱



Andy Ewen and John Demeter

با مقدمه جدید

لیندا گوردون^۲

برگردان: آریانا گلرخ

مقدمه: قدرت، آزار و سکسیسم در دنیای امروز

این متن، نسخه اصلاح‌شده از یک سخنرانی در فوریه ۱۸۹۱ مراسم افتتاحیه یک انجمن عمومی در مورد آزار جنسی است که توسط یک گروه از فعالان فمینیست در بوستون تامین بودجه شده است. این مقاله ابتدا در نشریه Radical America در سال ۱۹۸۱ در یک شماره ویژه برای آزار جنسی منتشر شد. بازنشر دوباره این مقاله به عنوان یک یادآوری دردناک، نشان می‌دهد که

1. The Politics of Sexual Harassment, with a new introduction
2. Linda Gordon

نه تنها فمینیسم موج دوم در ایجاد یک ضمانت بادوام برای امنیت و آزادی زنان شکست خورد، بلکه همچنین فضای فرهنگی متاخر نیز از تعرض و خشونت مردانه حمایت می‌کند. برخی مسائلی که در سخنرانی ۱۹۸۱ مطرح شد هم‌اکنون در شرایط فعلی نیازمند تجدیدنظر است. در شرایطی که توامان شاهد ترویج و مشروع‌سازی تعرض جنسی و خیزش اخیر جنبش زنان علیه آن هستیم.

ابتدا با تصریح آنچه که اکنون یک فهم مشترک فمینیستی است باید گفت که آزار جنسی نوعی اعمال قدرت یا نمایش تملک است. این که دونالد ترامپ با افتخار درباره آزار زنان حرف می‌زند با تمایل درونی اثبات شده‌اش به دروغ‌گویی کاملاً مطابقت دارد: هر دوی این‌ها حامل این پیام هستند که «من آنقدر قدرتمند هستم که می‌توانم هر حرفی که می‌خواهم بزنم و هر کاری که می‌خواهم انجام دهم و دیگران باید این قدرت را تصدیق کرده و در برابر آن تسلیم شوند.»

علی‌رغم تاکید بر این که مسئله اصلی قدرت است، تشخیص مرز میان لاس زدن و آزار جنسی نیز لازم است. نیاز نیست که به ترس‌های قرن نوزدهمی فمینیستی از سکسوالیته زنان بازگردیم اما مرز میان لاس زدن و آزار جنسی همیشه واضح نیست و برای افراد مختلف و در موقعیت‌های متعدد می‌تواند متفاوت باشد. لاس زدن عالی است. اغلب، هر دو طرف می‌توانند از آن لذت ببرند. افراد دخیل در آن ممکن است سیگنال‌های مبهم برای هم بفرستند. اگرچه که به وضوح، هزاران شکایتی که ما امروزه از آن‌ها می‌شنویم مبهم نیستند. در عوض، این شکایت‌ها، عدم توازن قدرت را نشان می‌دهند و به چالش می‌کشند. روابط نابرابر قدرتی که که فرد دارای جایگاه فرودست را از گفتن یا فریاد زدن «دست

نگه دار!^۱ بازمی‌دارد یا به مرتکبان مجوز می‌دهد که پاسخ صریح منفی را نادیده بگیرند. قدرت کنترل بر دیگران و احساس غرور آمیز محق بودن نسبت به آن‌ها، از اشکال متعدد ناعدالتی‌ها ناشی می‌شود (نه فقط سکسیسم بلکه نژادپرستی، جایگاه طبقاتی، همجنسگراهراسی و حتی قدرت‌مندی فیزیکی). همانطور که ما قوانین تجاوز را برای حفاظت از کم‌سن‌وسالان در مقابل بزرگسالان وضع کردیم، همانطور که بسیاری از دانشگاه‌ها روابط جنسی میان استاد و دانشجو را ممنوع اعلام کردند تا از فرد کم‌قدرت (در اینجا دانشجو) در برابر فرد قدرتمندتر محافظت کنند، پس به موازات این اقدامات، لازم است درک کنیم که فشار از سمت یک فرد دارای جایگاه قدرت برای وادار کردن کسی به برقراری رابطه جنسی، مصداق تعرض است (اگر نگوئیم تجاوز حداقل یک شبه‌تجاوز است). دوم، آزار در امتداد زنجیره‌ای اتفاق می‌افتد که از یک جوک سکسیستی شروع می‌شود، با یک شوخی کثیف و یا لمس کردن ناخواسته پای دیگری ادامه پیدا می‌کند و در نهایت به تجاوز ختم می‌شود. حتی ملایم‌ترین این رفتارها با توجه به زمینه‌ای که در آن رخ می‌دهد می‌توانند آزار تلقی شوند و بنابراین تجربیات واقعی می‌توانند انواع نامحدودی داشته باشند. هیچ‌گونه دسته‌بندی قابل تعمیمی قادر به دربرگیری تمام اشکال ممکن خشونت‌ها نخواهد بود.

سوم، سکسیسم کماکان یک معضل بزرگ است که به طرق پیچیده‌ای با آزار جنسی تقاطع پیدا می‌کند. معاون رئیس‌جمهور «مایک پنس»^۲ در پاسخ به ادعاهای مبنی بر آزار جنسی، شیوه مقرراتی خود را مطرح کرد و گفت که با هیچ زنی تنها دیدار نمی‌کند. شیوه‌ای که در عمل زنان را از مشارکت برابر در سیاست و حکمرانی حذف می‌کند. در واقع این «راه‌حل» برای مقابله با مسئله آزار جنسی،

1. Stop!

2. Mike Pence

متهم‌انگاری قربانیان و سلطه مردانه را تقویت می‌کند. پیشنهاد پنس همچنین از پیش‌فرض او پرده برمی‌دارد؛ به این معنی که در قبال کنترل برانگیختگی جنسی و خشونت، مسئولیتی متوجه او نیست. موضع او در واقع امتداد نگرش قربانی‌نکوهِ دوره ویکتوریایی است که زنان را تشویق می‌کند که در محیط‌های «امن» بمانند؛ فرضیه‌ای که بارها توسط اعتراضات منتسب به «شب را پس بگیر»^۱ به چالش کشیده شده است. (البته که «راه حل» پنس آزار جنسی توسط هم‌جنس را نیز نادیده می‌گیرد.)

دقیقا همانند سال ۱۹۸۱، امروز هم ما خواستار مجازات قانونی علیه آزار جنسی هستیم. آزارگران تنها هنگامی متوقف می‌شوند که از مجازات بترسند؛ تشخیص‌های اعتیاد به سکس و نسخه درمانی دادن برای این افراد موثر نخواهد بود. اما ترجمه انواع مختلف رفتارهای آزارگرانه به قوانین و پیگردهای حقوقی و جرم‌انگاری آن‌ها کار آسانی نخواهد بود.

از آنجایی که اکثر آزارها در فضاهای خصوصی رخ می‌دهند، دسترسی به شواهد اثبات‌کننده همیشه امکان‌پذیر نیست. اگرچه ما هم‌اکنون در زمینه مدارک و شواهد اثبات جرم، دارای استانداردهایی کارآمد هستیم. به طور مثال این که قربانی پس از وقوع حادثه، با شخص دیگری در این رابطه حرف زده باشد یا این که زنان دیگری در مورد اتهامات شهادت بدهند، به عنوان شواهدی معتبر تلقی می‌شود. بنابراین برای متوقف کردن آزار جنسی تنها اقدامات قانونی کفایت نمی‌کند بلکه تغییرات بنیادین اجتماعی و اقتصادی نیاز است. تغییری که ما به

1. Take Back the Night:

«شب را پس بگیر» یک رخداد بین‌المللی و سازمان مردم‌نهاد با هدف پایان بخشیدن به خشونت جنسی عمومی و خانگی در تمامی اشکال آن است. صدها رخداد در بیش از ۳۰ کشور تحت این عنوان برگزار شده است. این رویدادها معمولاً شامل راهپیمایی‌ها، گردهمایی‌ها و اعتصاب‌هایی است که به عنوان اعتراض و اقدام مستقیم علیه تجاوز و سایر فرم‌های خشونت جنسی، خشونت در رابطه و خشونت خانگی محسوب می‌شود.

آن احتیاج داریم در واقع کاهش نابرابری‌ها و به طور مشخص قرار دادن تعداد بیشتری از زنان در جایگاه‌های قدرت است. این مطالبه همچنین مستلزم آن است که ما یک فرهنگ احترام جنسی ایجاد کنیم و آزار جنسی را به امری بی‌اعتبارکننده بدل کنیم که مرتکبان احساس شرم و حقارت کنند.

اما اگر این تحمیل احساس شرم به یک فرآیند محاکمه تبدیل شود که تمامی مصادیق آزار از تجاوز تا یک اغواگری آزاردهنده یا یک شوخی جنسی را به یک اندازه جدی تلقی کند، ما با مشکلی جدی مواجه خواهیم بود. حتی اگر یکی از هزاران شکایت کذب باشد (و این موضوع اجتناب‌ناپذیر است که برخی از آن‌ها کذب باشند) همان یکی می‌تواند این ادعای محافظه‌کاران و راست‌گرایان را تقویت کند که در واقع مردان، قربانی زنان کینه‌توز هستند. تنبیه مردان بابت اتهاماتی که در انتها واهی بودنشان اثبات می‌شود نیز ترس قربانیان را از این که کسی حرفشان را باور نخواهد کرد، تشدید می‌کند. هرچقدر هم که زن‌ستیزی گسترده باشد، وظیفه اخلاقی ما است که نگذاریم متهمان به خاطر طرح ادعاهایی که حقایقشان اثبات نشده است، شغل و اعتبار خود را از دست بدهند. آزادی‌های مدنی که ما برای حفاظت از آزادی بیان و آزادی خود در بسیج‌سازی عمومی به آن نیاز داریم، باید به صورت همگانی اعمال شوند. شرایط سیاسی کنونی این امر را ضروری می‌سازد که بفهمیم چه چیزی می‌تواند در مواردی که مشمول پیگرد قانونی نمی‌شوند به مثابه «دادرسی عادلانه» در نظر گرفته شود، به خصوص در مورد حقوق متهمان.

بخش عمده‌ای از فرآیند ریشه‌کن کردن آزار جنسی در گروهی ایجاد احساس امنیت برای قربانیان است تا بتوانند با خیال راحت شکایت کنند و جنبش MeToo گامی رو به جلو در این مسیر است. استراتژی فمینیستی نه تنها باید بر مجازات

متجاوزان بلکه همچنین بر حمایت از شاکیان در مقابل انتقام‌جویی تمرکز کند. کارفرمایان کینه‌توز و صاحبان مشاغل که دست به اقدامات تلافی‌جویانه می‌زنند، لاپوشانی می‌کنند یا بر سر مبالغه‌سنگین به شرط عدم افشا توافق می‌کنند، به سلسله‌مراتب قدرت کلیسای کاتولیک می‌مانند که بر کودک‌آزاری سرپوش می‌گذارند. ما باید این ساختارها و سیستم‌های حامی آزارگران را نیز مورد هدف قرار دهیم.

سیاست‌های آزار جنسی (۱۹۸۱)

این متن اولین بار در نشریه «*Radical America*» شماره ۱۵ دوره ۴ (جولای-اگوست ۱۹۸۱): ص ۱۴-۷ منتشر شد. این نسخه کمی اصلاح شده است.

نفس وجود این نشست عمومی نشان‌دهنده پیروزی بزرگی است که ما پیش از این به دست آورده‌ایم. این دستاوردی بزرگ برای جنبش‌رهایی‌بخش زنان است که آزار جنسی از حریم ضمنی برتری مردانه خارج شده و دیگر در پوشش مبدل «شوخی‌طبعی بی‌خطر» پنهان نمی‌شود. ماهیت آزار جنسی افشا شده و به عنوان مصداق نقض حقوق زنان شناخته می‌شود. امروز آزار جنسی نه تنها نقض قانون، بلکه از نظر عموم، ستم و بی‌عدالتی آشکار تلقی می‌شود. یک دهه قبل مردم این موضوع را به رسمیت نمی‌شناختند. در واقع تا یک دهه قبل عبارت «آزار جنسی» به گوش بیشتر مردم این کشور ناشناخته بود. ایجاد دایره واژگان جدید توسط جنبش فمینیستی به هیچ عنوان دستاورد کمی نیست. مفاهیم جدیدی مثل سکسیسم و آزار جنسی و بازتعریف مفاهیمی مانند تجاوز، نمادهایی از تحولات بنیادین در آگاهی جمعی ما هستند. چنین تغییراتی، از ملزومات ترقی به سوی جامعه‌ای بهتر است و به اندازه دستاوردهای عینی و سازمانی اهمیت دارند. در حقیقت از آن جا که آگاهی زیربنای مبارزه سیاسی است، چنین تغییراتی اساسی‌تر هم هستند.

هیچ تعریف جهان شمولی از آزار جنسی وجود ندارد؛ دلالت‌های مناقشه‌برانگیزی در این تعریف‌سازی دخیل است که به برخی آن‌ها بعدتر اشاره خواهیم کرد. کمیسیون فرصت‌های شغلی برابر^۱ با اشاره به آزارهای قابل پیگیری قانونی در محیط کار، تعریف مشخصی از این مفهوم دارد.^۲ اتحادیه مقابله با سرکوب جنسی^۳ در بوستون، تعریف بسیار منعطف‌تر و واقع‌گرایانه‌تری از آزار جنسی ارائه می‌دهد. لازم به ذکر است که تعریف «رفتار نادرست»، خود به لحاظ تاریخی در حال تحول و تکامل است. چرا که طول زمان، زنان قدرت یافته‌اند تا استانداردهای بالاتری در مورد اینکه چگونه می‌خواهند با آن‌ها رفتار شود تعیین کنند. به علاوه زنان و مردان، استانداردهای متفاوتی در تعیین مرزهای رفتار جنسی قابل قبول شکل می‌دهند. مستندات اولیه از تجربه‌های زنان در محیط‌های اجتماعی و دگرجنس‌گرایی کاری حاکی از شکایات آزار جنسی است. در سال ۱۸۲۰ در کارخانه‌های نساجی «لاول» زنان به آزار جنسی اعتراض کردند. زنان لاول، همان‌طور که پیشنهادات بی‌شرمانه کارفرمایان را مصداق آزار جنسی می‌دانستند، استفاده از واژگان توهین‌آمیز را نیز آزار تلقی می‌کردند (زبانی که امروزه توسط خود زنان هم ممکن است به کار رود). روند آزار جنسی توسط مردان توانمند پیوسته و متغیر بوده است.

نکته دوم این است که هیچ تعریفی از آزار جنسی هرگز نمی‌تواند جامع باشد.

1. The Equal Employment Opportunities Commission

۲. پیش‌روی‌های جنسی ناخواسته، درخواست‌های مربوط به خدمات جنسی و سایر رفتارهای کلامی یا فیزیکی از نوع جنسی می‌توانند مصداق آزار جنسی باشند وقتی که: (۱) تسلیم شدن در برابر چنین رفتاری به صراحت یا به طور ضمنی یکی از شرایط استخدام فرد باشد (۲) تسلیم شدن یا رد کردن چنین رفتاری توسط یک فرد به عنوان اساس تصمیماتی که بر زندگی شغلی او اثر می‌گذارد به کار گرفته شود (۳) چنین رفتاری با این هدف انجام شود که بی‌دلیل عملکرد شغلی فرد را مختل کند یا یک محیط کاری مرعوب‌کننده، خصمانه و تهاجمی برای او ایجاد کند.

3. The Alliance Against Sexual Coercion (AASC)

چرا که مردان در اشکال متعددی سکس را به مثابه ابزار ارباب، کنترل و انقیاد زنان به کار می‌گیرند. بیشترین مصادیق آزار جنسی در قالب کلام، اشارات بدنی و در نگاه‌های خیره گستاخانه رخ می‌دهد (ژست‌ها و رفتارهایی که فرد به فرد و هم‌چنین بر اساس فرهنگ، گروه اجتماعی، طبقه و دوره تاریخی متنوع است). یکی از پیامدهای گستره وسیع مصادیق آزار جنسی این است که معمولا اثبات این که یک رفتار آزار جنسی بوده غیر ممکن است. تاحدودی باید پذیرفت که این امر وابسته به احساسی است که شخص زن به آن رفتار دارد. علاوه بر این، تهدید تلویحی می‌تواند بسیار نامحسوس باشد. مردان به روش‌های متعددی بر زنان اعمال قدرت می‌کنند. نیازی نیست حتما تهدید و خصومت مستقیم در کار باشد تا رفتار آن‌ها خشونت‌آمیز و تحمیلی تلقی شود. رفتاری که یک زن آزاردهنده تلقی می‌کند لزوماً ماحصل سوءنیت و خصومت عامدانه مرد نیست. مردان معمولا در مورد ظاهر زنان به قصد تمجید زیبایی اظهار نظر می‌کنند. اما این تعریف‌ها ممکن است به زنان القا کند که تنها ابژه‌هایی جنسی هستند و آن‌ها را از این قابلیت که خود را به عنوان کارمند، دوست و انسانی صاحب‌نظر درباره جهان جدی بگیرند، محروم می‌سازد.

علی‌رغم این تنوع و تغییر تاریخی در ماهیت آزار جنسی، عواقب یا به عبارت دیگر کارکردهای آزار جنسی استمرار و تداوم داشته است. همانند ۱۵۰ سال پیش در کارخانه‌های نساجی لاول، آزار جنسی نقش مهمی در ایجاد خودآگاهی برای زنان به عنوان شاغل و کارگر داشته است. هم‌چنین عاملی مهم در ایجاد خودآگاهی مردان و تعیین نگاه و آگاهی دو جنس نسبت به یکدیگر بوده است. این تصور که بازار کار مزدی اساساً جای زنان نیست، دائماً با نگاه و رفتاری که زنان را ابژه‌های جنسی منفعل تلقی می‌کند، تثبیت و تقویت می‌شود. در مقابل،

مردان نیروهای کاری هستند (نمی‌توان گفت که با مردان «به مثابه» نیروی کار برخورد می‌شود چرا که آن‌ها برای خود حق تعریف قائل هستند) که هر وقت اراده کنند می‌توانند رفتارهای جنسی از خود بروز بدهند.

با تعمق در الگوهای متعددی که بر اثر آزار جنسی به وجود آمدند، به سختی می‌شود تمامی پیامدها را به خاطر سپرد. زنان مجبور می‌شوند که بپذیرند که این آزارها، هزینه ناگزیر حضور در فضاهای عمومی است و این امر حس تعلق آن‌ها را به خانه و خانواده و حوزه خصوصی را تقویت می‌کند. به تبع آن، تقسیم جنسیتی نیروی کار که منشا اصلی نابرابری جنسیتی است نیز تحکیم و تثبیت می‌شود.

نگرش‌هایی که آزار جنسی را بازتولید می‌کند، همچنین باعث تحکیم پیوندی قدرتمند میان مردان می‌شود که نه تنها هرگونه آگاهی طبقاتی موجود را تضعیف می‌کند بلکه از موانع بزرگ بر سر راه توسعه آن است. باید تاکید کنم که این تازه نگاه خوش بینانه‌ای به مسئله است. دیدگاه بدبینانه‌تر این است که آگاهی طبقاتی به عنوان میراث و مفهومی تاریخی، اساسا برساختی استوار بر پیوندهای مردانه و برادری بوده است. بنابراین برای دربرگیری زنان، بازسازی این مفاهیم ضروری است.

بنابراین از یک چشم‌انداز سوسیالیستی و همچنین از زاویه دید فمینیستی هیچ مسئله عمومی‌ای از آزار جنسی مهم‌تر نیست. مبارزه با آن و غیر قابل پذیرش کردن آن، در واقع یکی از اصلی‌ترین موانع را در مقابل اتحاد مردمی قرار می‌دهد که دارای امکان و ظرفیت ایجاد تغییرات اجتماعی رادیکال هستند. این کار در واقع به معنای به چالش کشیدن یکی از ابعاد ایگوی مردانه و فرهنگ مردسالار است که فمینیست‌ها به شدت از آن بیزار هستند (ایگو و فرهنگی که بر اطاعت‌پذیری و فرودستی دیگران متکی است).

دشواری موجود در تعریف آزار جنسی را باید به عنوان یک فرصت نگاه

کرد. زیرا نمی‌توان با یک روش مکانیکی، حقوقی یا سطحی با آن مبارزه کرد. آموزش به مردان برای ترک آزار جنسی زنان را نمی‌شود با یک روش سطحی و طولی‌وار انجام داد. این مستلزم تشویق آن‌ها به تماشای جهان از دیدگاه زنان است؛ مستلزم این است که همدلی نحیف موجود در میان مردم را توسعه دهیم؛ مستلزم به چالش کشیدن تمامی الگوهای پیشین پیوند و اتحاد است که امکان فهم یک نقطه‌نظر متفاوت را مسدود می‌کنند.

من آزار جنسی را به عنوان پدیده‌ای جنسیت-خنثی فرض نمی‌کنم که زنان و مردان به یک میزان نسبت به یکدیگر مرتکب می‌شوند. من این امر را که زنان می‌توانند از سکس به روشی آزاردهنده استفاده کنند، نفی می‌کنم؛ کاملاً برعکس! سکس یکی از معدود سلاح‌هایی است که زنان ممکن است داشته باشند. اما بی‌معنا است که آزار جنسی مردان توسط زنان، یا آزار زنان توسط زنان را معضل اجتماعی فراگیر تصور کنیم. به همان اندازه بی‌معنا که تجاوز توسط زنان را مسئله‌ای عمومی قلمداد کنیم.

خوب یا بد باید بپذیریم که سکسوالیته زنان در فرهنگ ما (چه دگرجنسگرا و چه همجنسگرا) عموماً تهاجمی و خشن نیست. علاوه بر آن، رابطه جنسی یا لاس زدن را نمی‌توان از بستر عمومی سلطه مردانه جدا کرد و به طور انتزاعی مورد بررسی قرار داد. در این بستر، زنانی که به قدرت اعمال زور و سرکوب دست پیدا می‌کنند مواردی استثنایی هستند. این حقایق ابتدایی، با قطع ارتباط میان مبارزه علیه آزار جنسی و جنبش زنان می‌تواند نادیده گرفته شود. اتفاقی که در حال حاضر تا حدودی رخ داده است. از این رو است که ما با نظرسنجی‌هایی مواجه می‌شویم که نشان می‌دهند مردان هم به اندازه زنان مورد آزار جنسی قرار می‌گیرند.

به واسطه این موضوع به دومین مسئله عمومی می‌رسیم؛ تغییر و تحولاتی که

ما با جرم‌انگاری آزار جنسی به دست آورده‌ایم. شاید مهم‌ترین شاخصه این پیروزی شکنندگی آن باشد. در این دوره که جریان‌های ضدفمینیستی در حال قدرت‌یابی هستند، تصور اینکه آزار جنسی دوباره مجوز رسمی پیدا کند و سلاح‌های قانونی و اجتماعی که علیه آن در دست داریم، از ما گرفته شود چندان دور از ذهن نیست. تنها هوشیاری و ستیزه‌جویی مداوم در مورد این مسئله می‌تواند این سلاح‌ها را برای ما حفظ کند.

علاوه بر این، به دلیل عدم امکان تعیین تعاریف مشخص، ما به عنوان یک فمینیست باید در چگونگی استفاده از این سلاح‌ها تامل کنیم. میان سکسیسم و آزار جنسی هم‌پوشانی وسیعی وجود دارد. آزار جنسی جزئی از سکسیسم است؛ جدا کردن آن از این بستر ممکن است به ناچیزانگاری مسئله منجر شود. با این حال ما می‌خواهیم که آزار جنسی را به طور خاص تعریف کنیم تا بتوانیم از سلاح‌های قانونی و اخلاقی که به دست آورده‌ایم، استفاده کنیم. اگر ما در تعریف «جرم» بر سوپراکتیویته مطلق تاکید کنیم (به این معنی که آزار هر آن چیزی است که یک زن احساس کند از آن آزار دیده است)، هر گونه امکان دسترسی به سلاح‌های قانونی را از دست خواهیم داد. شاید روزی ما به عنوان یک جنبش به قدر کافی قدرتمند باشیم که بتوانیم سکسیسم را جرم‌انگاری کنیم؛ اما هنوز به چنین مرحله‌ای نرسیدیم و «صرفاً» فشار آوردن برای از بین بردن آزار جنسی گزینه امکان‌پذیرتر و واقع‌گرایانه‌تری است.

ما در تعریف معنای دقیق آزار جنسی منفعت دیگری هم داریم؛ از آنجا که ما زنان در حال تغییر هستیم و تصمیم می‌گیریم که رفتاری که قبلاً آن را عادی می‌پنداشتیم دیگر نپذیریم، بسیاری از مردان گیج شده‌اند. در واقع بسیاری از مردان خشمگین شده و در موضع تدافعی قرار گرفته‌اند؛ بسیاری از آن‌ها

فشارهای فعلی علیه آزار جنسی را به نفی شخصیت و موجودیت خود تعبیر می‌کنند و اعتماد به نفس یافتن منابع هویتی دیگر را ندارند. بنابراین ما مسئولیت داریم تا بررسی کنیم که آن چه که ما آن را آزار می‌پنداریم دقیقاً چیست و حداقل قادر به تعریف کردن آن برای دیگران باشیم. البته که این تقصیر ما نیست که مردان در این مورد پوست کلفت هستند و تلاش‌های تبیین‌گرانه ما احتمالاً غالباً شکست می‌خورد. زیرا مردان از آزار دادن زنان سود می‌برند و بنابراین منفعت آن‌ها در عدم فهم مسئله است. با این وجود، تنها امید ما این است که اکثریت مجبور به تغییر شوند به صورتی که هنجار جدیدی بتواند شکل بگیرد، الگویی جدید از روابط عمومی که بگذارد زنان فضای بیشتری برای تعریف و آغاز کردن محتوای جنسی در برخوردها را داشته باشند. هیچ چیز به اندازه صوری و توضیح دادن مکرر، موثر و کارساز نیست.

ضرورت‌های ارائه یک تعریف خاص در مورد آزار جنسی تهدید جدیدی را برایمان در پی دارد: منفک کردن این جدال از مبارزه سیاسی کلان علیه برتری مردانه. به یقین چنین جدایی‌ای دقیقاً همان چیزی است که دولت و سایر نهادهایی که تحت فشار ما مجبور به مقابله با آزار جنسی شده‌اند، دوست دارند که محقق شود. آن‌ها می‌خواهند که کنترل موضوع را از دست ما بگیرند و مسئله را به مجموعه‌ای از روندهای بروکراتیزه‌شده و مکانیکی تبدیل کنند تا تنها رفتارهایی محدود را ممنوع اعلام کنند. چنین قسمی از قانون‌گرایی افراطی، به اکثر افراد آزرده‌خواه گفت که تجربیات آن‌ها به عنوان آزار جنسی قلمداد نمی‌شود و باید آن را تحمل کنند. بنابراین تعهد و توسل اولیه به ابزار غیرحقوقی و غیر بروکراتیک مبارزه، برای جنبش زنان حیاتی است. طرح دعوی در زمینه آزار جنسی، مخاطرات عمده‌ای مبنی بر حقوق

و آزادی‌های مدنی به دنبال دارد که به طور مشخص از تعهد ما به مبارزات فراقانونی و جنبش‌محورانه نشأت گرفته است. شهرت یک فرد ممکن است با یک اتهام آزار جنسی حداقل در چشم برخی گروه‌ها و اجتماعات نابود شود. ما معتقد نیستیم که نقض این حقوق و آزادی‌ها به نفع زنان باشد. چرا که وجود چنین حمایت‌هایی برای ما زنان به عنوان یک گروه فرودست اجتماعی بسیار اهمیت دارد. علاوه بر این ما می‌خواهیم قربانیان را به اعتراض تشویق کنیم و زنان اگر بار این مسئولیت را بر دوش نداشته باشند که ممکن است زندگی یک نفر را بابت خطایی که مرتکب شده، نابود کنند، خیلی راحت‌تر سکوت خود را می‌شکنند. به علاوه، روندهای رسمی مقابله با آزار جنسی به عنوان جزئی از یک کمپین همجنسگراستیز می‌تواند به راحتی علیه همجنسگرایان به کار گرفته شود. پیشینه موارد آزار جنسی که تا کنون تحت پیگرد قانونی قرار گرفته‌اند نشان می‌دهد که دولت و نهادها عموماً علیه متهمانی اقدام قانونی انجام می‌دهند که خود متعلق به گروه‌های آسیب‌پذیر اجتماعی هستند (به طور مثال اقلیت‌های نژادی و چپ‌گرایان و ...) و با قضاوت بر اساس آمارهای کذایی که ادعا می‌کنند مردان غالباً توسط زنان مورد آزار قرار می‌گیرند، چنین روندهایی می‌تواند به راحتی علیه زنان دگرجنسگرا هم به کار رود و زنان رنگین‌پوست و دیگر گروه‌های تحت فشار و سرکوب‌شده را آسیب‌پذیرتر کند.

ملاحظات مربوط به آزادی‌های مدنی ما را به این باور می‌رساند که روندهای مربوط به آزار جنسی (چه رسمی و چه غیررسمی) در صورت امکان باید با مکالمات و گفت‌وگوهای خصوصی آغاز شود. از آنجایی نمی‌توان انتظار داشت که زنان آزاردیده ریسک تنها حاضر شدن در چنین مواجهات و ملاقات‌هایی را بپذیرند، بنابراین ایجاد سازمان‌ها و گروه‌های حمایتی حیاتی است. تشکل‌هایی

که در تمام موقعیت‌ها به نمایندگی از آزار دیده با متهم دیدار کرده و به او شانس برای عذرخواهی و تغییر بدهد. پیش از آنکه اقدام حقوقی صورت بگیرد که ممکن است تمامی وجوه زندگی طرف مقابل را در معرض تهدید قرار دهد. علاوه بر این، رویه‌های ما باید تصدیق‌کننده این امر باشد که زنان هم ممکن است اشتباه کنند. ما هم مانند هر کس دیگری عصبانی می‌شویم و می‌توانیم از خشم به دیگران آسیب بزنیم. ما همچنین باید از افتادن در دام تصاویر غالب از قربانی بودن پرهیز کنیم. تصویری که القا می‌کند هر آزار دیده باید یک فرشته بدون نقص باشد تا به عنوان یک قربانی حقیقی و مستحق عدالت شناخته شود. مخاطره دیگر این است که از فعالیت علیه آزار جنسی به عنوان مخالفت با روابط و تعاملات جنسی تعبیر شود. در گذشته، فمینیسم به دلایل موجهی، نسبت به احتیاط و محافظه‌کاری جنسی تمایل نشان داده است. روابط جنسی با سکسیسم در هم تنیده است؛ روابط جنسی با مردان برای زنان غالباً استثمارگرانه، عاری از لذت و فاقد آزادی بوده است. در قرن نوزدهم زنان به جز دگرجنسگرایی گزینه‌های اندکی داشتند (چه به لحاظ اقتصادی و چه اجتماعی) و منطقی بود که فمینیست‌ها رابطه جنسی دگرجنس‌گرا را محدود به خانواده تصویر کنند. در اوایل قرن نوزدهم جنبش فمینیستی آغاز به یافتن راه‌هایی در جهت خوشایندسازی دگرجنس‌گرایی برای زنان کرد. در دهه گذشته نیز موج دوم جنبش فمینیستی به هم‌جنس‌گرایان کمک کرده که خود را علناً ابراز کنند. یکی از اهداف یک کمپین علیه آزار جنسی این است که این امکان را بیشتر برای زنان فراهم کند که از آزادی جنسی لذت ببرند (به عنوان مشارکت‌کنندگان فعال و نه به عنوان دریافت‌کنندگان منفعل). امروزه وقتی یک جریان واکنشی ضد فمینیستی و راست‌گرا تلاش می‌کند محدودیت‌های مرتجعانه و سرکوب‌گرانه بر سر راه آزادی

جنسی قرار دهد، این موضوع از همیشه مهم‌تر است که فمینیست‌ها نگرش‌های ضدسکسوال (ضدجنسینگی) را مطرح نکنند.

مبارزه با آزار جنسی بدون اینکه در ستیز با امیال جنسی قرار بگیریم، کار پیچیده‌ای است. زیرا که رابطه جنسی به خودی خود پیچیده است. لاس زدن‌های جنسی دوطرفه و لذت‌بخش معمولاً شامل تمسخر هم می‌شود؛ و با در نظر گرفتن سنت دیرینه استیگماتیزه کردن کسانی که در مورد میل جنسی به راحتی حرف می‌زنند، زنان برخی اوقات نه می‌گویند در حالی که منظورشان در واقع بله است. بدون شک چنین اتفاقی رخ می‌دهد زیرا در یک فرهنگ سکسیست، سکسوالیته با خشونت گره خورده است و حتی بازی‌ها و معاشقه‌ها نیز با سرکوب و انقیاد زنان آمیخته شده است. برخی افراد ممکن است با چنین وضعیتی مقابله کنند اما عده کمی می‌توانند زندگی جنسی‌شان را بدون این هنجارهای فرهنگی زیست کنند و تنها از قواعد خود پیروی کنند. علاوه بر این، افراد مختلف ممکن است یک رفتار خاص را به اشکال بسیار متفاوتی تجربه کنند. باز هم تاکید می‌کنم که باید معیارهایی تا حدودی سوژکتیو درباره آن چه که آزار محسوب می‌شود وجود داشته باشد. چنین معیارهایی باید زنان را ترغیب کند که مسئولیت رفتارهای جنسی خود را بپذیرند: تشخیص دادن آن چه که به ما احساس مورد آزار قرار گرفتن می‌دهد (که خارج از کنترل است) و باز پس‌گیری تکانه‌های جنسی و لاس زدن‌هایمان.

از آن جایی که زنان به روش‌های متفاوتی به پیشروی‌های مردان پاسخ می‌دهند، اجتناب از اخلاق‌گرایی به غایت مهم است. اخلاق‌گرایی با اخلاقیات یکی نیست. اخلاق‌گرایی یکی از انواع راست‌گرایی است که در آن ما استانداردهای خودمان را به دیگران تحمیل و به فرهنگ و شرایط آن‌ها بی‌احترامی می‌کنیم. اخلاق‌گرایی

به طور مکرر بحث‌های مربوط به آزار جنسی را مورد حمله قرار می‌دهد. عده‌ای از زنان، دیگران را به خاطر سکسی لباس پوشیدن و لذت بردن از رفتارهایی توسط مردان که به نظر آن‌ها گستاخانه و توهین‌آمیز است، تحقیر می‌کنند؛ برخی زنان نیز به خاطر عصبی شدن در برابر رفتاری که به نظر بقیه زنان نرمال است تحقیر می‌شوند. یک هدف دراز مدت ممکن است افزایش استانداردهای تمامی زنان در مورد رفتاری که از دیگران انتظار دارند باشد و تقویت اعتماد به نفس آن‌ها برای اعتراض به مواردی که طبق انتظار با آن‌ها برخورد نمی‌شود، در نظر داشته باشد. ولی یک هدف‌گذاری کوتاه‌مدت باید با احترام گذاشتن به احساس هر زن در مورد این که چه چیز تمامیت او را خدشه‌دار کرده و به آن لطمه می‌زند آغاز شود و یا دست کم با پذیرش این مسئله که شکایت او، حقوق کس دیگری را نقض نمی‌کند.

موضوع اصلی تمام این بحث این است که یک مبارزه تاثیرگذار علیه آزار جنسی نباید از مبارزه کلان علیه سلطه مردانه مجزا شود. ما باید یک استراتژی ایجاد کنیم که آزادی‌های مدنی را محترم بشمرد، سوپرکتیویته اجتناب‌ناپذیر قضاوت‌ها را بدون از دست دادن امکان توسل به قوانین را تصدیق کند، آزار جنسی و نه لاس زدن را نقد کند (حتی اگر دومی آشکالی به خود می‌گیرد که ممکن است شخصا ناخوشایند باشد) و به مردم درباره ارتباط میان آزار جنسی به طور مشخص و سکسیسم به طور عمومی آموزش دهد. اما تمام این اهداف متعدد به طور طبیعی مشمول تعهد اصلی ما می‌شوند؛ تبدیل جهان به جای بهتری برای زنان. بنابراین با چنین چشم‌اندازی نمی‌توانیم پیچیدگی‌ها و گره‌های موجود را نادیده بگیریم.

بعید است بتوانیم تمامی این موارد را همواره در خاطر داشته باشیم. و در برخی

مواقع خشم ما ممکن است و البته باید که به سادگی فوران کند. اما من فکر می‌کنم بسیار مهم است که پیچیدگی این مبارزه را درک کنیم و بفهمیم که اگر کارزارهای مقابله با آزار جنسی تبدیل به اصلاح‌جویی تک‌بعدی و جدافتاده از افق کلان فمینیستی برای تغییر جهان شوند، بیشترین خسران را خودمان متحمل خواهیم شد.

فارغ از این که دیدگاه‌های ما در مورد جامعه جدیدی که دوست داریم محقق شود چقدر رادیکال و جاه‌طلبانه هستند، به هر حال نقطه آغاز باید این باشد که آزار جنسی برای زنان آسیب‌زا است. آزار جنسی زنان را در محیط کار معذب می‌کند و آن‌ها را ترغیب می‌کند که خود را به عنوان نیروی حاشیه‌ای در بازار کار بپذیرند؛ آن‌ها را در بدترین مشاغل طبقه‌بندی می‌کند و از همه جهت نسبت به مردان در موقعیت فرودست قرار می‌دهد. کارکرد آزار جنسی این است که زنان را محدود به خانه و حوزه خصوصی نگه دارد و این سنت را که مکان‌های عمومی متعلق به مردان است، تقویت کند. ما (به ویژه دگرجنس‌گراها) را در دوگانه «سکسی بودن» و «خانم بودن» محبوس می‌کند. برای یک «زن واقعی» بودن لازم است که سکسی باشیم، اما نه خیلی سکسی. و این باعث می‌شود که خود را برای عدم توانایی در برآوردن این انتظارات متناقض، سرزنش کنیم. آزار جنسی، جنسی‌انگاری نهادینه زنان را در وضعیت منفعل تثبیت می‌کند و ما را در جایگاه واکنش و پذیرش نسبت به رفتارهای جنسی قرار می‌دهد و نه آغازکننده و پیش‌قدم. این جنسی‌انگاری منفعل، باعث می‌شود زنان در جنبه‌ها و ابعاد دیگر نیز نتوانند خود را جدی بگیرند. خیلی دشوار است که زنی کارکرد یک روشنفکر جدی در دانشگاه را داشته باشد در حالی که مدام تعریف و تمجید درباره ظاهرش دریافت می‌کند. خیلی دشوار است که فردی با مهارت و قدرت کار یدی انجام

بدهد در حالی که این کار او از نظر دیگران سکسی به نظر برسد. سخت است که کسی بتواند فعالیت سیاسی بکند در حالی که صدایش شنیده نمی‌شود. آزار جنسی مربوط به یک سبک رفتاری نیست. بلکه شکل بنیادینی از سرکوب و ستم و متداول‌ترین نوع آن در جامعه ما است. پذیرش آن، خلاف منافع هر کسی است که به آزادی و برابری متعهد باشد. فهم این مسئله و مبارزه علیه آن تنها در چارچوب یک تحلیل جامع فمینیستی قابل پیگیری است. البته که ما در مواقع لازم، از رویه‌های قانونی و اداری که در دسترس داریم علیه آزار جنسی استفاده می‌کنیم، اما باید در برابر واگذاری کامل قدرت به دولت یا نهادهای رسمی دیگر مقاومت کنیم. ما باید برای تعریف آزار جنسی به قدرت خود متوسل شویم و درک کنیم که تنها حمایت قابل اتکا برای زنان، قدرت جنبش زنان خواهد بود و نه تهدید به مجازات رسمی. بنابراین هدف اولیه ما باید این باشد که آگاهی باقی زنان را درباره نوع رفتاری که شایسته آن هستند افزایش دهیم و ظرفیت دفاع از حقوق «فردی» یکدیگر را به صورت جمعی تقویت کنیم.

مبارزه با آزار جنسی ضرورت جنبشی طبقه کارگر است



pencer Platt / Getty Images

الکس پرس^۲

برگردان: سعید نادری

این متن نخستین بار در تاریخ ۷ دسامبر ۲۰۱۷ در نشریه اینترنتی «Jacobin» منتشر شده است.

لیندا گوردون در مقاله‌ای درباره آزار جنسی – که ابتدا در شماره ویژه نشریه «رادیکال آمریکا» در سال ۱۹۸۱ منتشر شد و اخیراً در مجله «ویوپوینت» منتشر شده است – توضیح می‌دهد که چرا آزار جنسی سدی در برابر همبستگی و اتحاد طبقه کارگر و مانعی برای اتحاد میان چپ‌گرایان است: «انگاره‌های ذهنی که

1. Sexual Harassment is Everybody's Problem
2. Alex N. Press

منجر به آزار جنسی می‌شود به پیوند قدرتمندی در میان مردان دامن می‌زند که نه تنها آگاهی طبقاتی موجود را تضعیف می‌کند، بلکه یکی از مهمترین موانع رشد و توسعه این آگاهی است. بنابراین، از نقطه نظر سوسیالیستی و فمینیستی، هیچ مسئله عمومی‌ای مهم‌تر از آزار جنسی نیست. به چالش کشیدن مسئله آزار جنسی و تبدیل کردن آن به امری غیرقابل پذیرش، امکان درهم شکستن یکی از موانع اصلی اتحاد در میان کسانی که امکان ایجاد تغییرات اجتماعی رادیکال را دارند، فراهم می‌کند.»

اگر در گذشته، نژادپرستی کارگران سفیدپوست جنبش کارگری آمریکا را ناتوان کرده بود، تبعیض جنسیتی نیز چنین کاری را با طبقه کارگر کرده است. از سال‌های ابتدایی سازماندهی نیروی کار، تبعیض جنسیتی و همدستی گاه و بی‌گاه اتحادیه‌های کارگری علیه برابری کامل در محل کار برای زنان و کارگران رنگین پوست - فارغ از جنسیت‌شان - مانع رشد قدرت طبقه کارگر شده است. امروز نیز هیچ کدام از این تعصبات از بین نرفته است: نژادپرستی کماکان در میان کارگران زن و مرد سفیدپوست یک مشکل جدی به حساب می‌آید و شواهد حاکی از وجود آزار جنسی گسترده و فراگیر در محیط‌های کاری است.

آزار جنسی تنها مانع وحدت طبقه کارگر نیست؛ بلکه همچنان در جریان چپ و سایر جنبش‌های ما نیز وجود دارد. همانطور که در جایی دیگر هم گفته بودم: «من تنها کسی نیستم که فشارهای سنگینی را متحمل شده است، تنها به این دلیل آن که درباره وجود خشونت جنسی در فضای سازماندهی و کنشگری سخن گفته است. اگر شما یک مرد برجسته و شاخص (که همیشه یک مرد نیست، بلکه معمولاً این‌گونه است) را به آزار جنسی متهم کنید همواره به شما هشدار خواهند داد که با این کار چه آسیبی به جنبش تحمیل خواهید کرد. ممکن است

بارها به شما یادآوری کنند که «راست‌گرایان از این سخنان علیه خودمان استفاده خواهند کرد» و یا «ما نمی‌توانیم بدون او به پیروزی برسیم» که خود بر این امر دلالت دارد که اگر اصرار بر افشای سوءرفتار رهبری یک جریان یا جنبش داری، "ما" با حضور تو نمی‌توانیم به پیروزی برسیم.

اخیراً از یک دوست پرسیدم که ما در جریان چپ، با وجود ظرفیت محدودی که در اختیار داریم، چگونه می‌توانیم از این بزنگاه^۱ - استفاده از تعبیر بزنگاه برای توصیف آنچه در حال حاضر تجربه می‌کنیم دقیق‌تر از اطلاق جنبش به آن است - بهره ببریم که تأثیرات بلندمدتی به دنبال داشته باشد؟

یک پاسخ این است که می‌توانیم از این لحظه برای دموکراتیک‌تر کردن و بازسازی جنبش‌ها و فضاها خود استفاده کنیم، به‌ویژه در محل کار و هرفضای دیگری که در آن حضور داریم. مثلاً در میان همکاران، خانواده، دوستان، گروه‌های اجتماعی و سازمان‌هایمان. بسیاری از ما با چنین موقعیت‌هایی مواجه می‌شویم. من عضو سوسیالیست‌های دموکراتیک آمریکا^۲ هستم، ما اخیراً مکانیسمی شفاف^۳ برای رسیدگی به چنین شکایاتی طراحی و اجرا کرده‌ایم. این مکانیسم به کسانی که کسانی تجربه آزار جنسی داشته‌اند، کمک می‌کند تا آزار را به مسئول رسیدگی به شکایات در بخش محلی خود گزارش دهند یا اینکه شکایت خود را در سطح ملی پیگیری کنند. ما یک بخش مستقل و متخصص در زمینه حل اختلافات داریم که به نمایندگی از طرف‌های درگیر شکایت، تحقیق و اطمینان حاصل می‌کند که مسائل درونی و تشکیلاتی موجب سوگیری در روند تحقیقات و نتیجه آن نشود.

۱. منظور جنبش MeToo است.

2. Democratic Socialists of America (DSA)

3. grievance procedure

لاجرم در یک تشکیلات با ده‌ها هزار عضو این مسئله که آزار جنسی رخ خواهد داد یا خیر مطرح نیست؛ بلکه مسئله این است اگر به دنبال ساخت تشکل و سازماندهی پایدار هستید باید سیاست‌های خود را در این باره تعیین کنید، ما شاهد بوده‌ایم که چگونه این مسئله باعث نابودی یک جنبش یا تشکیلات شده است.

مقابله با آزار جنسی به مثابه امر بسیج‌ساز

حال اگر بپذیریم که آزار جنسی می‌تواند برای یک جنبش آسیب‌زا باشد، وجه دیگر مسئله، ظرفیت گسترده بسیج‌سازی کارگران حول مسئله آزار جنسی است؛ مسئله‌ای که کارگران را به سوی مشارکت در سازماندهی کمپین‌ها سوق می‌دهد. «گوردون» با اشاره به فعالیت‌های اتحادیه صنایع نساجی شهر لاول^۱ در ماساچوست، که از اولین و مبارزترین کارگران متشکل در تاریخ آمریکا محسوب می‌شوند، سعی می‌کند تا اهمیت این مسئله را نشان دهد. کارگران نساجی لاول، زن بودند و آزار جنسی در محیط کار یکی از موارد اصلی نارضایتی آن‌ها بود.

«جودیت لوین» نیز روایت مشابهی را برای مجله «بوستون ریویو» بازگو کرده است. او روایت کارگران نساجی «هوایلز دردال»^۲ در «تادموردن» انگلستان را این‌گونه نوشته است: «۳۱ زن که نتوانستند آزار و اذیت‌ها را به واسطه تلاش‌های متحد خود متوقف کنند، در سال‌های ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ شکایات‌شان را به اتحادیه بردند. شهادت آن‌ها به زنان دیگری که سال‌ها قبل از کارخانه بیرون آمده بودند نیز انگیزه داد تا پیش بگذارند. این شکایات برای «ویلیام جان تات»، دبیر مرد انجمن بافندگان و دوزندگان الهام‌بخش بود و موجب شد تا در این مورد تحقیقات بیشتری انجام دهد و حمایت مطبوعات و روحانیون را به دست آورد. البته به‌طور

1. Lowell textile mill

2. Hoyles' Derdale Mill

دقیق مشخص نیست این کمپین تا چه اندازه توانسته که موفق عمل کند. اما اظهار نظر تات، پس از دریافت ده‌ها گزارش به‌گونه‌ای بوده که گویی همین دیروز حرف زده باشد. تات می‌گوید: «یک چیز که مرا به شدت شگفت‌زده کرده، تعداد افرادی است که در جریان این اتفاقات بودند و یا چیزهایی شنیده بودند.»

این روایت برای بیش از صد سال پیش بود. اما این مسئله هنوز هم می‌تواند به آن شکل موتور محرک سازماندهی کارگران باشد. در حالی که ما با مسئله‌ای روبه‌رو هستیم که پس از یک قرن کماکان پابرجا است، اما نمونه‌های معاصر زیادی نیز وجود دارد که نشان می‌دهد کارگران چگونه از تداوم آزار جنسی در محل کار به عنوان یک کاتالیزور در امر سازماندهی استفاده کرده‌اند.

به‌عنوان نمونه کارگران هتل‌ها و کازینوهای شیکاگو را که بسیاری از آنها توسط اتحادیه کارگری «اینجا متحد شوید»^۱ برای کار معرفی شده‌اند، می‌توان بررسی کرد. در سال ۲۰۱۷، شورای شهر شیکاگو طی حکمی قانونی تصویب کرد که تمام مهمانداران هتل‌ها و کسانی که به تنهایی در اتاق مهمان کار می‌کنند، باید یک دکمه وحشت در اختیار داشته باشند تا در مواقعی که مورد آزار جنسی قرار می‌گیرند به کمک آن بتوانند آزار را اطلاع‌رسانی کنند.

در سال ۲۰۱۶ یکی از بخش‌های اتحادیه کارگری مذکور، تجربیات تقریباً ۵۰۰ عضو را که در هتل‌ها و کازینوهای شیکاگو کار می‌کردند در زمینه آزار جنسی در محل کار بررسی کرد. نتایج به دست‌آمده حیرت‌انگیز بود؛ به عنوان مثال ۵۸ درصد کارگران هتل‌ها و ۷۷ درصد کارگران کازینوها حداقل توسط یک مشتری مورد آزار جنسی قرار گرفته بودند. ۴۹ درصد کارگران هتل‌ها نیز حداقل با یک مهمان مواجه شده بودند که پس از در زدن توسط کارگران، به صورت

1. UNITE HERE

کاملاً برهنه در را برایشان باز کرده بوده است.

اگرچه به طور سنتی موضوعات معیشتی، از جمله مسئله عدم پرداخت یا کاهش دستمزد توسط کارفرمایان، مهم‌ترین دلیل کارگران برای عضویت در اتحادیه بوده، اما این نظرسنجی نشان داد که آزار و تجاوز جنسی از دلایل اصلی بسیاری از اعضا برای عضویت بوده است. آنچه که اتحادیه «اینجا متحد شوید» پس از دریافت نتایج این بررسی انجام داد می‌تواند الگویی مناسب برای چگونگی مواجهه اتحادیه‌های کارگری با این مسئله باشد. این اتحادیه به کمک اتحادیه‌های هم‌پیمان توانستند با لابی و اعمال فشار، شورای شهر شیکاگو را مجبور کنند تا آیین نامه‌ای را به تصویب برساند که مطابق آن تمامی کارگرانی که وظایف کاری‌شان به گونه‌ای است که به اجبار در اتاق‌های هتل با مشتریان تنها می‌شوند، دکمه‌های اضطراری وحشت در اختیار داشته باشند. این قانون شامل تمامی کارگران شد، نه فقط کارگرانی که توسط اتحادیه نمایندگی می‌شدند.

به عبارت دیگر، نوع کنش‌هایی که اتحادیه‌های کارگری رادیکال در پیش گرفتند نتایج مهمی در پی دارد: مزایا و منفعت این گونه کنش‌ها در خدمت طبقه کارگر به عنوان یک کل قرار می‌گیرد، نه فقط در خدمت اعضای یک اتحادیه. مطمئناً از نتایج مستقیم این امر تغییر دیدگاه کارگران غیراتحادیه‌ای نسبت به اتحادیه خواهد بود. این کارگران نسبت به مزایای تشکیل اتحادیه آگاه می‌شوند و احتمالاً در باب سازماندهی در محل کار خود تامل خواهند کرد تا در قامت یک اتحادیه کارگری برای حقوق خود بجنگند. چنین تلاش‌هایی این نگاه را که اتحادیه‌ها تنها برای منافع گروه خاص و صرفاً اعضای خود مبارزه می‌کنند، به چالش می‌کشد و این تشکل‌ها را حامی طبقه کارگر به طور عام معرفی می‌کند. طبق قانونی که در شیکاگو تصویب شد، هتل‌ها موظف شدند تا تمام هزینه‌های

اجرای این آیین‌نامه که چند میلیون دلار بود را پردازند. «خورخه رامیرز»، رئیس فدراسیون کار شیکاگو، در سال ۲۰۱۷ به «هافینگتون پست» درباره این آیین‌نامه می‌گوید که گمان می‌کند مباحثات عمومی و گسترده فعلی حول آزار جنسی، از جمله دلایلی است که موجب شده لابی هتل‌های شیکاگو در مقابل این آیین‌نامه مقاومت نکنند. بسیاری از موارد تجاوز و آزار جنسی که در تیتز رسانه‌ها قرار گرفته‌اند، مانند پرونده هاروی واینستین -تهیه‌کننده مشهور هالیوود- در اتاق‌های هتل‌ها صورت می‌گیرد و منطقی است که هتل‌ها در مقابل وضع مقررات مقاومتی نشان ندهند و آبرو و اعتبار خود را به خطر نیندازند.

تصویب چنین قانونی یک پیروزی کم‌نظیر است که حالا کنشگران در شهرهای دیگر نیز سعی در تکرار آن دارند. پیروزی‌ای که باید از آن درس بگیریم و ظرفیت جریان فعلی را به سمت تغییرات ساختاری پایدار در محیط‌های کاری هدایت کنیم.

متأسفانه باید گفت که زمانی که آزار جنسی با سازماندهی در محل کار تقاطع پیدا می‌کند، به این معنا نیست که اولی به رقم خوردن دومی منجر شده باشد. برای مثال، پس از آن که «اسکات کورتنی»، معمار سیاست‌های کنونی «اتحادیه بین‌المللی کارگران خدماتی»^۱ و سازمان‌دهنده کمپین «برای ۱۵ دلار بجنگ»، به سوءاستفاده از قدرت خود علیه زنان در اتحادیه متهم شد، این اتحادیه دچار آشفتگی‌های زیادی شده است.

از زمان استعفای او از سمت معاونت اجرایی، تعدادی از مردان مرتبط با او در اتحادیه نیز که برخی از آنها اصلی‌ترین سازمان‌دهندگان کمپین «برای ۱۵ دلار بجنگ» بودند، به سوءاستفاده از زنان زیردست خود در اتحادیه متهم شده و اجباراً

1. Service Employees International Union

استعفا داده‌اند یا اخراج شده‌اند.

طرح این ادعاها باعث ایجاد فضای گفت‌وگویی مهم در جنبش کارگری و دنیای مترقی پیرامون آن شده است. حالا دیگر مباحث حول مسئله آزار جنسی به عنوان یک امر اخلاقی برای جنبش کارگری مطرح نیست، بلکه جنبش کارگری به عنوان مسئله‌ای استراتژیک به دنبال مقابله با آزار است. کمپین «برای ۱۵ دلار بجنگ» نمایندگی اعضای از اتحادیه را بر عهده داشت که در محل‌های کار با دستمزد پایین مشغول به کار هستند. کارگرانی که عمدتاً زن و مهاجرند. اگر رهبری چنین کمپینی در اختیار مردان آزارگر قرار داشته باشد، بعید است که مقوله آزار جنسی در امر سازماندهی حائز اهمیت تلقی شود.

مسئله آزار جنسی چالشی حاد برای کارگران صنعت فست‌فود است. نتایج یک نظرسنجی در سال ۲۰۱۶ نشان می‌دهد که ۴۰ درصد کارگران فست‌فودها حداقل یک مورد آزار جنسی را دوران کاری خود تجربه کرده‌اند و ۴۲ درصد از کسانی که مورد آزار قرار گرفته‌اند برای حفظ شغل خود مجبور به پذیرش آن شده‌اند. از هر پنج کارگری که مورد آزار جنسی قرار گرفته‌اند، حدوداً یک نفر به دلیل افشای آزار جنسی یا واکنش در برابر آن شغل خود را از دست داده‌اند. اگر شما در حال تلاش برای ایجاد یک اتحادیه کارگری در محل کاری با دستمزد پایین، مانند شرکت‌های فست‌فود هستید و آزار جنسی در محل کار را به مثابه ظرفیتی برای متشکل کردن کارگران تلقی نمی‌کنید، فرصت‌های بزرگی را از دست خواهید داد.

این مسئله با پرسش‌هایی در باب چگونگی دموکراتیک‌تر ساختن اتحادیه‌ها در هم تنیده شده است. افراد باید بتوانند به راحتی در مورد موضوعاتی چون

آزار جنسی صحبت کنند و از رهبری اتحادیه و سایر سطوح آن انتقاد کنند. این رهگذری مهم برای صورت‌بندی این مباحثات است. ما باید این رویکرد را به محل کارهای اتحادیه‌ای یا درون جنبش کارگری به طور عام وارد کنیم: دموکراسی و مبارزه با آزار جنسی جدایی‌ناپذیر هستند. به یمن شور و انرژی این فضا است که چنین نمونه‌هایی از سیاست‌های دموکراتیک به مباحثه عمومی گذاشته شده است. سیاست‌هایی که مسیر مقابله و پیگیری آزار جنسی و هم‌چنین پیشگیری از آن را هموار می‌کنند.

یکی از نمونه‌های این امر طرحی است که «آنا آوندانیو»، معاون سازمان «مسیر متحد»^۱ و «لیندا سیبروک»، مشاور سازمان «آینده بدون خشونت»^۲ ارائه کرده‌اند. آوندانیو و سیبروک در وب‌سایت «در باب کار»^۳ مقاله‌ای را تحت عنوان «۱۰ اقدامی که اتحادیه‌ها در حال حاضر می‌توانند برای مقابله با آزار جنسی در محیط کار انجام دهند» منتشر کرده‌اند. برخی از توصیه‌های این مقاله، موارد استاندارد متعارف و رایج است. برای مثال آن‌ها می‌گویند: «اطمینان حاصل کنید که اساسنامه اتحادیه و موافقت‌نامه‌های جمعی شامل تضمین‌هایی علیه آزار جنسی و مقابله و مجازات‌های مربوط به آن باشد.» اما برخی از این توصیه‌ها نوین و خلاقانه‌تر هستند که از عملکرد موثر اتحادیه‌های مشخص وام گرفته شده و کلیت جنبش کارگری را به اتخاذ مکانیسم‌های مشابه فرا می‌خواند.

به عنوان مثال، آن‌ها توصیه می‌کنند که اتحادیه‌ها «مجراهایی برای اعضای خود، کارمندان اتحادیه و دیگران ایجاد کنند تا بتوانند به سرعت موارد آزار را پیش از آن که تشدید و گسترده شوند، بدون توسل به مکانیسم‌های رسمی گزارش

1. United Way

2. Futures Without Violence

3. On Labor

کنند.» این مسئله بسیار مهم است، چرا که بسیاری از کارگران به دلایل متعدد از ارائه گزارش و شکایت رسمی خودداری می‌کنند. آن‌ها رویه‌های اتخاذ شده توسط سازمان متبوع آوندانیو را به عنوان الگویی ممکن ذکر می‌کنند که در آن روند تسریع شده‌ای برای گزارش موارد آزار در اختیار زنان قرار دارد. این موارد بدون نیاز به جدال حقوقی و طرح دعوی قانونی بلافاصله پیگیری می‌شوند. از دیگر مدل‌های موفق سیاست مقابله با آزار را «ائتلاف کارگران ایموکالی»^۱ در پیش گرفته‌اند. سازمانی مستقر در فلوریدا که توسط کارگران اداره می‌شود. پافشاری این سازمان برای اجرای مجازات حقیقی برای موارد آزار جنسی در پروژه «کارگران بخش غذا، بدون تبعیض»^۲ موفقیت‌آمیز بوده است. مطابق گزارش «سارا لئونارد» در نشریه نیویورک تایمز، ائتلاف کارگران ایموکالی اعلام کرده است که از زمان اتخاذ این سیاست «۲۳ سرپرست به دلیل آزار جنسی توبیخ شده و ۹ نفر نیز اخراج شده‌اند.»

اعضای «انجمن بازیگران فدراسیون هنرمندان رادیو و تلویزیون آمریکا»^۳ (اتحادیه بازیگران) از تجربه ماجراهای «واینستین» برای اجرای اصلاحات داخلی در اتحادیه خود استفاده کرده‌اند. «میا کیرشنر»، که به عنوان یک بازیگر زن جوان مورد آزار جنسی و اینستین قرار گرفته بود، نخستین کسی بود که علناً درباره اینکه اتحادیه چگونه می‌توانست به او و زنانی مانند او کمک موثر کند، نوشت. او می‌گوید به جای سیاست فعلی انجمن بازیگران، که در آن شکایت عضو منجر به تحقیقات داخلی توسط شرکت تولیدکننده یا استودیو مورد نظر می‌شود، باید شکایات توسط یک «نهاده مستقل ثالث» مورد تحقیق و بررسی قرار بگیرند تا از

-
1. Coalition of Immokalee Workers
 2. Fair Food Program
 3. SAG-AFTRA

پنهان کاری و لاپوشانی شرکت‌ها درباره سوءرفتارهای مسئولان ارشد جلوگیری شود.

«مورگان اسپکتور»، از اعضای انجمن بازیگران، پیشنهاد کرد که در صورت ارتکاب آزار توسط تهیه‌کنندگان یک پروژه، اتحادیه تولید آن پروژه را متوقف کند و پیام «کار نکنید» را برای اعضای خود بفرستد، این پیام در حال حاضر به دلیل نقض قوانین اتحادیه یا تعهدات قراردادی توسط تهیه‌کنندگان از سوی اتحادیه برای اعضا ارسال می‌شود. این شیوه اصلاحی در واقع استفاده از ظرفیت‌های فعلی موجود در اتحادیه است. رئیس انجمن بازیگران، «گابریل کارتریس» هم تایید می‌کند که اتحادیه نیاز به اصلاحات داخلی دارد چرا که بسیاری از موارد آزار و تجاوز و اینستین «پیش از ورود به دنیای قراردادهای تحت پوشش ما» رخ داده‌اند.

پس از رویدادهایی که طی ماه‌های اخیر رخ داده است دیگر ممکن نیست که مقامات و مسئولان بتوانند گستردگی وقوع آزار جنسی را انکار کنند. با نگاه به سازوکارها و سیاست‌هایی که برای پیگیری و بررسی موارد آزار جنسی در محیط کار یا فضاهای دیگر تعیین شده است می‌توانیم گفت و گوهای فعلی را به گونه‌ای سازمان‌مند کنیم که در حد حرف باقی نماند و بهبود شرایط زندگی مردم را رقم بزند.

امر فردی و امر جمعی

قدرت جریان افشای و اینستین ناشی از فرصتی است که برای قربانیان فراهم شد تا نام خشونتگر را علنی به زبان بیاورند و اظهاراتشان جدی گرفته شود. آنچه لازم است ایجاد مکانیزم‌هایی است که به تمام قربانیان آزار جنسی، نه فقط افراد برخوردار و دارای قدرت اقتصادی و اجتماعی، فرصت دهد تا در مورد آزار صحبت کنند و اطمینان داشته باشند که عواقبی مانند انتقام‌جویی در انتظارشان نخواهد

بود. پیش شرط اولیه رسیدن به این هدف، ایجاد امنیت برای زنان و دیگر قربانیان آزار جنسی است. این امنیت تنها با تغییر فرهنگی و ساختاری در سازمان‌ها و محیط کاری به دست نمی‌آید بلکه مستلزم مبارزه برای امنیت اقتصادی و معیشتی است که به افراد امکان می‌دهد علیه آزار جنسی افشاگری کنند.

بسیاری از قربانیان آزار جنسی گزارش داده‌اند که پس از افشای خشونت جنسی با عواقب تنبیهی و انتقام‌جویانه مواجه شده‌اند. عده بسیاری نیز دلیل سکوت خود را هراس از دست دادن شغل عنوان کرده‌اند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که مبارزه برای بهداشت و درمان همگانی، به قربانیان در راستای افشای خشونت جنسی کمک خواهد کرد. به همین ترتیب مبارزه برای خدمات و حمایت اجتماعی دولتی قوی‌تر و برنامه‌های رفاهی - که به فرد امکان می‌دهد در برابر آزار جنسی بدون ترس از دست دادن شغل و گرسنگی در محیط کار خود مقاومت کند - نبردی است علیه آزار جنسی.

اگر بتوانیم از توجه عمومی و عظیم بوجود آمده نسبت به آزار جنسی در ماه‌های اخیر، در راستای وسعت بخشیدن به فهم خود از خشونت جنسی به عنوان مسئله‌ای توأمان طبقاتی و جنسیتی بهره ببریم، اگر آزار جنسی را به مثابه فرصتی برای سازماندهی جنبش‌های خود فهم کنیم - که البته در عین حال می‌تواند موانعی بر سر تلاش‌هایمان ایجاد کند - بدعت و سنتی افتخارآمیز رقم زده‌ایم. همان‌طور که گوردون در پایان مباحث خود نتیجه‌گیری می‌کند که هدف اصلی ما «ایجاد ظرفیت‌هایی برای دفاع جمعی از حقوق فردی یکدیگر است.» او حدود ۴ دهه پیش چنین بحثی را مطرح کرده، اما از آن زمان تاکنون شاهد تغییراتی ناچیز بوده‌ایم.

اجتماعی سازی امنیت، اتحادیه سازی محیط کار Me too، به مثابه بزنگاهی برای خلق امکان های جدید^۱



Verso Books

تی تی باتاچاریا^۲

برگردان: غنچه قوامی

پنجم اکتبر سال گذشته بود که «نیویورک تایمز» داستان را منتشر کرد: «اشلی جاد» مدعی شده که چهره پرنفوذ هالیوود، هاروی واینستین سال ها است که زنان را مورد سواستفاده و خشونت جنسی قرار می دهد. برای اکثر ما، شوک اصلی در خود افشاگری بود و نه لزوما در محتوای خبر. دقت کنید: «من هرگز نمی دانستم که مردان قدرتمند زنان را در محیط کار مورد آزار جنسی قرار می دهند.» هیچ زنی، چه ترنس و چه هم سو جنس، چنین واکنشی نشان نداد. بنابراین موضوع

1. Socializing Security, Unionizing Work: MeToo# as Our Moment to Explore Possibilities
2. Tithi Bhattacharya

شوکه‌کننده این بود که یک روزنامه عظیم، مردی که به واسطه قدرت خود چندین دهه اعمالش را پشت درهای بسته نگاه داشته بود در معرض قضاوت افکار عمومی قرار داد.

یک هفته بعد، مدیر استودیوهای آمازون، «روی پرایس»، به دنبال انتشار اظهارات تهیه‌کننده آمازون «ایزا هکت»، از سمت خود استعفا داد. هکت مدعی شده بود که پرایس او را مورد آزار جنسی قرار داده است. سه روز پس از استعفای پرایس، در روز ۱۵ اکتبر، «آلیسا میلانو» هنرپیشه آمریکایی در صفحه توئیتر خود نوشت: «اگر مورد آزار یا تهاجم جنسی قرار گرفته‌اید در زیر این توییت بنویسید: «من هم.» در طی ۲۴ ساعت، ۴۰ هزار زن به توییت میلانو پاسخ دادند و این آمار به طور مستمر افزایش می‌یافت.

این آمارها اگرچه حائز اهمیت هستند اما خصیصه متمایز جنبش Me too را کم‌رنگ کرده است. ما همواره به آمار و ارقام دسترسی داشته‌ایم. همه‌گیری هشداربرانگیز خشونت جنسی در زندگی زنان توسط نهادهای متعددی اعم از رسمی و غیررسمی مستندسازی شده است. از وزارت دادگستری و نهادهای اجرای قانون در آمریکا گرفته تا سازمان‌های عام‌المنفعه مانند «شبکه تجاوز و خشونت جنسی»^۱ و «اتحاد ملی برای توقف خشونت جنسی»^۲ اما می‌توان گفت Me too از رنج زنان آماری-زدایی کرده است. زنان با صدای خود روایتشان را برای مخاطب گسترده بازگو کردند. مخاطبانی که به واسطه شبکه‌های اجتماعی، دسترس‌پذیر شده‌اند.

اما این بار، روایات جان و گوشت و خون پیدا کردند و در قالب تجربه‌های زیسته خلق شدند. صدای هزاران زن که طی سال‌ها سرکوب شده بود، یکی

1. Rape, Abuse & Incest National Network (RAINN)

2. National Alliance to End Sexual Violence

شد و به قدرتی دست یافت تا امثال «هاروی واینستین»، «لوییس سی کی»، «مت لاور»، «گریسون کیلور»، «راسل سیمونز» را از تاج و تخت عزل کند، سیاستمدرانی از هر دو جناح دموکرات («ال فرانکن» از مینه‌سوتا) و جمهوری‌خواه («روی مور» در آلاباما) را کنار بزند و مربی قدیمی تیم ژیمناستیک المپیک «لارنس نزار» را به محاکمه بکشاند. روایت رنج‌های فردی، بالاخره به صورت جمعی بازگو شدند.

برای فهم رابطه سیاسی میان آسیب‌های فردی و واکنش جمعی نسبت به آن، ما ملزم به بررسی نظری مسیرهایی هستیم که آسیبی خرد را به وضعیت کلان پیوند می‌زند. ما باید این پرسش را مطرح کنیم که آیا این نظریه‌پردازی، به جای انعکاس و بازنمایی صرف، از راه‌حل‌های اجتماعی موجود رهگذری به سوی اشکال رادیکال‌تری از کنش‌گری پیدا می‌کند؟ هر مباحثه‌ای در باب جنبش MeToo باید ابتدا اذعان داشته باشد که شهادت‌نامه‌های عمیقا اتوبیوگرافیک زنان، در واقع سرگذشت و تاریخچه محیط‌های کاری را ترسیم می‌کند.

در متن حکایات و روایات فردی، رازی دیگر نیز نهفته است؛ ماهیت قیّم‌مابانه محیط کاری که می‌توان گفت برای نخستین بار به مباحثه عمومی گذاشته شده است. MeToo ماهیت هنجارمند کنترل و سلطه رئیس/کارفرما بر زندگی کارمندان/کارگران را به نمایش گذاشته است. کنترلی که هر روز به میانجی اعمال قدرت بر روند استخدام، بازتولید و از طریق ارعاب، آزار و خشونت به اجرا گذاشته می‌شود.

شیوه منحصر به فرد هاروی واینستاین در تحمیل سکوت به سوژه‌هایش را در نظر بگیرید: تهدید به نابود کردن زندگی حرفه‌ای او «سالما هایک» را تهدید به

توقیف فیلم فریدا کرده بود. «لوپیتا نیونگو» پس از رد کردن پیشنهادات و اینستاین از عاقبت حرفه‌ای خود در هالیوود وحشت‌زده بود: «باید اطمینان حاصل می‌کردم دیوی که اعتبار و شانس‌های حرفه‌ای‌ام را به نابودی بکشاند بیدار نکرده‌ام. به او گفتم: «فقط می‌خواهم بدانم که با هم او کی هستیم.» گفت: «درباره زندگی حرفه‌ای‌ات ایده‌ای ندارم. ولی مشکلی نخواهد بود.» احساس تهدید و اطمینان توامان به من دست داد.»

«گرچن کارلسون» پس از رد کردن درخواست رابطه جنسی «راجر ایلز»، توسط او از کار اخراج شد. مدت‌ها پیش از شکل‌گیری جنبش MeToo، در سال ۱۹۸۶ یک کارمند بانک به نام «میچل وینسون»، به پیروزی‌ای تاریخی دست یافت. او توانست سوپروایزر خود را در دادگاه عالی آمریکا محکوم کند. وینسون پس از چهار سال تحمل سواستفاده و خشونت جنسی، از کار اخراج شده بود. رئیس وینسون به طور مکرر او را مورد تهاجم جنسی قرار داده بود. حتی یک بار او را با اعمال زور به زیرزمین برده و تهدید کرده بود که اگر به خواسته‌هایش پاسخ ندهد اخراج خواهد شد.

پرواضح و به ویژه از منظر زنان کاملاً آشکار است که همواره سایه هراس از دست دادن شغلی که امکان معیشت به آن وابسته است، بر روی اراده و امکان حقوقی گزارش کردن کارفرمای خشونت‌گر و حتی متجاوز، سنگینی می‌کند. یک سوم از حدود ۹۰ هزار گزارشی که در سال ۲۰۱۵ به دست کمیسیون فرصت‌های شغلی برابر (EEOC) رسیده، شامل آزار جنسی در محیط کار بوده است. در سال ۲۰۱۶ کمیسیون اعلام کرد:

۹۰ درصد از افرادی که با آزار جنسی در محیط کار مواجه هستند از پیگیری رسمی خودداری می‌کنند.

رایج‌ترین واکنش افراد آزاردیده، دوری کردن از آزارگر و نادیده گرفتن او است. (بین ۳۳ تا ۷۵ درصد)

۵۴ تا ۷۳ درصد کارمندان شرایط را جدی تلقی نکرده و ناچیز شمرده‌اند. ۴۴ تا ۷۰ درصد زنان عموماً تلاش کرده‌اند تا رفتار خشونت‌آمیز را نادیده بگیرند و فراموش و یا تحمل کنند.

بخش عمده‌ای از زنان آمریکایی تحت نظارت روسا یا مدیران چندگانه‌ای فعالیت دارند که بر توانایی اشتغال و به تبع آن معیشت و زندگی آنها کنترل اعمال می‌کنند. سازمان‌های دولتی مانند پلیس مهاجرت و گمرک ایالات متحده (ICE)، بعضاً بستر حقوقی لازم را برای پیگرد قانونی خشونت جنسی اعمال شده توسط کارفرما فراهم می‌کنند. مطالعات پی‌درپی، آسیب‌پذیری روزافزون کارگران را در مزارع در کالیفرنیا مستندسازی می‌کنند. کارگرانی که وضعیت اقامت‌شان نامعلوم است و برای کارفرمایان خشونت‌گر، طعمه‌هایی «دسترس‌پذیر» محسوب می‌شوند.

در حالی که آمارها به درک عمومی ما از عمق معضل کمک می‌کند، این صدای خود زنان است که به واقعیت عینیت می‌بخشد. سازمان دیده‌بان حقوق بشر از وضعیت زن مکزیکی ۱۸ ساله در کالیفرنیا گزارش داده است: «او در عمل نه انگلیسی صحبت می‌کرد و نه اسپانیایی. داستان تجاوز خود را به یک سازمان محلی کارگران مزرعه گزارش داد اما پیش از آنکه سازمان بتواند به او برای دادخواهی کمک کند، آنجا را ترک کرد. او به یکی از زنان سازمان گفته بود که دوست دارم مثل شما صدایم را به گوش بقیه برسانم اما من نمی‌توانم از خودم دفاع کنم.»

او امکان رسمی گزارش و پیگیری را داشت اما به واسطه محدودیت‌های

دیگر وادار به سکوت شد. جنبش MeToo که به ظاهر در قالب شجاعت و پیروزی افراد جلوه‌گر شده است، در واقع نه تنها مدیران و روسای خشونت‌گر را، بلکه نظامی را که به کافرما قدرت می‌دهد و سکوت را تحمیل می‌کند افشا کرد. از آنجا که خشونت جنسی بخش جدایی‌ناپذیر انضباط بازار کار برای زنان محسوب می‌شود، بنابراین راه حل مقابله با آن را باید در بهبود شرایط کاری جست‌وجو کرد.

گزارش فوق‌الذکر که کمیسیون فرصت‌های شغلی برابر در سال ۲۰۱۶ منتشر کرده، دستورالعمل مقابله با آزار و خشونت مبتنی بر جنسیت را در محیط‌های کاری با رویکرد منابع انسانی ارائه کرده است. به این معنی که صورت‌بندی کمیسیون از مبارزه با خشونت جنسیتی بر محور سود و زیان سرمایه انجام گرفته است. در این گزارش از ضرورت اراده قاطع بیزینس‌ها برای پیشگیری از آزار جنسی صحبت شده تنها به این دلیل که «کاهش بازدهی و خدشه‌دار شدن اعتبار کسب‌وکارها را به دنبال دارد.» در واقع راه حل آن‌ها اعطای قدرت و اختیارات بیشتر به روسا و کارفرمایان در راستای نظارت بر کارمندان است. روسایی که عموماً خشونت‌گرتترین آزارگران از میان آنها سربرآورده‌اند. در این گزارش تاکید می‌شود: «راهکارهای موثر پیشگیری از آزار باید از سطوح بالای مدیریتی آغاز شود.»

شایان ذکر است که اولین دپارتمان مدیریت پرسنل در آمریکا در شرکت الکترونیکی و رایانه‌ای ملی (NCR) و به دنبال اعتصاب کارمندان به راه افتاد. پس از اعتصاب، مدیر شرکت دپارتمانی جدید را سازمان‌دهی کرد تا شکایت‌ها را بررسی و پیگیری کند و استخدام و اخراج کارمندان و امنیت محیط کاری را تحت مدیریت خود قرار دهد. بنابراین غیرمنتظره نیست که

سازمان‌های منابع انسانی در دهه ۱۹۸۰ و در دوران تاخت‌وتاز نئولیبرالیسم و نابودی اتحادیه‌ها و کاهش قدرت آنها در حمایت از حقوق کارمندان/کارگران دهه در آمریکا گسترش یافتند. ادبیات مورد استفاده سازمان‌های منابع انسانی، مهر تاییدی بود بر جایگاه کسانی که در نزاع طبقاتی جایگاه فرادست را داشتند.

برای مثال بر طبق «مدل میشیگان»^۱ در مدیریت منابع انسانی که توسط «فومبران»، «تیچی» و «دوانا» در سال ۱۹۸۴ پیشنهاد شده، کارمندان منابعی ارزشمند تلقی می‌شوند که باید بالاترین میزان بازدهی از آنها استخراج شود، آهسته و پیوسته به کار گرفته شوند، توسعه یابند و مورد بهره‌برداری حداکثری در راستای منافع عالی شرکت قرار گیرند. از شعار معروف اتحادیه کارگران صنعتی جهان^۲ «صدمه به یک نفر، صدمه به همه است» به گفتمان فردیت‌زدایی از موجودیت کارگران رسیدیم. موجودیتی بدون نژاد یا جنسیت که تنها در چارچوب منافع شرکت معنا پیدا می‌کند. راه حل منابع انسانی در مواجهه با خشونت جنسی که ماحصل سرمایه‌داری است، در راستای تحکیم جایگاه کارمند/کارگر در سلسله‌مراتب روابط اجتماعی کاپیتالیستی است.

اخیرا «الکس پرس»، اهمیت اتحادیه‌سازی و سازمان‌یابی جمعی را در راستای مقابله با خشونت در محیط کار یادآور شده است و بر مسلح‌سازی «شبکه نجوهای پنهانی»^۳ تاکید می‌کند. از طریق هشدارهای درگوشی، زنان نسبت به این که از چه کسی در محیط کار یا دانشگاه دوری کنند به قسمی آگاهی مشترک می‌رسند؛ مدیری که از تو می‌خواهد پس از پایان ساعات کاری بمانی و یا استادی که در

-
1. Michigan Model
 2. Industrial Workers of the World
 3. whisper network

دفترش را می‌بندد تا حریم خصوصی بیشتری به تو بدهد. گستردگی و قریب‌الوقوعی خشونت جنسی، ناگزیر موجب ایجاد شبکه‌های حمایتی میان زنان می‌شود. در پس پرده این نجواها و حمایت‌های غیررسمی، شاه‌رگ پایدار هم‌بستگی نهفته است. پرس می‌گوید این شبکه‌ها باید رسمیت بیابند، در قالب اتحادیه، خط تلفن حمایتی و یا هیئتی رسمی که گزارش‌ها را گردآوری و اعتبار و صحت آنها را ارزیابی می‌کند و بر اساس اطلاعات به دست آماده تمهیدات لازم را به کار می‌بندد.

اما آیا تنها هراس از اخراج شدن است که نظام تحمیل‌کننده سکوت حول خشونت جنسی را برپا نگه می‌دارد؟ اگر محیط کار را تنها فضای انضباطی - نظارتی برای زنان تلقی کنیم، روابط ماتریالیستی که محیط کار را به عرصه خانه و زندگی خصوصی پیوند می‌زند نادیده گرفته‌ایم. بنابراین امکان دارد ترس‌ها و تصمیمات برآمده از این تقابل ناگزیر و هراس‌آور از نظر پنهان بماند.

آن فوریتی که زنان برای بالا بردن صدای خود علیه خشونت‌گران نیاز دارند، امنیت گسترده و همگانی است. نه تنها امنیت در قبال انتقام‌جویی احتمالی در محیط کار، بلکه امنیت مبتنی بر زیربنای قدرتمند خدمات اجتماعی، که در صورت اخراج شدن از آنها حمایت و تا یافتن شغل جدید معیشت خانواده آنها را تضمین کند. امنیت ابتدایی را از طریق اتحادیه‌سازی می‌توان محقق کرد، اما مورد ثانویه منوط به مبارزاتی گسترده‌تر در ابعاد اجتماعی و عموماً ضدسیستم است. یک اتحادیه کارگری سنتی، مرزهای اعمال قدرت خود را محدود به فضای کار ترسیم می‌کند. اما عضویت در این اتحادیه چه کارکردی برای بازمانده تهاجم جنسی می‌تواند داشته باشد اگر ICE به خانه او یورش ببرد و

به نفی بلد تهدیدش کند؟

بنابراین یک اتحادیه مبارزاتی، باید مبارزه در سطح تولید را با نابرابری اجتماعی گسترده‌تر که به چنین نبردی منجر شده پیوند بزند. زنی که برای افزایش دستمزد می‌جنگد به دنبال تامین زندگی بهتر برای خود و خانواده‌اش است. بنابراین اتحادیه تنها نباید به تلاش برای تامین امنیت شغلی این زن در مواجهه با آزار جنسی بسنده کند. اتحادیه‌ها برای کسب اعتماد کارگران، باید مبارزه برای تضمین بازتولید معیشت، خدمات درمانی، آموزش رایگان و حمل‌ونقل عمومی را در دستور کار قرار دهند و هدایت کنند. چرا که این شرایط اجتماعی است که به زنان امکان می‌دهد تا در مقابل خشونتگران مقاومت کنند.

اتحادیه‌هایی که ماهیت اساساً استبدادی کار دستمزدی را به مثابه یگانه میانجی بقاء، درک نمی‌کنند، از فهم عوامل پیچیده و به ناچار متناقضی که زنان را به مبارزه برمی‌انگیزد، باز می‌مانند. چه کسی می‌تواند آن لحظه زنده رمان «ژرمینال» نوشته «امیل زولا» را فراموش کند؟ لحظه‌ای که تاجر مواد غذایی که به مدت ۴ سال زنان را به ازای مواد خوراکی مورد بهره‌کشی جنسی قرار داده، توسط زنان شورشی محاکمه می‌شود. زنان، تاجر را اخته می‌کنند و آلت او را به نشان پیروزی به اهتزاز در می‌آورند و فریاد می‌زنند: «آخرین باری بود که این را به دختران ما فرو کردی، دیگر تمام شد باز کردن پاهایمان به ازای چند تکه نان.» در حالی که هراس از کف دادن نان است که موجب می‌شود زنان در مقابل دستمزد سر تعظیم فرود آورند، عموماً همین نان، آب و مسکن است که به زنان انگیزه می‌دهد تا قدرت کار دستمزدی را درهم‌شکنند. صحنه ژرمینال آن بزنگاهی از جنبش MeToo را پیش می‌کشد که نیازمند بازاندیشی و تأمل بسیار است؛ با فرد خشونتگر چه باید کرد؟

این پرسش زمانی مطرح شد که «رزماری اکیلینا»، قاضی محاکمه پزشک المپیک، لری نصار، برای او آرزوی تجاوز و شکنجه در دوران حبس ابد کرد. این پرسش رایج میان جریان فمینیسم حبس محور و فمینیسم حامی عدالت ترمیمی محل مناقشه است. من معتقدم که به علت ماهیت عدالت بورژوازی با موقعیت پیچیده تری از این دوگانه مواجه هستیم.

منطق کاپیتالیستی جامعه‌شناسی قضایی به اجبار ما را در دوراهی انتخاب میان اسکیلا و مجازات حبس به مثابه عدالت برای قربانی/بازمانده تجاوز و کاریدیس^۱ عفو متجاوز - به علت ماهیت عمیقاً جنسیت‌زده و نژادستیزانه دستگاه قضایی - قرار می‌دهد. پروبلماتیک هر دو موضع‌گیری در چارچوب ادبیات نظری و هم‌چنین تجربه زیسته به تفصیل شرح داده و مستند شده است. اما این دوراهی به اعتقاد من، از عواقب تاریکی که هر گزینه به همراه دارد ناشی نمی‌شود، بلکه به ماهیت صوری (و نه حقیقی) عدالت، تحت سیستم سرمایه‌داری برمی‌گردد.

دردناک‌ترین وجه این فهم متناقض از عدالت، اهدافی است که جنبش فمینیستی متمایز از دستور کار جنبش ضدنژادپرستی، تعیین و دنبال می‌کند. در حالی که جریان ضدنژادستیزی علیه سیستم قضایی تظاهرات می‌کند، جریان فمینیستی خواستار عدالت حبس محور برای بازماندگان خشونت جنسی است. هم‌پوشانی این دو نظرگاه عموماً جزئی، خاکستری و نامشخص است.

بنابراین این پرسش به طور مکرر مطرح می‌شود؛ با فرد خشونت‌گر چه باید کرد؟ «میشل فوکو»، تغییر گفتمان عدالت از دوران پیشامدرن تا مدرن را در آثار خود به خوبی تبیین کرده است. سیستم قضایی جوامع اروپایی پیشامدرن با تاکید

۱. سیلا و کاریدیس یا اسکیلا و کاریدیس، دو هیولای دریایی از اساطیر یونان هستند که توسط هومر مورد اشاره قرار گرفته‌اند؛ بعد از سنت‌های یونانی، محل آن‌ها را در دو طرف تنگه مسینا و مقابل یکدیگر، در نظر گرفته‌اند.

بر حبس/شکنجه/اعدام منطبق بر خوانشی مذهبی از «بخشش» بود که بر طبق آن تسلاهی روح و تن توسط کلیسا به توابین اعطا می‌شد. اقتدار و اختیار پادشاه بر صدور حکم عفو و یا اعدام، دارای منشاء الهی بود. بنابراین کلیسا فضای بست‌نشینی تلقی می‌شد. اراده بخشش همواره در اختیار خداوند است و از طریق او به پادشاه تفویض می‌شود. دنیای مدرن با تاکید ویژه‌اش بر انضباط بخشی، علنا «عفو» و «بخشش» را به رسمیت می‌شناسد، اما تنها در چهارچوب عدالت بورژوازی. ریشه اجتماعی معنای فیض الهی در جوامع پیشامدرن از قدرت نمادین و حقیقی خود تهی شده چرا که جنایت و مجازات در فرد ریشه‌گذاری می‌شود و امر اجتماعی تلقی نمی‌شود. ما زبان بیان اخلاقی-اجتماعی عفو، بخشش و فیض الهی را از دست داده‌ایم.

فوکو نشان داده است که چگونه سیستم قضایی مدرن از ادبیات کلیسای مسیحیت وام می‌گیرد و تقلید می‌کند. «سلول» راهب همان مکانی است که زندانی در آن نگهداری می‌شود توابین همان کسانی هستند که در ندامتگاه سکونت دارند.

نظم بورژوازی می‌خواهد در دنیایی که خود از آن جان و روح‌زدایی کرده است، «روح» جنایتکار را هدایت کند. بنابراین ما به عنوان شهروندان مدرن، دچار فقر زبانی و عدم توانایی فهم حقیقی معنای رحمت و فیض الهی هستیم. تحت سیستم قضایی فعلی، سرمایه‌داری همواره نگاه ما را اجباراً به سوی فرد خشونتگر معطوف خواهد کرد، تا میان تردید و انفعال معلق بمانیم. اما شاید یک جریان فمینیستی حامی حبس‌زدایی هم‌چنان در حال سربرآوردن از هتروتوپیاهاى معلق زمان حال ما باشد. اگرچه تا ظهور چنین فمینیسمی، در حالی که می‌توان امکان بخشش خشونتگر را مطرح کرد، از سیستمی که او را تولید، حمایت و قدرتمند کرده به هیچ وجه نباید گذشت.

کارفرما می‌تواند
با یک بشکن اخراجتان کند^۱

EDITED BY GABRIEL THOMPSON

CHASING THE HARVEST



MIGRANT WORKERS IN
CALIFORNIA AGRICULTURE

ماریکروز لودینو همراه با گابریل تامپسون^۲
برگردان: سروناز احمدی

1. A Supervisor Can Get You Fired with the Snap of His Fingers
2. Maricruz Ladino, with Gabriel Thompson

اقتباسی همراه با کسب اجازه از «در تعقیب زمین‌های کشاورزی: کارگران مهاجر در کشاورزی کالیفرنیا»^۱، ویرایش شده توسط گابریل تامپسون، کتابی از «Voice of Witness» (ورسو و صدای شاهد، ۲۰۱۷)

ماریکروز لودینو

سن: ۴۴

شغل: راننده کامیون محصولات کشاورزی

محل تولد: سونورا، مکزیک

مصاحبه در: سالیناس، بخش موتتری

منطقه کشاورزی: جلگه سالیناس

خشونت و آزار جنسی در کشاورزی هم شایع است و هم کمتر از آنچه در واقعیت رخ می‌دهد، گزارش می‌شود. برای سال‌ها، اکثر داستان‌های تهدیدها و تهاجم‌های جنسی هر روزه‌ای که زنان کارگر کشاورزی با آن مواجه می‌شدند، در همان زمین‌های کشاورزی باقی می‌ماند. با این حال در دهه گذشته، تحقیقات صورت گرفته از یک بحران حقوق بشری پرده برداشته‌اند. انجام این تحقیقات با شجاعت زنانی که پا پیش گذاشته‌اند ممکن شده است. دانشگاه «سانتا کروز کالیفرنیا» در سال ۲۰۱۰ پژوهشی را براساس مصاحبه با ۱۵۰ نفر از زنان کارگر کشاورز کالیفرنیا منتشر کرد. نزدیک به ۴۰ درصد از مصاحبه‌شوندگان گزارش کرده بودند که آزار و تهاجم جنسی را تجربه کرده‌اند؛ اغلب از طرف کارفرمایان خود و از پیشروی‌های کلامی ناخواسته گرفته تا تجاوز. دو سال بعد دیده‌بان حقوق بشر گزارشی با عنوان «کشتِ ترس»^۲ منتشر کرد که براساس مصاحبه با

1. Chasing the Harvest: Migrant Workers in California Agriculture

2. Cultivating Fear

بیش از ۵۰ نفر از کارگران کشاورزی در سراسر کشور انجام شده بود. این گزارش نتیجه‌گیری کرده بود که آزار و خشونت مداومی که زنان در زمین‌های کشاورزی با آن مواجه هستند «نشأت گرفته از عدم توازن شدید قدرت» میان کارگران کشاورزی مهاجر غیرقانونی و کارفرمایان آنها است.

هندوانه فصل کوتاهی دارد. وقتی فصلش تمام شد مدیر یک گروه کشت کاهو شدم. این کار را به مدت دو سال از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ انجام دادم و بین «سالیناس»، «یوما» و «هورون» جابه‌جا می‌شدم. روزهای اول کاری از این که مدیر گروه شده بودم احساس راحتی می‌کردم. تا یک روز وقتی که داشتم بر نحوه کار اعضای گروه نظارت می‌کردم مردی به من نزدیک شد، کنارم ایستاد و در حالی که به آلتش اشاره می‌کرد پرسید: «کی بهت میدتش؟ از دوست پست می‌گیری یا از شوهرت؟ کی می‌کننت؟»

فقط نگاهش کردم و چیزی نگفتم. گفت: «هوی، دارم با تو حرف می‌زنم. چیزی دستت میدن؟» و همان حرف‌های هرزه را تکرار کرد. نگاهش کردم و پرسیدم: «شما کی هستی؟» گفت: «سرپرست جدیدتونم.» این سرپرست جدید برای مدتی طولانی مرا آزار داد. گریه می‌کردم. خیلی احساس بدی داشتم اما نمی‌توانستم به کسی شکایت کنم چون می‌ترسیدم شغلم را از دست بدهم. سرپرست می‌تواند با یک بشکن اخراجتان کند.

احساس ضعف و انفعال می‌کردم. فقط او نبود که مرا اذیت می‌کرد. مردان بسیار دیگری مسخره‌ام می‌کردند. می‌گفتند: «اگه مدیر گروه شدی به خاطر اینه که با یکی خوابیدی، وگرنه کار دیگه‌ای برای به دست آوردن موقعیت نکردی.» من زحمت کشیده بودم تا یاد بگیرم چطور کار را انجام دهم و بر همه چیز نظارت کنم و به خاطر سخت کوشی‌ام بود که مدیر گروه شده بودم نه به این دلیل که

با کسی خوابیده بودم.

«ماریکروز» در سال ۲۰۰۵ شغل جدیدی را در یک کارخانه بسته‌بندی کاهو در «سالیناس» آغاز کرد. اگرچه این شغل به او کمک می‌کرد تا سه دخترش را تامین کند، اما به طور مداوم مورد آزار جنسی رئیسش قرار داشت که او را تحت فشار قرار می‌داد تا با او بخوابد. پس از چند ماه کار، یک روز رئیس ماریکروز وقتی با او تنها بود از او خواست که برای جابجایی چند جعبه کمکش کند اما به او تجاوز کرد. ماریکروز که از تلافی و انتقام می‌ترسید تجاوز را فوراً گزارش نکرد. با این حال پس از هفت ماه و تداوم آزارها، به طور رسمی از رئیس به مدیریت شکایت کرد.

برایم اتفاقی افتاد. بسیار ناگوار بود. تا حدودی تلاش می‌کنم توضیح دهم که چه رخ داد. بسیار حساس است؛ بسیار دردناک است. چیزی نیست که صحبت کردن در موردش آسان باشد. در تمام این مدت رئیس به من می‌گفت: «به خاطر مننه که این موقعیت رو داری. اگه دلم بخواد می‌تونم اخراجت کنم. یادت باشه که سه تا دختر داری و سرپرست خانواری. اگه کاری رو که می‌خوام انجام ندی، همه چیزت رو از دست می‌دی.» می‌تونیم بگوییم اتفاقی که برای من افتاد آزار جنسی بود اما در واقع بیشتر از این بود. به من تجاوز شده بود.

پیش از این، مثل وقتی که با سرپرست جدید به مشکل خورده بودم وقتی که مدیر گروه بودم، با اینکه احساس تنهایی می‌کردم اما آدم‌هایی در دور و اطراف بودند. وقتی این اتفاق برایم افتاد با این شخص تنها بودم. در آن لحظه نمی‌دانستم باید چه کاری انجام دهم و چطور عمل کنم. در شوک بودم. حتی نمی‌توانستم حرف بزنم. واقعا نمی‌دانستم چه عکس‌العملی نشان دهم. انگار که فلج شده بودم.

دچار افسردگی شدم. نمی دانستم چه کنم. هفت ماه دیگر به کار در آن شرکت ادامه دادم. دو خانواده داشتیم که برای تامین معاش خود به من وابسته بودند: سه دخترم در سالیناس و مادرم در یوما. در آن زمان با کسی در رابطه بودم اما هرگز در مورد اتفاقی که برایم افتاده بود به پارتنرم نگفتم، چون هم از عکس العمل او می ترسیدم هم خودم خجالت می کشیدم. زمان می گذشت و من به فکر کردن به اتفاقی که برایم افتاده بود ادامه می دادم. اگر صدایم را بلند نمی کردم و حرفم را نمی زدم، ممکن بود همین اتفاق برای دخترهایم رخ دهد.

در پایان سپتامبر ۲۰۰۶ درخواست دادم تا با فرد مورد اطمینان صاحب شرکت صحبت کنم. زبان انگلیسی بلد نبودم، بنابراین شرکت برایم مترجم آورد. در جلسه به من گفتند: «نگران نباش، همه چیز محرمانه می ماند.» من ساعت ۱۰ یا ۱۱ صبح شکایت کرده بودم. ظهر نشده همه کارمندان دیگر از من می پرسیدند: «راسته که شکایت کردی؟ واقعا از این آدم شکایت کردی؟»

تصور کنید چه حالی داشتم. قرار بود مثلا محرمانه بماند. همه به من نگاه و پیچ می کردند. روز بعد در محل کار مرا به یک اتاق کنفرانس با حضور چند وکیل و یک مترجم فراخواندند. به شیوه های مختلفی از من سوال و جواب کردند و منتظر بودند تا چیزی را بگویم که واقعیت نداشت؛ منتظر بودند تا حرف خودم را نقض کنم. نمی توانستم تمام جزئیات را به آن ها بگویم، مثلا این که دقیقا چه اتفاقی چه زمانی افتاد یا این که او فلان کار را چطور انجام داد، چون خجالت می کشیدم. اما درک اتفاقی که برای من افتاده بود کار سختی نبود.

در ماه اکتبر برخی از کارمندان به مدت یک ماه به «هورون» انتقالی گرفتند. من می خواستم در سالیناس بمانم اما بعد شرکت به من گفت که به هورون بروم. پس از یک روز کار رؤسای هورون به من گفتند: «می دونی چیه؟ باید برگردی.

چون ما چکت رو فراموش کردیم.» به من گفتند که باید روز جمعه در سالیانس کار کنم و در همان جا می‌توانم چک خود را وصول کنم.

مثل همیشه ساعت ۸ سر کار آمدم. آن زمان دیگر جایگاه کسی که از او شکایت کرده بودم را تغییر داده بودند. سرپرست جدید گفت: «یه لحظه صبر کن. لازم نیست کارت رو شروع کنی. قراره راجع به خودت صحبت کنیم» و بعد گفت: «باید تجهیزات کارت رو تحویل بدی. تو اخراجی. ما دیگه برای تو کاری نداریم.» می‌توانید تصور کنید؟ من قرار بود برگردم سر کار اما در عوض داشتند مرا اخراج می‌کردند. یک هفته برای چک صبر کردم اما هیچ‌وقت چک را به من ندادند.

در گروه‌های کشاورزی همه همدیگر را می‌شناسند. همه مدیر گروه‌ها و سرپرستان و روسا یکدیگر را می‌شناسند. سعی کردم در شرکت‌های دیگر دنبال کار بگردم. در شرکت‌های دیگر به من می‌گفتند: «آره، من همه این چیزا رو در مورد تو شنیدم؛ حقیقت داره؟» گاهی اوقات جلوی رویم در را می‌بستند. شرکتی من را استخدام کرد اما وقتی که رفتم مدارکم را نشان دهم یک نفر اسم کسی را که با او مشکل پیدا کرده بودم آورد. حس کردم اینطور دارند می‌گویند: «ما می‌دونیم تو کی هستی. ما می‌دونیم چه اتفاقی افتاده.»

احساس حقارت کردم. دفتر را ترک کردم و دیگر آنجا کار نکردم. مردم نظرات احمقانه می‌دادند. برخی دیگر هم مدام می‌خواستند بیشتر بدانند. بله، ناراحت‌کننده است. بله، عزت نفست را از دست می‌دهی. احساس آشغال بودن می‌کردم. احساس می‌کردم به عنوان یک انسان شان و ارزش خود را از دست داده‌ام. گاهی وقت‌ها دلم نمی‌خواست از خانه بیرون بروم تا نکند یک وقت به کسی بربخورم که مرا می‌شناسد.

شرکتی که برایش کار می‌کردم چکم را هنوز نداده بود. یک نفر شماره تلفن

وکیلی را به من داد تا با او تماس بگیرم. تماس گرفتم و او شماره تلفن دفتری را به من داد که از وجودش باخبر نبودم. این شماره تلفن برای معاضدت حقوقی روستایی کالیفرنیا (CRLA)^۱ بود. در اواخر سال ۲۰۰۶ تماس گرفتم و نوبت گرفتم تا ببینم می‌توانند کمک کنند پولی که طلبکار بودم را وصول کنم یا خیر. خجالت می‌کشیدم درباره اتفاقی که افتاده بود صحبت کنم. من به آنجا نرفته بودم تا درباره آزار جنسی حرف بزنم، اما مردی که با او صحبت می‌کردم در یکی از سوالاتش از من پرسید که چرا و چطور اخراجم کردند و من پاسخ دادم چون شکایت تنظیم کرده بودم. پرسید: «شکایت از چی؟» کم‌کم مشخص شد که مشکلی جدی‌تر از اخراج ناعادلانه من وجود دارد. مجبور بودم که بیشتر در مورد این پرونده صحبت کنم و این کار آسانی نبود؛ دشوار بود و بسیار خجالت‌آور.

آن زمان بود که CRLA شکایتی تنظیم کرد. علاوه بر این شکایت دیگری را نیز همراه با کمیسیون فرصت‌های شغلی برابر^۲ علیه شرکت تنظیم کردند. این تلاش‌ها بخشی از استراتژی قدرتمند کردن این پرونده بود. از من پرسیدند که آیا آماده هستم تا آخر مسیر را ادامه یا خیر و من پاسخ مثبت دادم. وجودم پر از ترس بود. ترس از بیکار شدن نداشتم، پیش‌تر شغل خود را از دست داده بودم. از حرف‌هایی می‌ترسیدم که مردم قرار بود در مورد من بگویند. از اقدام متقابلی که شرکت ممکن بود انجام دهد، می‌ترسیدم.

می‌دانستم تا ساعت دو بعدازظهر مرا نفی بلد می‌کند

ساعت شش صبح ماموران اداره مهاجرت و گمرک^۳ ICE به آپارتمانم آمدند. ۲۷

-
1. California Rural Legal Assistance
 2. Equal Employment Opportunity Commission
 3. U.S. Immigration and Customs Enforcement

آوریل ۲۰۰۷ بود، تاریخی که هرگز فراموشش نمی‌کنم. درخواست کردند تا با صاحب ماشین پارتنرم صحبت کنند. به آن‌ها گفتم که خانه نیست. راست می‌گفتم، سر کار بود. فکر می‌کردم فقط پلیس هستند. از من خواستند که در را باز کنم. وقتی در را باز کردم دوباره گفتند باید با صاحب کامیون صحبت کنند. پرسیدم: «چرا باید با او صحبت کنید؟»

با مامورهای ICE به داخل ماشینشان رفتم. تنها کاری که قرار بود انجام دهند این بود که مرا به «سن خوزه» ببرند تا هویتم را تصدیق کنند و این که حکم نفی بلد ندارم. از صندلی عقب ماشین با پارتنرم تماس گرفتم و گفتم که تحت هیچ شرایطی نباید به خانه برود. پرسید چرا و برایش توضیح دادم. به او گفتم که چه کسی دارد از دخترها مراقبت می‌کند. با «عیسی لویز» در CRLA تماس گرفتم و برایش توضیح دادم چه اتفاقی افتاده است. از آنجایی که عقب خودرو نشسته بودم، فکر نمی‌کردم بتوانند صدایم را بشنوند و سعی می‌کردم با صدای آهسته حرف بزنم تا در صورتی که سیستم شنود مخفی در ماشین کار گذاشته باشند نتوانند متوجه صحبت‌هایم شوند.

در حالی که سریعاً تماس‌هایم را می‌گرفتم، ICE داشت افراد دیگری را برای دیپورت کردن بازداشت می‌کرد. یکی از آن‌ها را هرگز فراموش نمی‌کنم. مردی با بچه‌هایش بود. فکر می‌کنم در حال بردن آنها به مدرسه بود. یک ماشین را جلو و دو ماشین را در کنار ماشین او پارک کردند. ماشینی که من روی صندلی عقبش نشسته بودم را پشت ماشین او پارک کردند تا او را محاصره کنند. بچه‌ها شروع به گریه کردند. مدتی طول کشید تا فردی که مرد با او تماس گرفته بود تا بچه‌هایش را به او بسپارد، از راه برسد. مردم را نگاه می‌کردم که بیشتر و بیشتر دور آن‌ها جمع می‌شدند. دیدن آن صحنه وحشتناک بود.

از سالی‌ها همه ما را به سن خوزه بردند. می‌دانستم تا ساعت دو بعدازظهر مرا

دیپورت می‌کنند. آن‌ها فهمیده بودند که در زمینه خشونت خانگی علیه همسر سابق خود مشکلاتی داشته‌ام. من قوانین ایالات متحده را نقض کرده بودم، بنابراین از نگاه آنها آدم خوبی نبودم و کسی نبودم که برای کشور مفید باشد. از قرار معلوم می‌خواستند از شر آدم‌های بد خلاص شوند، آدم‌هایی که می‌توانستند آسیب‌رسان باشند. مدارک اقامت هم نداشتم، پس مطلقاً به هیچ طریقی نمی‌توانستم جلوی آن‌ها را بگیرم. تا وقتی که سوار ونی که سن خوزه را به مقصد فرودگاه «اوکلند» ترک کرد، نشده بودم به من دستبند نزدند. پیش از آنکه در اوکلند از ون خارج بشویم به پاهایم نیز پابند زدند. در هواپیما برایمان حقوق قانونی که قرار بود داشته باشیم را خواندند. از اوکلند به «بیکرزفیلد» و از بیکرزفیلد به «لس‌آنجلس» و از لس‌آنجلس به «سن دیگو» پرواز کردیم. در هر توقف افراد بیشتری برای دیپورت شدن وارد هواپیما می‌شدند. در پایان، بیش از ۱۰۰ نفر در هواپیما بودند.

ساعت چهارصبح در «تیخوانا» اجازه دادند بروم. اولین کاری که انجام دادم این بود که با پارتنرم تماس بگیرم و بگویم در تیخوانا هستم و نگران نباشد. او فکر می‌کرد من هنوز در سن خوزه هستم. لحظه غم‌انگیزی بود، اما در عین حال از این بابت که او را دستگیر نکرده بودند، احساس آرامش می‌کردم. حس می‌کردم می‌توانم با این شرایط کنار بیایم. از آنجایی که اینجا بزرگ شده‌ام، کمی مرز را می‌شناسم و اینجا خانواده دارم و کارم به خیابان‌خوابی نمی‌کشد. از تیخوانا به «سن لوییز ریو کلرادو» اتوبوس گرفتم. از پنجره به بیرون خیره شده بودم و فکر می‌کردم چطور قرار است برگردم.

اولین چیزی که مادرم گفت این بود: «فکر برگشتن را از سرت بیرون کن». نظر برادرم هم همین بود. اما من همیشه با خودم فکر می‌کردم که برمی‌گردم. فقط باید راهی پیدا می‌کردم. یک ماه آنجا ماندم. برای من دیر گذشت. خانواده‌ام در سالیناس خانه‌هایی داشتند که در جهت کسب درآمد برای جشن‌های تولد اجاره می‌دادیم. اما

آن‌ها را فروختیم که من پول کافی برای پرداختن به یک قاچاقچی داشته باشم تا مرا برگرداند. چهار یا پنج روز طول کشید. از مسیر صحرائی در کالیفرنیا برگشتم. کمی سخت بود اما همانطور که می‌بینید غیرممکن نبود. جمعه شب به لس‌آنجلس رسیدم و پارتنرم و یکی از دخترهایم برای تحویل گرفتن من آمده بودند. وقتی به سالیناس بازگشتم با «عیسی لویز» در CRLA تماس گرفتم و آن موقع بود که در کنار شکایت من پرونده جدیدی نیز برایم تشکیل دادند. به لطف آن‌ها من یک ویزای U^۱ گرفتم.

می‌توانیم بگوییم آن تجربه مرا شجاع‌تر کرده است

در سال ۲۰۱۰ ماریکروز شکایت خود علیه شرکت را به طور محرمانه حل‌وفصل کرد و موافقت کرد که مبلغ این توافق خسارت و نام شرکت را فاش نکند. از آن پس خبرنگاران روزنامه و رادیو بارها با او مصاحبه کرده‌اند. هم‌چنین در سال ۲۰۱۳ در سری مستند «در خط مقدم» با عنوان «تجاوز در زمین‌های کشاورزی»^۲ که از شبکه «پی بی اس» پخش شد، او به طور برجسته‌ای نمایش داده شده است.

نیمه تاریک و هولناک کار در زمین‌های کشاورزی، سوءاستفاده جنسی است. ترس از کسانی است که قدرت دارند، کسانی که ما را مورد تهاجم قرار می‌دهند، تهدیدمان می‌کنند و هر زمان که اراده کنند، می‌توانند اخراجمان کنند. می‌خواهم آنچه را که برایم اتفاق افتاده به اشتراک بگذارم تا به پیدا کردن راه حل کمک و از تکرار چنین تجربه‌هایی جلوگیری کنم. رنجی که تجربه کردم محو نمی‌شود، اما می‌توان از آن

۱. ویزای U که به مهاجران غیرقانونی اجازه می‌دهد وضعیتشان را قانونی کنند به قربانیان جرائم مشخصی تعلق می‌گیرد که متحمل سوءاستفاده روانی و جسمی شده‌اند و به اجرای قانون در تعقیب قانونی و تحقیقات درباره فعالیت‌های مجرمانه کمک می‌کند.

2. Rape in the fields

برای کمک به افراد بیشتری استفاده کرد. می‌توان گفت که آن تجربه مرا شجاع‌تر کرده است. اما نمی‌توانم ادعا کنم که خوشحالم. سعی می‌کنم خوشحال باشم. سعی می‌کنم به عنوان یک زن، یک انسان زندگی عادی داشته باشم. این اتفاقات برای پارتنر و دخترانم دشواری‌هایی به دنبال داشته است. اما اهمیتی ندارد. گذشته‌ها گذشته است و حالا دیگر باید زندگی کنم.

امروز یک راننده کامیون هستم. کاری است که دوستش دارم، کاری است که وقتی بچه بودم رویایش را داشتم، چون پدرم راننده تاکسی بود. می‌خواستم شبیه پدرم باشم. کار من هنوز هم در بخش کشاورزی است اما در حوزه متفاوتی نسبت به گذشته. ما محصولات را از زمین می‌آوریم تا خنک کنیم و سپس به مغازه‌ها یا کامیون‌های دیگری می‌رسانیم. محصولات را به هواپیماها می‌برند، یعنی جایی که به دوردست‌ها پرواز خواهند کرد. برخی از کاهوها به «توکیو»، «کانادا»، «نیویورک» و «سن‌دیگو» می‌روند.

من دوشنبه تا شنبه سر کار می‌روم. از ساعت ۷ صبح شروع به کار می‌کنم. در یک روز کاری کوتاه، ۱۳ ساعت و در طولانی‌ترین روزها ۲۰ ساعت کار می‌کنم. گاهی هم تا ۲۳ ساعت، مانند زمان‌هایی که به سان‌فرانسیسکو بار کاهو می‌برم. در روز یکشنبه، نمی‌توانم بگویم که استراحت می‌کنم، چون دخترانم انتظار دارند با هم وقت بگذرانیم. از این که خیلی کم مرا می‌بینند حسابی شاک می‌خورند.

امروز دختر بزرگم «استفانی» در یوما زندگی می‌کند و صاحب یک فروشگاه لباس بچه‌گانه دست‌دوم است. ازدواج کرده و سه بچه دارد. پسر کوچکش تازه سه سالش شده است. «کارلا» و «سندرا» اینجا در سالیناس زندگی می‌کنند. کارلا باردار است و در یکی دو هفته آینده دومین فرزند خود را به دنیا می‌آورد. او در ماه می از کالج هارتل با مدرک جامعه‌شناسی فارغ‌التحصیل شد و پاییز بعدی به یک دانشگاه چهار

ساله منتقل می‌شود.

سندرا مدیر یک شرکت خنک‌کننده کاهو است و در «هارتل» نیز تجارت و تکنولوژی می‌خواند. من به دخترانم و دستاوردهای آن‌ها بسیار افتخار می‌کنم و فکر می‌کنم آن‌ها هم به من به خاطر آنچه که به دست آورده‌ام افتخار می‌کنند. پارتنرم حالا همسر من است. او تا زمانی که اخبار داستان تجاوز به من را رسانه‌ای نکرده بودند از آن اطلاع نداشت. آن موقع بود که شجاعت این را پیدا کردم تا همه چیز را برایش توضیح بدهم. خیلی سخت بود، چون در ابتدا خیلی عصبانی بود و از من هم ناراحت شده بود، اما فکر می‌کنم در نهایت درک کرد. او از همه لحاظ حامی و پشتیبان من بوده است. گرین کارت خود را سه هفته پیش گرفتم. ویزای U به شما اجازه زندگی و کار در ایالات متحده را می‌دهد، اما باید اینجا بمانید، یعنی نمی‌توانید از اینجا خارج شوید. اما با گرین کارت می‌توانم از اینجا خارج شوم. اولین کاری که با گرین کارت کردم این بود که یک بلیط هواپیما خریدم. از آنجا که کاملاً مکزیکی هستم قول داده بودم که وقتی گرین کارت را گرفتم فوراً به دیدن «باسیلیکای بانوی زاپوپان»^۱ در «گوادالاخارا» بروم. یک هفته قبل از رفتنم محل کارم را در جریان گذاشتم. راستش اهمیتی نمی‌دادم اجازه بدهند یا نه چون به هر حال من می‌رفتم. شکر خدا شغلم را از دست ندادم! من با مادرم از «مکزیکالی» تا گوادالاخارا پرواز کردم. از آنجا به باسیلیکا رفتیم تا مریم مقدس را ببینیم. آنقدر گریه کردم که دیگر اشکی برایم باقی نمانده بود و شکرگزار بودم که بالاخره آزاد شده‌ام.

۱. باسیلیکای بانوی زاپوپان یک پناهگاه قرن هفدهمی فرانسیسکن در مرکز شهر زاپوپان، شهری در مجاورت گوادالاخارا، در ایالت جالیسکو است. این یکی از پر بازدیدترین محراب‌ها در غرب مکزیک است و یک مریم مقدس چوبی زاپوپان نیز دارد که در قرن شانزدهم ساخته شده است.

زنان کارگر تمامی امور دیگر را ممکن می‌سازند سازماندهنده مهاجر لاتین در مرکز کارگران خانگی اوکلند^۱



mujeresunidas.net

مگلی ای. میرندا آلکازار^۲
برگردان: سروناز احمدی

نوشته پیش رو نسخه ویرایش شده مقاله‌ای است که در ۷ مارس ۲۰۱۷ تحت عنوان «قدرت کارگران (Trabajadoras) به زبان اسپانیایی) و فروپاشی سرمایه: یادداشت‌هایی بر یک تحقیق درباره کارگران خانگی»^۳ در نشریه «Viewpoint» منتشر شده است.

1. Women Workers Make All Other Work Possible: Latina Immigrant Organizing at the Oakland Domestic Workers' Center
2. Magally A. Miranda Alcázar
3. The Power of Trabajadoras and the Subversion of Capital: Notes on a Domestic Workers' Inquiry

وقتی «گلوریا»، یک کارگر خانگی قدیمی از «السالوادور» و ساکن خلیج سانفرانسیسکو، از افسردگی و تعریق شبانه که از زمان ترک شغل خود تجربه می‌کرد، شکایت کرد، دلیل خاصی داشت.^۱ او چندین سال به عنوان پرستار شخصی یک زوج مسن در خانه کار کرده بود تا اینکه پیشرفت بیماری زن مسن باعث شد تا گلوریا به اجبار او را برای مراقبت‌های ویژه به یک آسایشگاه ببرد و پس از آن دیگر باید تنها از شوهر مراقبت می‌کرد. او با یکی از فرزندان این زوج، دخترشان، قرارداد بسته بود. گلوریا کارش را دوست داشت چون در اصل اینطور تربیت شده بود که کارفرمایانش را دوست داشته باشد و اکثر روزها با خوشحالی، بیشتر ساعات بیداری‌اش را در خانه این خانواده صرف و به نیازهای آن‌ها رسیدگی کرده بود. یک روز که کارفرمای قدیمی‌اش، همان شوهر مسن، سعی کرد در ازای دستمزد هفتگی به او تجاوز کند، گلوریا کار خود را ترک کرد و هیچ‌گاه بازنگشت. وقتی تعریف می‌کرد که کارفرمایش چطور پاکت را روی پای او گذاشته، به خود می‌لرزید. احساس می‌کرد که این مرد در عرض یک شبانه‌روز تغییر کرده است. بدون برداشتن چکی که حق او بود به سرعت از خانه بیرون زد. با این حال اعتراف کرد که به علت این نوع خاص از آزار جنسی عصبانی نشده است. بلکه بیشتر با نوعی اندوه از دست دادن کسی مواجه بود که به او اهمیت داده و از او مراقبت کرده بود. همین هم باعث می‌شد احساس ناامیدی و سردرگمی کند.

با اینکه کانون اصلی جنبش MeToo صنعت سرگرمی و سینما بوده است اما داستان گلوریا نشان می‌دهد که متأسفانه آزار جنسی در محل کار یک ویژگی منحصر به هالیوود نیست. جریان‌ها و صداهایی در جنبش ضدخشونت مدت‌ها

۱. اسامی زنانی که در این نوشتار با آن‌ها مصاحبه شده، تغییر داده شده است.

است که توجه‌ها را به این موضوع جلب کرده‌اند که چطور سلطه اجتماعی مسلح به آزار جنسی و تجاوز است که این اتفاقات در روابط نابرابر قدرت ریشه دارند و نمی‌توان ساده‌انگارانه آنها را به بی‌بندوباری و ارضای میل جنسی تقلیل داد. روابط سلطه که در ذات کار مزدی تنیده شده اغلب در روابط سلطه جنسی و در صنایع متعدد نمود پیدا می‌کند.

با این حال عده‌ای جنبش MeToo را متهم می‌کنند که علیه آزار، تهاجم و تجاوز جنسی در محل کار نسبتاً کوتاه‌بینانه عمل کرده زیرا عمدتاً محدود به نیروی کار نخبه زن مانند هنرپیشه‌ها، متخصصان رسانه و دیگر پرولترهای یقه‌سفید است. به طور حتم تفاوت‌ها قابل توجه هستند. به عنوان مثال در صنایع مذکور اکثریت نیروی کار را سفیدپوستان تشکیل می‌دهند (۸۳.۹ درصد) در حالی که در کارهای ساختمان‌سازی، نظافت کردن زمین و تعمیرات و نگهداری بیشتر کارگران مانند گلوریا لاتین هستند (۳۸ درصد).^۱ طبق تحقیقی که توسط «مرکز حقوقی فقر جنوب»^۲ انجام شده است، این شیب دموگرافیک تاثیر زیادی بر قرار گرفتن در معرض آزار و تهاجم دارد به صورتی که ۷۷ درصد از زنان لاتین یکی از نگرانی‌های عمده خود در محل کار را آزار جنسی گزارش کرده‌اند. علاوه بر این یافته‌های «دایانا ولوس» در سال ۱۹۹۷ حاکی از آن است که «کارگران خانگی لاتین مهاجر به طور ویژه‌ای در معرض خطر استثمار جنسی بوده‌اند، زیرا برای امرارمعاش خود به کارفرما وابسته هستند، با هراس دائمی از دیپورت شدن زندگی می‌کنند، متحمل انزوای اجتماعی می‌شوند و در برابر خواسته‌های کارفرمایان

۱. حضور کارگران لاتین در این صنعت، در زیرشاخه‌هایی مانند خانه‌داری که به طور سنتی زنانه و نژادی شده‌اند بیشتر از این هم هست، به طوری که لاتین‌ها ۴۹.۴٪ کارگران را تشکیل می‌دهند. این داده از گزارش ۲۰۱۷ اداره کل آمار کار به دست آمده است.

2. Southern Poverty Law Center, 2009, "Sexual Abuse/Discrimination." Under Siege: Life for Low-Income Latinos in

آسیب‌پذیر هستند.»¹

تفاوت در محل کار نیز از اهمیت یکسانی برخوردار است. کارکنان صنعت سرگرمی عموماً در شرکت‌ها و سازمان‌های عمومی کار می‌کنند در حالی که کارگران خانگی اغلب در خانه‌های خصوصی مشغول به کار هستند. داستان گلوریا نشان می‌دهد که کار کردن در خلوت یک محل زندگی خصوصی، موانعی برای گزارش آزار جنسی ایجاد می‌کند. شرایط کاری کارگران خانگی، آسیب‌پذیری‌های ویژه‌ای را آشکار می‌سازد که وضعیت استثمار آن‌ها را وخیم‌تر می‌کند.

با این حال مهم است که درباره تفاوت‌های بین کارگران خانگی و چهره‌های مشهور مرتبط با MeToo اغراق نکنیم تا فراموش نکنیم که آزار جنسی به طور همزمان در همه جا حضور دارد و همگان در معرض آن قرار دارند. به هر حال MeToo نشان داده است که چطور خشونت و استثمار مبتنی بر جنسیت زیربنای حتی پرزرق‌وبرق‌ترین صنایع نیز هست و خوشبختانه در هر دو محیط اشکالی از نافرمانی جمعی در مقابل شرایط استثمارگونه را ارائه می‌کند.

گلوریا به واسطه روایت خود تصویری از صنف زنان کارگر که به‌گونه‌ای مضاعف آسیب‌پذیر هستند، ارائه می‌دهد و هم‌زمان با این که به او برچسب قربانی بزنند، مبارزه می‌کند. داستان‌های ناگوار آزار و تهاجم جنسی که منجر به خیزش جنبش MeToo شده، شبکه‌های کم و بیش رسمی زنان شاغل را که با یکدیگر علیه استثمار متحد شده‌اند، عیان کرده است. به همین ترتیب، استثمار مضاعف صنف کارگران خانگی، موجب شکل‌گیری شبکه‌ای مشابه از کارگران خانگی زن مهاجر لاتین شده است. مدت زمانی که در یک مرکز کارگران خانگی در

1. Diana Vellos, "Immigrant Latina Domestic Workers and Sexual Harassment," *American University Journal of Gender and the Law* 5(2): 409, 413, 419–428, .1997

«اوکلند» کالیفرنیا سپری کردم موجب شد نه تنها میزان تلاش‌ها و موفقیت‌های این زنان، بلکه درک عمیق آن‌ها از رابطه میان خشونت و استثمار اقتصادی را از نزدیک مشاهده کنم.

من گلوریا را در یکی از اولین روزهای حضور خود در مرکز کارگران خانگی ملاقات کردم، در یکی از کارگاه‌هایی که هر روز صبح و بعد از ظهر در سالن عمومی مرکز برگزار می‌شود. طبق برنامه، کارگاه آن روز درباره گزارش کردن آزار جنسی در محل کار بود. دو وکیل زن سفیدپوست به زبان اسپانیایی در مورد آزار جنسی مبتنی بر بده‌بستان^۱ و محیط‌های کاری خصمانه با اعضا صحبت می‌کردند. بسیاری از زنان حاضر در سالن، شروع به پرسیدن سوالاتی در مورد وضعیت خود کردند، برای من و وکلا روشن شده بود که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها نوعی از آزار جنسی در محل کار را تجربه کرده‌اند. مشخص بود که برای برخی، این اولین باری بود که در مورد این اتفاقات صحبت می‌کردند. آن‌ها با لکنت سعی می‌کردند تا تجربیات خود را بیان کنند و برخی دیگر هم به اندازه کافی جسور بودند تا واژگان جدید وکلا را به کار ببرند. گلوریا رک و راست‌تر از همه در گروه صحبت می‌کرد؛ تا جایی که برای بیان توضیحاتش از ادبیات حقوقی وکلا استفاده می‌کرد. او سوالات زیادی پرسید و با شجاعت داستانش را تعریف کرد. دیگران هم گوش می‌دادند و شهادت سخن گفتن پیدا کرده بودند. در انتها وکلا اطلاعات تماس خود را در اختیار اعضا قرار دادند و رفتند.

گلوریا می‌دانست که من کارمند داوطلب مرکز هستم. مشتاقانه بعد از کارگاه نزد من آمد تا جزئیات بیشتری را برایم فاش کند. جزئیاتی که به خاطر ساختارمندی و زمان محدود کارگاه امکانش نبود به اشتراک گذاشته شود. با وجود اینکه قبلا

1. quid pro quo sexual harassment

یکدیگر را ندیده بودیم گلوریا گفت که پس از گفتگو با من درباره تجربه آزار جنسی توسط کارفرمای سابق و نیز افسردگی اش، احساس امنیت کرده است. تنها به این دلیل که عضوی از این سازمان و شبکه بود که می توانست بدون قضاوت به حرف هایش گوش دهد و برای دسترسی به منابع لازم به او کمک کند.

انرژی قابل توجهی در این مراکز صرف حمایت از زنانی می شود که در موقعیت های خشونت آمیز با پارتنرهای فعلی یا سابق خود قرار دارند. بسیاری از زنانی که همسرانشان تنها نان آور خانواده بوده، انواع مختلفی از خشونت اقتصادی، فیزیکی و جنسی را تجربه و گزارش کرده اند. این زنان زمانی که تلاش داشتند طلاق و یا حضانت فرزندان را بگیرند هم با خشونت نهادی و هم با خشونت بین فردی مواجه شده بودند. در بسیاری از موارد دشوار، مرکز کارگران خانگی باید برای محافظت از اعضا در برابر تعقیب توسط «عاشقان» خشونتگر سابق آمادگی های لازم را کسب می کرد. انگ اجتماعی موجب می شود خشونت به تجربه ای فردی و شخصی تبدیل شود و نجات یافته را متحمل انزوا کند. اما مرکز کارگری با به کارگیری راه حل های جمعی و توان مندساز، دقیقاً در مقابل این دینامیک عمل می کند و افراد را به عضوی از یک اجتماع بدل می کند.

اما همان طور که اعضا توضیح می دهند، نمی توان در انزوا با آزار و تهاجم جنسی مقابله کرد. این مبارزه باید با مبارزات و سازماندهی های دیگر علیه اشکال متعدد استثمار پیوند پیدا کند. تهاجم و آزار جنسی انحراف اخلاقی و رفتاری فردی نیست، بلکه مصداقی از نحوه تداوم یافتن استثمار است. بنابراین در حالی که کارگاه های مربوط به تاراج دستمزد و سوء استفاده، ابزار عمده جذب نیرو و اغلب استراتژی سازماندهی ابتدایی هستند، اعضای این شبکه مجموعه متنوعی از فعالیت ها با هدف ایجاد قدرت و همبستگی اجتماعی انجام می دهند. آن ها با

سایر کارگران خانگی در زمین‌های بازی یا سوپرمارکت‌ها ارتباط برقرار می‌کنند، کارگاه‌هایی را برای یادگیری مهارت و آموزش سیاسی سازماندهی می‌کنند، در همبستگی با جنبش‌های اجتماعی یا اتحادیه‌های کارگری راهپیمایی می‌کنند و یا کمپین‌هایی ملی برای تصویب قوانین حمایتی به راه می‌اندازند.

امروزه مراکز کارگران خانگی، به رسم و سنت اتحادیه‌های کارگران خانگی فعالیتشان را ادامه می‌دهند، همانطور که «استر کوپر جکسون»، سازمان‌دهنده کمونیست، در دهه ۱۹۴۰ آن‌ها را توصیف کرده است.^۱ مراکز کارگران نیز همانند متقدمین اتحادیه‌گران خود، خدماتی جهت آموزش و مهارت‌آموزی، پیشرفت حرفه‌ای و کاریابی فراهم می‌کنند؛ آن‌ها همچنین درصدد استاندارد کردن پارامترها کار خانگی و مکانیسم‌های حمایت از آن هستند. آن‌ها در مورد دستمزد، شرایط و ساعات کاری لابی می‌کنند. مبارزه امروز برای لایحه ملی حقوق کارگران خانگی، شباهت‌های چشمگیری با تجربه اتحادیه‌سازی کارگران خانگی در حدود ۷۰ سال پیش دارد:

«امروز تنها در یک ایالت یعنی واشنگتن، قانونی برای ساعات کار خانگی وجود دارد. این قانون در سال ۱۹۳۷ تصویب شده و برای تمام کارگران فضاهای خصوصی هفته کاری را ۶۰ ساعته در نظر گرفته به جز در شرایط اضطراری که ساعات کاری طولانی‌تر را مجاز دانسته است. پیش‌نویس اولیه این لایحه شامل یک هفته کاری شش‌روزه، پرداخت دستمزد دو برابر برای اضافه‌کاری و مقرراتی برای جریمه ۵۰ دلاری تخلفات کارفرمایان بود. برای فیصله یافتن تصویب لایحه توسط قوه مقننه، حامیان آن مجبور شدند این مقررات را کنار بگذارند. نتایج تصویب لایحه آن چیزی نبوده که موافقانش انتظار داشتند. کارفرمایان در

1. Esther Cooper Jackson, "The Negro Woman Domestic Worker in Relation to Trade Unionism," Viewpoint Magazine, (2015).

بسیاری از موارد همکاری نکرده‌اند و کارگران از هراس از دست دادن شغل در گزارش تخلفات کارفرما از قانون، تردید می‌کنند.^۱

در حالی که زنان در این مشاغل موفق به کسب حمایت‌های بیشتر و روزهای کاری کوتاه‌تر شده‌اند اما ضمانت اجرایی این مقررات همچنان با مشکلاتی روبه‌رو است. سازمان دهندگان مراکز کارگران خانگی «منطقه خلیج» گردهمایی‌هایی را برای آموزش به کارفرمایان کارگران خانگی یعنی زنان ثروتمندی که در موقعیت استخدام پرستار بچه و خدمتکار هستند، در زمینه حقوق کارگران برگزار می‌کنند. در این جلسات، از شرکت کنندگان سوالاتی مانند «اگر بیمار بودید دوست نداشتید کارفرمایان مرخصی استعلاجی با حقوق به شما بدهد؟» پرسیده می‌شود. این سوالات طراحی شده‌اند تا به کارفرمایان تلنگر بزنند که پرستارهای بچه و خدمتکاران را کارگرانی دارای حقوق کاری بشناسند. سازمان دهندگان گزارش می‌کنند که بسیاری از زنان شرکت کننده در این کارگاه‌ها متعجب می‌شوند. آن‌ها عادت ندارند کار بازتولید اجتماعی را کار «واقعی» بدانند و حتی در سانفرانسیسکو «مترقی»، استثمار مضاعف زنان مهاجر لاتین عادی سازی شده است.

این شیوه‌ای است که مراکز کارگران خانگی به واسطه آن کار بازتولید اجتماعی را در واقعیت قابل‌رویت می‌سازند. کاری که سرمایه آن را پنهان کرده است. وستر کوپر جکسون از نوعی «استیگما» یا انگ اجتماعی که در مورد کار خانگی وجود دارد، می‌نویسد:

«کار خانگی به طور کلی به عنوان کاری غیرتخصصی و بدون مهارت تلقی می‌شود و به لحاظ اجتماعی نسبت به کارگرانش نگاهی از بالا به پایین وجود دارد. علی‌رغم این واقعیت که کارهای خانه بسیار متنوع و نیازمند هوشمندی و

۱. همان

مهارت‌های مهم متعددی هستند، این باور همچنان تداوم یافته است. ممکن است به کارگر خانگی در رختشوی‌خانه و یا حتی در گاراژ اتاقی داده شود. او هیچ‌گونه امنیتی ندارد و اعضای خانواده با او به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویی به او انگ یا برچسب خورده است.^۱

کار خانگی، حتی وقتی که دارای دستمزد است، اغلب به صورت غیرتخصصی و از نظر اجتماعی غیرضروری تلقی می‌شود، در حالی که به هیچ وجه چنین نیست. استیگما اغلب به کلیشه‌هایی متکی است که به نژاد، جنسیت و پایگاه اجتماعی کارگر وابسته هستند. «اسپرانزا»، یکی از کارکنان خانگی قدیمی توصیف می‌کند که چطور در مکزیک، زمانی که به عنوان خدمتکار خانگی در خانه‌های کارفرمایان ثروتمند کار می‌کرده است، از این که او را چاچا صدا می‌کردند، نفرت داشته است. چاچا لقب تحقیرکننده‌ای است که برای تمسخر کردن زنان کارگر پایگاه طبقاتی فرودست به کار می‌رود. معادل آمریکایی آن، کلفت سیاه پوست «مَمی» است، استریوتایپی که استثمار موجود و سوءاستفاده از زنان پرستار سیاه‌پوست را تقویت می‌کند.^۲

علاوه بر موانع قانونی اتحادیه‌سازی کارگران خانگی، خود ماهیت کار خانگی نیز چالش‌هایی را برای سازماندهی مرسوم در محل کار به وجود می‌آورد. مانند انزوا و تک‌افتادگی، استقلال کارگران از یکدیگر، کاهش قدرت چانه‌زنی از آنجایی که هر کارفرما با یک کارگر سروکار دارد، بازار کار پرازدحام که رقابت را افزایش می‌دهد، جابه‌جایی کارگر به‌واسطه تغییر مداوم شغل، احساس تعلق نکردن طبقه و عدم اتحاد و در نتیجه عدم توانایی کارگران در گرد هم آمدن هم برای جلسات

۱. همان

2. Unknown, "We Are Literally Slaves: An Early Twentieth-Century Black Nanny Sets the Record Straight," (Independent, 25 Jan 1912), 196–200.

و قرار ملاقات جمعی^۱ علی‌رغم این که کار خانگی به «غیر قابل سازماندهی بودن» شهرت دارد، بسیاری از نمونه‌های بین‌المللی، در اسکاندیناوی و اولین روزهای اتحاد جماهیر شوروی، نشان می‌دهد که نه تنها می‌توان کار خانگی را سازماندهی کرد بلکه می‌توان «جایگاه اجتماعی کارگران خانگی را به طوری که با دیگر کارگران برابر باشد» ارتقا داد و از آن انگ‌زدایی کرد.^۲

سازماندهی کارگران خانگی و اشکال جدید جمع‌گرایی، در محیط کار و آنچه «پاتریک کانینگهام» آن را «زمینه بازتولید اجتماعی» یا مبارزات فراتر از نقطه تولید توصیف می‌کند، بر یکدیگر تاثیر متقابل دارند.^۳ از آنجایی که کار بازتولید اجتماعی اغلب هر دو شکل کار رسمی دارای دستمزد و غیررسمی بدون دستمزد را به خود می‌گیرد، کارگران خانگی به طور منحصربه‌فردی در موقعیت یک پا در این عالم و یک پا در عالم دیگر قرار می‌گیرند. بنابراین اگر شبکه‌های سازمان‌یافته کارگران خانگی بسیج شوند قادر به رقم زدن زنجیره‌ای از تحولات خواهد بود. تحولاتی هم در بنگاه‌های اقتصادی به عنوان کارگر و هم «در جامعه» به عنوان مادر، همسر و غیره.^۴ برای نمونه اگر سازمان‌دهندگان مراکز کارگران خانگی بخواهند دستاوردهای لایحه حقوق کارگران خانگی را گسترش دهند، ابتدا تمامی شبکه‌های کارگران مزدی و غیرمزدی از پیش موجود را مورد هدف قرار می‌دهند.

1. Cooper Jackson, "The Negro Woman Domestic Worker in Relation to Trade Unionism (1940)."

۲. همان

3. Patrick Cuninghame, "Mapping the Terrain of Struggle: Autonomous Movements in 1970's Italy," Viewpoint Magazine, Issue 5 (2015).

4. Mariarosa Dalla Costa's "The Power of Women and the Subversion of the Community," Libcom.org

یک شب، یکی از اعضای سازمان، بستگان و همسایگان خود را به یک کارگاه «حقوق خود را بشناسید» دعوت کرد. این کارگاه در اتاق نشیمن برگزار می‌شد و به دلیل سرو کردن قهوه و شیرینی‌های سنتی مکزیکی «کفسیتو» نام گرفته بود. سازمان‌دهندگان در مورد حقوق کارگران خانگی اطلاع‌رسانی کردند و با اجرای نمایش، آموزش دادند که چگونه می‌توان از کارفرما خواست تا به حقوق کارگران احترام بگذارد. زنی که برای برنامه اتحادیه‌ای مراقبت‌های درمانی خانگی (IHHC)^۱ کار کرده بود، زن دیگری که علاقمند به کار برای IHHC بود، کارگران خانگی بدون دستمزد و مرد مهاجری که متحمل آسیبی معلولیت‌زا شده بود و مایل بود در مورد حقوق کارگران خانگی بیشتر بداند، از شرکت‌کنندگان کارگاه بودند. بنابراین مراکز کارگران خانگی با به‌کارگیری «کفسیتوهای» آموزشی حقوق خود را بشناسید، تلاش برای پیشرفت حرفه‌ای اعضا و مهارت‌آموزی و دیگر برنامه‌های فرهنگی، به عنوان جزئی از یک استراتژی کلان‌تر فعالیت می‌کنند؛ انگ‌زدایی از کار خانگی و ارتقای شأن آن.

در کنار مبارزه با استیگما، مراکز کارگران خانگی قدرت طبقه را نیز در زمینه بازتولید اجتماعی افزایش می‌دهند. گروه‌های حمایتی «آپویو»^۲ در مراکز کارگران خانگی مسئول فعالیت‌های هرروزه مرکز هستند. کارگاه‌های آموزشی و برنامه‌های گروهی را برگزار می‌کنند و ساختارهای اجتماعی جامعه «موخرس»^۳ زنان مهاجر لاتین را تحکیم می‌بخشند. کارکنان به طور مداوم یادآوری می‌کردند که باید با یکدیگر مهربان باشیم چرا که «هیچ‌وقت نمی‌دانیم بر یک زن چه گذشته است.» در اینجا نیز از آداب و رسوم سنتی مانند سرو قهوه و «بوتانا» یا اسنک به عنوان

-
1. In Home Health Care
 2. Apoyo
 3. mujeres

راهی برای ایجاد حس تعلق در اعضا استفاده می‌شد. کارگاه‌ها دو بار در روز برای اعضا برگزار می‌شد. یک بار صبح‌هنگام برای زنان خانه‌دار (stay-at-home women) و یک بار زمان غروب برای کسانی که در طول روز بیرون از خانه مشغول به کار بودند. طیف وسیعی از موضوعات از مواجهه با آزار جنسی در محیط کار گرفته تا پذیرش فرزندان کوئیر توسط والدین در کارگاه‌ها پوشش داده می‌شد. داستان‌هایی که در این گروه‌های حمایتی فاش می‌شوند، محرمانه باقی می‌مانند. این مراکز زنان دارای فرزند/بدون فرزند، که اغلب انگلیسی صحبت نمی‌کنند را به خانه‌های امن و مراکز اسکان اضطراری وصل می‌کنند. علاوه بر این، مرکز زنانی که به علت موانع زبانی و بی‌اطلاعی از اصطلاحات حقوقی ممکن است مورد سوءاستفاده قرار بگیرند یا اینکه نمی‌توانند از خود قاطعانه دفاع کنند را تا دادگاه همراهی می‌کند. به برخی از زنان در مورد اینکه در صورت مراجعه مامور نظارت از سرویس خدمات حمایتی کودکان، چه باید در یخچال داشته باشند مشورت داده می‌شود. چرا که مسئولان نظارت در یخچال به دنبال غلات صبحانه، شیر، پنیر و نان آمریکایی خواهند بود، نه «فریکولس» و «تورتیلا».

زنانی که من با آن‌ها کار می‌کردم بر خلاف باور عمومی نسبت به کار خانگی، احساس غرور مشترکی در مورد کار خود داشتند که در شعار «اتحادیه ملی کارگران خانگی»^۱ یعنی «زنان کارگر تمام کارهای دیگر را ممکن می‌سازند» به تصویر کشیده شده است. تمامی فعالیت‌هایی که سازماندهی کرده‌اند، از مشاوره دادن در مورد تاراج دستمزد و آزار جنسی تا راهپیمایی با دیگر کارگراها، با هدف افزایش قدرتشان بوده است. اما هم‌زمان به از بین بردن استیگمایی که حول

1. National Domestic Workers Alliance

کار آنها وجود دارد و نگرشی که این کار را بی‌ارزش قلمداد می‌کند، نیز توجه داشته‌اند. اگر آزار و تهاجم جنسی ریشه در روابط قدرت داشته باشد، رویکردهای تلفیقی و جامع، به جنبش در حال رشد علیه خشونت جنسیتی، راهکارهایی موثر ارائه می‌کند.

به عنوان بخشی از پروژه «تایمز آپ»، در گلدن گلوب امسال «مریل استریپ» به‌عنوان مهمان خود «آی جن پو» مدیر اجرایی «اتحادیه ملی کارگران خانگی» را به همراه داشت. او یک نقش‌آفرین کلیدی در شبکه سازمان‌های کارگران خانگی است که بدون چشم‌داشت فعالیت می‌کند. استریپ در بیانیه‌ای در مورد تصمیم خود اعلام کرد که قصد داشته رابطه میان عدم توازن قدرت و خشونت را برجسته کند. امری که منحصر به هالیوود نیست بلکه در کار خانگی نیز در جریان است. و البته مبارزه علیه این عدم توازن قدرت نیز در هر دو بخش صادق است.^۱ اگر MeToo به قدرت بی‌اعتباری عمومی برای شرمساری مردان ثروتمند و قدرتمند تکیه کرده باشد، پس سارا لئونارد حق داشت این پرسش را طرح کند: «پس زنانی که توسط مردان غیرمشهور مورد آزار و اذیت جنسی قرار می‌گیرند چه؟» به نظر می‌رسد کارگران خانگی مهاجر لاتین به این سوال پاسخ داده‌اند. شاید بهتر باشد تمامی ما که هم‌چنان به دنبال شیوه نافرمانی و مقابله علیه خشونت جنسی هستیم از آن‌ها دنباله‌روی کنیم.

1. Sarah Leonard, "How To Stop Predators Who Aren't Famous," New York Times, November, 2017.

جدال دیرینه زنان برای تعریف تجاوز جنسی^۱



Guardian

استل فریدمن^۲ برگردان: غنچه قوامی

این نسخه اصلاح‌شده مقاله‌ای است که نخستین بار در تاریخ ۴۲ آگوست ۲۰۱۰ در واشنگتن‌پست منتشر شده است.

دونالد ترامپ، در پاسخ به سه اتهام تجاوز و ۱۶ اتهام رسمی آزار جنسی که علیه‌ش روانه شده است، گزارش‌های مدعیان را «فیک‌نیوز» و «اخبار ساختگی» خواند. طفره رفتن ترامپ، اگرچه موضوع جدیدی نیست، اما او را در بطن منازعات تاریخی بر سر معنای تجاوز و تهاجم جنسی در آمریکا قرار می‌دهد. در طی حدود

1. Women's Long Battle to Define Rape
2. Estelle Freedman

دو قرن، مردان سفیدپوست برخوردار و دارای امتیاز، در مقابل به چالش کشیدن تعاریف محدود تجاوز، تعیین اینکه چه کسی باید تحت پیگرد قانونی قرار بگیرد و کدامیک از زنان، قربانیانی باورپذیر هستند، مقاومت کرده‌اند. مباحثات معاصر پیرامون تهاجم و آزار جنسی، حاکی از جدال متداوم بر سر این مفاهیم و تعاریف است.

چه کسی مالک بدن زن است؟

در قرن نوزدهم، قوانین ایالتی در سراسر کشور تجاوز را این‌گونه تعریف می‌کرد: «دخول جنسی به زن زمانی که با توسل به طور و توسط مردی به جز همسر وی صورت بگیرد.» بر اساس اصل محصنه^۱، شوهر صاحب‌اختیار شخصیت و اموال زن بود. بنابراین زنان نمی‌توانستند از برقراری رابطه جنسی با همسر خود امتناع کنند. زنان برده نیز نمی‌توانستند درخواست رابطه جنسی از سوی ارباب خود را رد کنند یا علیه او در دادگاه شهادت دهند. پس از لغو برده‌داری، این پیش‌فرض که زنان آمریکایی-آفریقایی بر بدن خود حقی ندارند همچنان تداوم پیدا کرد. تا چندین نسل بعد، مردانی که به زنان سیاه‌پوست تجاوز می‌کردند، از مصونیت برخوردار بودند.

حتی زنان سفیدپوست هم برای اثبات تجاوز با دشواری مواجه بودند. مستندات جراحات جسمی که مقاومت کردن زن را نشان دهد و شهادتی که تایید کند زن هنگام برقراری رابطه جنسی گریان بوده است می‌توانست در اثبات حقانیت زن در دادگاه به او کمک کند. اما هیئت منصفه و سیستم قضایی تماماً مردانه عموماً فرض را بر این قرار می‌داد که وقتی زن به رابطه جنسی رضایت بدهد تمامی

1. coverture

اعمال جنسی صورت گرفته متعاقبا مبتنی بر رضایت خواهند بود. رابطه جنسی عموماً زمانی در دسته تجاوز قرار می‌گرفت که زن سفیدپوست و عفیف و مرتکب، مردی سیاه‌پوست و عمل، خشونت‌آمیز بود.

بازتعریف تجاوز

مدافعان حقوق زنان و عدالت نژادی، در نیمه‌های قرن ۱۹، نگاه غالب به تجاوز را به پرسش و چالش کشیدند و تلاش‌هایشان به شکل‌گیری تعریف جدیدی از تجاوز جنسی از سه منظر پراهمیت منجر شد. اول اینکه ظرفیت‌های قانونی^۱، مانند قانون «فریب جنسی به واسطه قول ازدواج»^۲ و قانون «تجاوز به افراد زیر سن قانونی»^۳، تحت پیگرد قرار دادن روابط جنسی تحمیلی و غیرخشونت‌آمیز با آشنایان را تسهیل کرد. دوم اینکه کنشگران آفریقایی-آمریکایی پافشاری کردند که زنان سیاه‌پوست هم باید به عنوان قربانی تجاوز به رسمیت شناخته شوند و مردان سفیدپوست باید بابت خشونت جنسی موظف به پاسخگویی شوند. سوم هم اینکه فمینیست‌ها طیفی از رفتارهای جنسی فاقد رضایت‌مندی بویژه با آشنایان و همسران را در حدود تعریف تجاوز جنسی گنجانده‌اند.

چالش‌های ابتدایی تعریف تجاوز جنسی در دهه ۱۸۴۰ میلادی و هم‌زمان با ائتلاف جنبش زنان پدیدار شد. پیشوایان جنبش در تلاش بودند که تحت پیگرد قرار دادن مردان سفیدپوستی که نه غریبه بودند و نه خشونت اعمال کرده بودند را تسهیل کنند. آنها به دنبال مجازات کیفری برای مقابله با

1. Legal remedy

2. Criminal seduction

3. Statutory rape

اصطلاحاً «مردان بی‌قیدوبند»^۱ بودند تا آنها را از تحمیل، تشویق و تحت فشار قرار دادن زنان برای برقراری رابطه جنسی در ازای وعده دروغین ازدواج بازدارند. تا سال ۱۹۰۰، کارزارهای لابی‌گرانه این کنشگران در اکثر ایالات به موفقیت دست یافته بود. سکس در ازای وعده دروغین ازدواج، اگرچه سبک‌تر از تجاوز اما جرم تلقی می‌شد و مجازات حبس و جزای نقدی برای آن تعیین شده بود.^۲

کمپین ملی دیگری که به راه افتاد و مورد حمایت مبارزان جنبش محدودسازی مصرف مشروبات الکلی^۳ و جنبش حق رای هم قرار داشت، درخواست افزایش سن قانونی رضایت جنسی برای زنان بود، که در آن زمان بر طبق استاندارد کامن لاء^۴، ۱۰ سالگی در نظر گرفته می‌شد.

در دورانی که زنان حق رای نداشتند، ده‌ها هزار امضا گردآوری کردند و با مقامات رسمی به لابی‌گری پرداختند. تا سال ۱۹۰۰، آنها قانونگذاران ۳۲ ایالت را متقاعد کردند تا سن رضایت جنسی را برای زنان به ۱۴ تا ۱۸ سال افزایش دهند. این قوانین، ارائه شواهد مبتنی بر اعمال زور و مقاومت را برای صدور حکم تجاوز به افراد زیر سن قانونی، ضروری نمی‌دانست اما مجازاتی سبک‌تر تعیین کرده بود.

با این حال برخی از منتقدان، به محدودسازی حقوق و امتیازات ویژه مردان معترض بودند و ادعا می‌کردند که زنان جوان باید مسئولیت حفاظت از خودشان را بر عهده بگیرند. یکی از قانونگذاران ایالت «کتتاکی» در سال ۱۸۹۵ نوشت:

-
1. the licentious man
 2. Criminal seduction
 3. Temperance Movement
 4. Common law

«من معتقدم دختری ۱۲ ساله می‌تواند به اندازه یک زن پخته، در مقابل حيله و فریب اغواگر از خود مقاومت نشان دهد.»

اصلاح قانون تجاوز در جنوب آمریکا به تعلیق درآمد چرا که قانونگذاران به طور علنی از اینکه زنان سیاه‌پوست توان اقامه دعوی علیه مردان سفیدپوست را داشته باشند و با زنان سفیدپوست هم‌رتبه تلقی شوند، ابراز نگرانی می‌کردند.

مواجهه مبتنی بر نژاد

در دوران قوانین «جیم کرو»^۱ از دهه ۱۸۸۰ تا ۱۹۶۰، آفریقایی-آمریکایی‌ها، دو سویه از باورهای رایج را مورد حمله قرار دارند. یک اینکه زنان سیاه‌پوست نمی‌توانند مورد تجاوز قرار بگیرند چرا که بدن آنها متعلق به خودشان نیست. دو اینکه مردان سیاه‌پوست برای زنان سفیدپوست تهدید جنسی به شمار می‌روند.

تنها شایعه‌ای جزئی مبنی بر توهین جنسی یک مرد سیاه‌پوست به زنی سفیدپوست می‌توانست خشونت و حمله دسته‌جمعی و قتل وحشیانه در ملاعام برای مرد به دنبال داشته باشد. اگرچه تنها یک چهارم از این قتل‌ها مربوط اتهامات تهاجم و تجاوز جنسی بود، ویجیلانته‌ها^۲ برای توجیه اعمال خود به اتهامات ساختگی تجاوز بین نژادی استناد می‌کردند.

بازنمایی آفریقایی-آمریکایی‌ها به عنوان موجوداتی به لحاظ جنسی غیرقابل کنترل، موقعیت سیاسی و هم‌چنین امنیت فیزیکی آنها را مورد تهدید قرار داده

1. Jim Crow laws

۲. مأمور خودخوانده یا ویجیلانته: فردی غیرنظامی است که خود را متعهد به اجرای قانون می‌داند. چنین افرادی ممکن است با اختیارات قانونی یا حتی بدون اختیارات قانونی دست به چنین اقدامی بزنند.

بود. سفیدپوستان جنوب ادعا می‌کردند که بردگان سابق و فرزندان و نوادگان آنها فاقد شایستگی رعایت و اجرای حقوق شهروندی هستند. آنها هم‌چنین جداسازی نژادی را به عنوان شیوه‌ای برای جلوگیری از روابط عاطفی بین نژادی توجیه می‌کردند.

در جریان مهاجرت بزرگ^۱ شمال، کنشگران آمریکایی-آفریقایی به لینچ کردن^۲ سیاه‌پوستان و دسترسی جنسی مردان سفید به زنان سیاه‌پوست اعتراض و این اعمال را محکوم کردند. با الهام‌گیری از آیدا ب. ولز^۳، اعضای انجمن شمالی زنان سیاه‌پوست بر این امر پافشاری کردند که «فضیلت مرزبندی نژادی نمی‌شناسد» و از مردان سفیدپوست خواستند که با آنها محترمانه رفتار کنند. در آن دوران رسانه‌های آمریکایی-آفریقایی، مصونیت جنسی مردان سفیدپوست را به طور عمومی علنی کردند. در سال ۱۹۱۱، روزنامه «شیکاگو دیفندر» مقاله‌ای با عنوان «مرد سفید تجاوز می‌کند» منتشر کرد. در زیرتیتر این مقاله نیز نوشته شده بود: «مشکلی نیست، تجاوز نسبت به دختری سیاه‌پوست صورت گرفته، که توسط دولت آمریکا و کنفدراسیون مجاز شمرده می‌شود.»

برترینداران نژاد سفید، در مقابل این تلاش‌ها مقاومت می‌کردند و مردان سیاه‌پوست را متجاوزان واقعی تصویر می‌کردند. در دهه ۱۹۳۰، زمانی که انجمن ملی پیشرفت رنگین‌پوستان (NAACP) از تصویب قانون مقابله با لینچ

۱. مهاجرت بزرگ یا مهاجرت بزرگ به سوی شمال یا مهاجرت سیاه، حرکت شش میلیون از سیاه‌پوستان آمریکا از جنوب

روستایی آمریکا به شمال شرق، غرب میانه، و غرب شهری این کشور است که بین ۱۹۱۶ و ۱۹۷۰ رخ داد.

۲. لینچ کردن (به انگلیسی: Lynching) به عمل اعدام غیرقانونی در ملأ عام یا ضرب و جرح منجر به مرگ توسط جمعیت گفته می‌شود که معمولاً برای تنبیه متجاوز یا ترساندن گروهی اقلیت گفته می‌شود.

۳. آیدا بل ولز بارت معروف به آیدا ب. ولز یک زن آمریکایی سیاه‌پوست، سردبیر، عضو گروه سافراجت، طرفدار فلسفه اقتصادی جرجی و یکی از نخستین رهبران جنبش حقوق شهروندی بود.

کردن حمایت کرد، یک نماینده کنگره از می‌سی‌سی‌پی آن را «لایحه‌ای برای تشویق و ترویج تجاوز» خطاب کرد. پس از جنگ جهانی دوم، زنان سیاه‌پوست به طور روزافزون علیه مردان سفیدپوست متجاوز طرح دعوی کردند و از این طریق مبارزات جنبش حقوق مدنی سیاه‌پوستان آمریکا را نیز تقویت و حمایت می‌کردند. اما استریوتایپ‌های نژادی آسیب‌زا حول مسئله تجاوز هم‌چنان تداوم پیدا کرد.

اشکال متعدد تهاجم جنسی

در اواخر قرن بیستم، موج دوم فمینیسم جنبشی ضدتجاوز به راه انداخت که تهاجم و خشونت جنسی را قسمتی سواستفاده از قدرت و از عوامل بنیادین سرکوب زنان معرفی کرد. فمینیست‌ها این تصور که تنها یک غریبه خشونتگر مرتکب تجاوز می‌شود را مردود خواندند. آنها علاوه بر ابداع اصطلاح «date rape» برای توصیف رابطه جنسی ناخواسته با یک مرد آشنا، خشونت جنسی درون خانواده را نیز هدف گرفتند.

به دنبال این تلاش‌ها، در دهه ۱۹۸۰، ایالت‌ها اقدام به جرم‌انگاری تجاوز در بستر زناشویی کردند. موفقیت دیگر جنبش ضد خشونت جنسی، اعمال اصلاحات جدید در قانون تجاوز بود. در ملزوماتی مانند ارائه شواهد و مستندات که اعمال خشونت توسط متخاطی و مقاومت کردن قربانی را اثبات کند تجدیدنظر شد.

فمینیست‌ها در زمینه آزار جنسی کودکان در خانواده، مدرسه، نهادهای مذهبی هم به اطلاع‌رسانی عمومی پرداختند. بازاندیشی در مفهوم تجاوز جنسی و تلقی کردن آن به مثابه ابزار اعمال قدرت و سلطه، موجب شد مردان و پسران را هم به عنوان قربانیان تجاوز به رسمیت شناخته شوند و بنابراین تجاوز از حدود جرمی

معطوف به دگرجنس‌گرایی خارج شود. اگرچه پلیس آمریکا تازه در سال ۲۰۱۱ تعریف خود از تجاوز را بازبینی و اصلاح کرد و اکنون هر گونه دخول جنسی اجباری به مردان و زنان و و هم‌چنین «تجاوز جنسی بدون اعمال زور»^۱ را جرم تلقی می‌کند.

در سال‌های اخیر در بزنگاه‌های مختلف، منتقدان به تبیین تعاریف گسترده از تجاوز اعتراض کرده‌اند. مانند گذشته، عده‌ای ممکن است هراس از دست دادن امتیازات جنسی را داشته باشند. عده‌ای دیگر به میزان فراگیری و آسیب تجاوز توسط توسط آشنایان یا در دانشگاه به دیده تردید می‌نگرند.

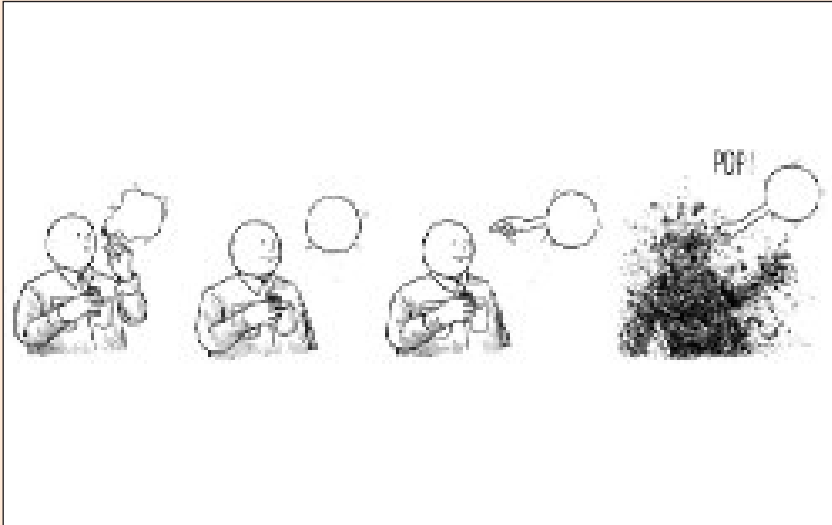
عده دیگری برای پیشبرد مقاصد سیاسی کلان، سعی در تحدید تعریف حقوقی تجاوز داشته‌اند. برای مثال، سال‌ها قبل جمهوری خواهان کنگره تلاش کردند مقررات بودجه فدرال برای سقط جنین را تغییر دهند و تنها به موارد «تجاوز همراه با اعمال زور» محدود کنند. که البته این تلاش‌ها شکست خورد. به طور مشابه، در سال ۲۰۱۲، کاندیدای سنا «تاد اکین» در مصاحبه‌ای گفت که تجاوز نمی‌تواند منجر به بارداری شود چرا که اگر واقعا تجاوز باشد بدن زنان شیوه‌هایی برای جلوگیری به کار می‌بندد. او با توسل به یک نظریه پزشکی منسوخ شده قصد داشت که معافیت موارد تجاوز در قانون محدودیت سقط جنین را نیز لغو کند.

باراک اوباما در واکنش به او پرسید: «آیا قرار است مردان سیاستمدار مرز میان تجاوز همراه با اعمال زور و تجاوز غیرزوری را تعیین کنند؟» اوباما صدای چندین نسل از زنان سفیدپوست و سیاه‌پوست که این تفکیک‌بندی را به چالش

۱. non-forcible rape: هر گونه دخول جنسی و رفتار و عمل دارای ماهیت جنسی که بدون اعمال زور و ارعاب و تهدید صورت بگیرد زمانی که فرد مورد هدف صلاحیت ابراز رضایت‌مندی جنسی را ندارد. مانند زمان مستی، تحت تاثیر مواد مخدر و ...

کشیده‌اند، انعکاس داد. آنها باور داشتند که چگونگی تعریف و تعیین حدود تجاوز، حقوق سیاسی و انسانی آنها را مورد تهدید قرار می‌دهد. آنها هنوز هم چنین باوری دارند.

متجاوز و دلگ



jakelikesonions.com

لارن برلانت^۲

برگردان: سعید نادری

این متن نخستین بار در تاریخ ۱۳ دسامبر ۲۰۱۷ در نشریه «The New Inquiry» منتشر شده است.

«ال فرانکن»^۳ گفته است که استعفا خواهد داد. اگر این اتفاق بیفتد، به دلیل اینکه او یک متجاوز شرور است نخواهد بود، این نتیجه دست به دست هم دادن

1. The Predator and the Jokester

2. Lauren Berlant

۳. Al Franken: کمدین مشهور و سناتور سابق ایالت مینه‌سوتا که در پی افشاگری لین تویدن درباره آزارجنسی از سوی فرانکن، در ۲ ژانویه ۲۰۱۸ مجبور به استعفا شد -م.

رفتار نابالغ جنسی او، بازیچه فرض کردن بدن زنان، و یک لحظه ناتوانی در مرز کشیدن میان دلک‌بازی و تعرض است. این دقیقا به چه معنی است؟ افراد زیادی نگران این مسئله هستند. برخی از آنها به ادبیات و زبان «شکار جادوگر»^۱ متوسل شده‌اند؛ این اصطلاح مخصوص زمانی است که افراد احساس می‌کنند زنان طوری در تعقیب مردانند که انگار معمولی‌ترین مرد بدترین مرد است. در طرف مقابل نیز برخی کوئیرها، از ترس این که رخدادهای پیش‌آمده منجر به تقویت و توجیه شهوت‌هراسی شود، در حال احیای ادبیات «وحشت اخلاقی»^۲ هستند. شهوت‌هراسی نفرت از رابطه جنسی است که همین الان هم فراگیری زیادی دارد و معمولا به زنان، دگرباشان جنسی و هرکس دیگری که به خاطر جنسیت، بدن یا تمایلاتش به صورت تاریخی توسط دولت، بورژوازی بانزاکت و مذهب پست شمرده شده، آسیب می‌زند.

هر کس امیال خاص خود را دارد؛ با این وجود بسیاری از افراد فکر می‌کنند بیزاری خودشان از رابطه جنسی و یا شیوه‌شان در مدیریت تمایلاتشان، گواه فضیلت اخلاقی آنها است. این مسئله هیچ کجا مشهودتر از شیوه‌ای نیست که آنها برای حل‌وفصل لذت‌های گهگاهی به کار می‌گیرند.

اینجا به مسئله مسخره‌باز و آزارگر می‌رسیم. قدرت کریه‌ترین شاخک‌های خود را به وضوح در این دو چهره نشان می‌دهد، هرچند به نظر می‌رسد این دو در منتهی‌الیه مخالف با یکدیگر قرار دارند. وقتی آزارگر فضایی را برای سوءاستفاده خود مهیا می‌کند، این فضا اغلب متکی به القای این احساس ترس است که گویی فضای تعامل میان طرفین تحت کنترل اوست و گریزی از آن نیست. وقتی مسخره‌باز هم دست به دلک‌بازی‌ای می‌زند که اغلب اوقات بداهه و خودانگیخته

1. witch hunt

2. moral panic

است، این شوخی با غافلگیر کردن به وجود می‌آید و درک کاملش به طور آنی دشوار است. محدودیت زمان و حقه تازه‌ای که از آن استفاده شده برای مسخره‌باز تکیه‌گاهی هرچند جزئی فراهم می‌کند. در هر دو مورد به طرف مقابل احساس گیجی یا مرعوب شدن ناگهانی دست می‌دهد.

شاید فهم این تشابه میان آزارگر و مسخره‌باز برای افراد سخت باشد یا این‌گونه به نظر برسد که مقایسه اشتباهی است. باید گفت این هم مانند همه قیاس‌ها، نسبی و جزئی است، اما پیوند زدن این دو کار درستی است. چرا که به وضوح هر دوی آنها به واسطه برخورداری از امتیاز مصونیت می‌یابند: آنها با کنترل فضا و زمان و چارچوب‌بندی پیامدهای این واقعه در حوزه کار، سرمایه، تعلقات نهادی و موقعیت‌های گفتاری باعث می‌شوند افرادی که از نظر ساختاری آسیب‌پذیرتر هستند مجبور شوند «دست به مبارزه بزنند»، یا اتفاقی را که رخ داده به حساب شوخی بگذارند.

البته تنها زنان نیستند که احساس می‌کنند مجبورند با چنین مسئله‌ای کنار بیایند. هر کسی که قدرت نهادی کمتری داشته باشد، از جمله مردان در جایگاه فرودست، نیز با این اجبار روبه‌رو هستند. قدرت ساختاری در چنین اتفاقاتی است که ابراز می‌شود. این رخدادها فضاهای مسمومی به محیط‌ها اضافه می‌کنند: افرادی که در موقعیت فرودست‌تری قرار دارند می‌کوشند روش‌هایی برای کنار آمدن با چنین شرایطی پیدا کنند و از این رو برخی از عادات رفتاری قدرتمندان را تقلید می‌کنند، و در عین حال دست به دامان استتارهای تدافعی مانند کنایه، بدگویی، خودآزاری و انزوا می‌شوند. این افراد معمولاً در مورد بهای ماندن در بازی از طریق وانمود کردن به بازی، سکوت اختیار می‌کنند. به همین دلیل است که «متوازن» نگه‌داشتن همه‌چیز امکان‌پذیر نیست: هنگام مواجهه خصوصی با

قدرت ساختاری نیروهای بسیاری همگرا می‌شوند که اغلب در زمان رویداد دقیقا هم‌ارز هم نیستند.

هرچند همه در مواجهه با آزار و اذیت‌ها آسیب‌پذیرند، اما ساکنان دنیای تحقیر و تشر، یعنی کسانی که مورد ستم جنسیتی یا نژادی قرار گرفته‌اند و کارگران رده‌پایین، آسیب‌پذیرتر هستند. در این دنیا از سر گذراندن مواجهه‌هایی از این دست در قالب گونه پیش‌بینی‌پذیری از نزدیکی بیش از حد و ناخواسته اصلا نامعمول نیست، چه آن را در زمره آزار تهدیدآمیز بگنجانیم و چه در دسته شوخی‌ها، و چه در هر دو دسته. از قضا اغلب اوقات هر دوی این‌هاست.

آزارگر کنترل موقعیت‌ها را در اختیار دارد؛ مسخره‌باز هم فرد را در موقعیتی این‌چنینی قرار می‌دهد. حتی یک کم‌دین حرفه‌ای که شما به تماشایش می‌روید تا هم‌زمان شگفت‌زده و تصدیق شوید، جایی شما را غافلگیر و خوشحال می‌کند که انتظارش را هم ندارد. اما هیچ‌کس نمی‌خواهد مخاطب یک متجاوز باشد و دقیقا به همین خاطر است که ما رفتار آن‌ها را خشونت می‌نامیم. در مقابل اغلب از کاری که یک کم‌دین انجام می‌دهد لذت می‌بریم، اما قواعدی برای شگفتی‌هایی که ما در معرض آن قرار داریم وجود دارد، قواعدی شبیه به قواعد جوک‌های درون‌گروهی که کم‌دین‌ها معمولا خود را متعهد به آنها می‌دانند. برعکس، مسخره‌باز خودانگیخته و به نحو بی‌مقدمه‌ای صحنه را با بازی دادن شما شکل می‌دهد. ریسک متفاوتی است که لذت متفاوتی پیشنهاد می‌دهد.

من از ال فرانکن خوشم می‌آمد: فکر می‌کردم او می‌تواند ترامپ را در انتخابات سراسری شکست دهد. هر دوی آنها مردان صنعت سرگرمی‌اند و شکل استدلال‌هایشان در سیاست همان تحقیر و طعنه شومن‌ها است. اما فرانکن را دوربین‌ها در حالی گیر انداختند که زنان را به بازی گرفته بود و این باعث شد

تا آن موضعی را که در عین حفظ قدرت لذت‌طلبی گهگاهی، از او در برابر سوءاستفاده‌گر و بی‌ملاحظه به نظر رسیدن محافظت می‌کرد، از دست بدهد. توضیح می‌دهم که چطور یاد گرفتیم به این موضوع توجه کنیم.

«او بدن من را به بازی گرفت.» این جمله را کسی به من گفت که به کمکم احتیاج داشت. سال ۱۹۷۵ بود، سالی که برخلاف میل ما^۱ منتشر شد و من ۱۸ ساله بودم. چیزی تحت عنوان «گزارش‌دهی اجباری» وجود نداشت، هیچ فضای عمومی‌ای وجود نداشت که بتوانی از فضای خصوصی هولناکی که خشونت جنسی تو را به درونش هل می‌داد برگردی و به آن رو کنی. افراد در آن زمان بیشتر درگیر زندگی تک‌افتاده خود و پیامدهای ناشی از هجوم دیگران به زندگیشان بودند؛ همانطور که عمدتاً هنوز هم اینگونه‌اند.

اغلب به این قضیه فکر می‌کنم. «او بدن من را به بازی گرفت.» آن زمان هم می‌دانستم که «به بازی گرفتن» فعل پیچیده‌ای است.

منظور او این بود که به من تجاوز نشده است. منظورش این بود که هنوز دارم وضعیت را می‌سنجم و ممکن است حقیقت را به تو نگویم. منظورش این بود که شاید مورد تجاوز قرار گرفته باشم. منظور او این بود که شاید فقط دارم از تنها فعلی که با آن می‌شود این حادثه را توصیف کرد، استفاده می‌کنم. «او بدن من را به بازی گرفت» منظورش این بود که آن پسر به زعم خودش، بدون نقض قانون، آنقدر که می‌خواست لذتش را برد. منظورش این است که آن پسر نمی‌دانست دارد چه کاری انجام می‌دهد چون بسیار جوان و کم‌سن بود، هر چند به میزان قابل توجهی از من بزرگ‌تر بود. منظور او این بود که پسر توانایی انکار مسئله را داشت. منظورش این بود که اتفاق خاصی نیفتاد. «او به بازی گرفت» منظورش

۱. Against Our Will: کتاب معروف سوزان براونمیلر با نام کامل «برخلاف میل ما: مردان، زنان و تجاوز»

این بود که ما مشغول شیطنت بودیم که به ناگاه وضعیت عجیب و غریب شد. آن پسر چه می‌دانست و از چه زمانی متوجه آن شده بود؟ واضح بود هر چه آن پسر می‌دانست، اطمینان دختر را به هر آن چیزی که می‌دانست مختل کرده بود. نمی‌دانم منظور او چه بود. از سر محبت و دلوپسی و ترس بی‌امانم منظورش را نپرسیدم و تنها گفتم: «من باید چه کنم؟» او کاری را که می‌خواست برایش انجام دهم گفت و من هم انجام دادم. گاهی اوقات که خودش می‌خواهد در مورد این مسئله صحبت می‌کنیم. از شکل برخورد و مواجهه‌ای که با مسئله داشتیم پشیمان نیست. او این اتفاق را علنی نکرد، چون نمی‌خواست به‌عنوان فردی که می‌شود به بازی گرفت شناخته شود و می‌کوشید به جای اتفاقی که افتاده، آن اتفاق خاصی که افتاده نباشد.

این گفت‌وگو به کل من را تغییر داد و در طی زمان وقایع متفاوتی را شکل داد. «او بدن من را به بازی گرفت». از قضا حالا مشغول مطالعه بر کمدی هستم. رابطه بین خشونت و لذت را جدی می‌دانم و معتقد نیستم که مسئله فقط خشونت و پرخاشگری است. اما حواسم کاملا به آن هست. نه فقط به جوک‌ها، بلکه به واکنش‌های بی‌شماری که افراد در تلاش برای حفظ رابطه در مواجهات معمول بروز می‌دهند هم حواسم هست. تنها در حرکات و لحظه‌ها نیست که قدرت گهگاهی نیروی خود را اعمال می‌کند. زمان کریسمس در شیکاگو زنان با کت پوست و عطرهاى گران‌قیمت به سطح شهر می‌آیند. در چنین مواقعی از خودم می‌پرسم هزینه این لذت‌ها چقدر است و چه کسی آن را پرداخت می‌کند؟ وقتی تصور می‌کنم که چه کسی فقیر مانده تا من بتوانم یک قوطی کنسرو لوبیای ارزان بخرم، همین‌ها را از خودم می‌پرسم.

لذت‌های ما گاهی می‌توانند بسیار گران و پرهزینه باشند، خصوصا هنگامی

که با ثروت، قانون و هنجارها از آنها محافظت می‌شود؛ لذت‌های گهگاهی هم می‌توانند این گونه به حساب بیایند.

دفعه بعد که به خودتان گفتید «این فقط یک شوخی بود» از خود پرسید: «چه کسی گفته که تو تعیین‌کننده این مسئله هستی؟»، و وقتی موضوعی باعث شد احساس خفت کنید، خودتان را آرام کنید و پرسید: «چه کسی گفته که تو تعیین‌کننده این مسئله هستی؟» این باید پرسشی واقعی باشد، نه سوالی لفاظانه. قصد ندارم که واکنش طبیعی شما به رویدادی را بی‌اهمیت فرض کنم تا فقط سوالی مطرح کرده باشم. اما پس از رویداد و روندش یا سنجیدن اوضاع است که اتفاقاتی می‌افتد و این اتفاقات به این منجر می‌شود که فرد قضیه را به شوخی بگیرد و یا زبان را در جستجوی کلماتی مانند «به بازی گرفتن» زیرورو کند.

می‌توان چیزهایی را سریع یا به آرامی یاد گرفت. همان‌طور که «رالف الیسون» می‌گوید یک شوخی می‌تواند طوق اسارت هم باشد. اما بین مزاحمت، شوخی دستی، غافلگیری جالب و آسیب رساندن تفاوت‌هایی وجود دارد. گاهی اوقات، مثل حالا، مجموعه کاملی از «ما»های متفاوت، از این که نسبت به شخص یا جامعه‌ای که درگیر آن هستیم بهتر باشیم خسته می‌شویم. گاهی اوقات مثل حالا، افراد احساس می‌کنند پس از ناکام ماندن بدگویی‌ها و تلاش‌های واحد منابع انسانی، انتقام و تلافی‌جویی تنها شکل در دسترس و کارآمد عدالت است. اما این انتقام‌جویی واکنشی مطمئناً نمی‌تواند به شکل مناسبی مشکل درجه‌بندی دستمالی در اجتماع، بازیگوشی گهگاهی، خشونت، صمیمیت و البته رابطه جنسی را حل کند. حالا زمان آن فرا رسیده است که به روش‌های اجتماعی مناسبی برای حذف محیط‌های مسموم دست پیدا کنیم و علاوه بر آن هیجان و بله، تحقیر و هر چیز دیگری را هم که رابطه جنسی را میل مستهجنی می‌داند که آن دیگران

دارند کنار بگذاریم.

یک بازی خوب مستلزم اعتماد است، اما چگونه می‌توان اعتمادسازی کرد وقتی هم‌زمان باید به دنیایی که از قلدرهای به‌بازی‌گیرنده و آزارگران حمایت می‌کند، «نه» گفت؟ شاید اعتماد در حال حاضر اولویت اصلی نباشد، اما یک مشکل جدی است. شوخی نمی‌کنم.

یادداشت‌هایی بر داستان یک تجاوز



The Marshall Project

لریسا فَم^۲

برگردان: زرین جوادی

نوشته شده در تاریخ: ۲۰۱۴/۱۲/۱۴

۲۰۱۵/۳/۱۶ اولین انتشار در وبسایت **Hairpin** :

حاشیه‌نویسی شده در ۲۰۱۸/۱/۳، ۲۰۱۸/۱/۲۶، ۲۰۱۸/۱/۳۰

واقعیت این است: چندین ماه قبل، با اینکه می‌خواستیم به چیزی که می‌نویسم باور داشته باشیم، حقیقت تقریباً در همین جملات آغازین متن محو می‌شود. من شب را در آپارتمان مردی گذراندم. موقعیتی نیمه‌افلاطونی بود که رنگ‌وبویی عاشقانه داشت. گویی آن مرد ماه آسمان‌ها را پیشکش کرده بود و

1. Notes on a Rape Story
2. Larissa Pham

من دست رد بر آن زده بودم،
در نوشتن این مطلب، آگاه بودم که نیاز دارم تا جایی که ممکن است تکرار کنم
چقدر بر نه گفتن پافشاری کردم.
او به من گفت بگذار تمام دنیا را به تو بدهم تا تو هرچه را که می توانی از آن
برداری. و من که از انکارهای خود لذت می بردم جواب دادم: چیزی را که برایم
خوشایند باشد برخواهم داشت.
خیلی تنها بودم.
درباره هنر صحبت کردیم.
سال آخر دانشگاه بود و مشغول کار روی پایان نامه ام در رشته نقاشی بودم.
در مورد هنر حرف زدیم و او بعد از دیدن کارهایم تشویقم کرد نقاشی را ادامه
دهم. کارهای من در آن سال ها خیلی اروتیک بودند، و معمولاً بدن خودم محور
آنها بود. این باعث می شد بخشی از وجودم به نمایش گذاشته شود؛ بخشی بسیار
آسیب پذیر و کنجکاو. و او این را دید.
باعث می شد احساس مهم بودن کنم.
حالا که به آن دوران نگاه می کنم به نظرم می رسد چندان هم نقاش خوبی
نبودم، ولی او به من گفت که هستم. ای کاش می توانستم بفهمم نظر واقعی اش
همین بود؟
به مردهایی عادت داشتم که احساساتشان نسبت به من را با آب و تاب بروز
می دادند، چون فکر می کردم چنین مردانی بی آزارند،
می خواستم یاد بگیرم، می خواستم بدانم از چه چیزی خوشم می آید. اما با
شناختن اینکه چه چیز برایم خوشایند است فهمیدم آن اعمال و آن رفتارهایی که
مایه لذت هستند ممکن است در معرض خشونت قرارم دهند.

خودم را در موقعیت‌هایی قرار می‌دادم که می‌توانست عاشقانه فرض شود. نسبت به حد و مرزهایم آگاه بودم، اما گاهی خودم را مثل یک عروسک در اختیار آدم‌ها می‌گذاشتم تا نوازش شوم. کاری که شاید عجیب به نظر می‌رسید اما اطرافیانم آن را مثل ضعفی خاص و دوست‌داشتنی در من می‌پذیرفتند. دوستانم هم می‌دانستند که من طبعی احساساتی دارم، عاشق لمس شدن و تماس بدنی هستم.

معمولاً پیش نمی‌آمد که تنها باشم، همیشه زود گرم می‌گرفتم و راحت بودم. وقتی با پسری یا دختری به خانه می‌رفتم کسی سوال نمی‌کرد بعد از بستن در اتاق چه اتفاقی افتاد، چون این رفتارِ عادی من بود. هیچ‌وقت مساله مهمی نبود. خودم فکر نمی‌کردم که آسان و دست‌یافتنی به نظر می‌رسم اما ظاهراً اینطور دیده می‌شدم. هیچ‌وقت نیاز نمی‌دیدم توضیح بدهم چرا دلم می‌خواهد کسی کنارم باشد تا فقط یکدیگر را درآغوش بگیریم. مطمئن نیستم زبان و کلمات مناسب برای وصف این حالت‌م را داشته باشم.



در آپارتمان آن مرد فقط یک تی‌شرت به تن داشتم و شلوارک پام نبود. احساس امنیت می‌کردم چون به من گفته بود برایش عزیز هستم. وقتی به تخت‌خواب خزیدم سگش به طرفم پارس کرد. به سگ تشر زد: «آروم بگیر بادی»، و کنارم دراز کشید و باز هم صحبت کردیم. خوشم می‌آمد که کسی کنارم باشد. از گرمای بدن آدم‌ها خوشم می‌آمد.

دو سال بعد از انتشار این مطلب شخصی نام سگ را در متن شناخت و نامه‌ای ناشناس به دفتر حفاظت از حقوق دانشجویان در دانشگاهی که از آن فارغ‌التحصیل شده بودم فرستاد. در نامه با اشاره به نام من اظهار کرده بود که این

مرد از افراد دیگری در دانشکده نیز سوءاستفاده کرده است. دفتر حفاظت با من تماس گرفت و پرسید آیا می‌خواهم شکایت‌نامه‌ای در این زمینه تنظیم کنم یا نه. حالا حافظه‌ام برای یادآوری جزئیات و توالی اتفاق‌ها یاری نمی‌کند. نه به خاطر مصرف الکل یا مواد مخدر، بلکه به این دلیل که زیاد سراغ آن رخداد نمی‌روم. کسانی همچون من که ترومایی را تجربه کرده‌اند خاطراتشان درباره حادثه تا مدت‌ها گنگ و مبهم است؛ اینکه چه احساسی داشته‌ایم، یا چرا آنجا بوده‌ایم و آن کارها را کرده‌ایم. گاهی سال‌ها زمان می‌برد که وسعت آسیبی که دیده‌ایم برایمان آشکار شود.

احساس گناه می‌کنم که چرا آنجا بودم، که چرا ماندم، چرا با لباس زیرم به تخت رفتم.

می‌دانم که خودم اجازه دادم گردنم را ببوسد. می‌دانم که مثل علاقه‌ام به لمس شدن از آن لذت می‌بردم. اما می‌دانم که من او را نبوسیدم. با دست راستش لباس زیرم را از پایم درآورد. می‌دانم که دست راستش بود چون من به پهلوی چپم دراز کشیده بودم. چیزی نگفتم ولی خشکم زد. گفت: «آروم، چیزی نیست»، و موهایم را نوازش کرد، سعی می‌کرد یخم را باز کند. چیزی نگفتم.

در دست‌وپنجه نرم کردن با تروما نیاز است ارزش خود را درک کنی، این کمک می‌کند بپذیری که مورد خشونت واقع شده‌ای. این چیزی نیست که همه توانش را داشته باشند، هرچند ای کاش داشتند. این توان گاهی از ما گرفته می‌شود. می‌توانم حس کنم که خودم هم در این متن با این مشکل دست‌به‌گریبان بودم، به خصوص در سطرهایی که در ادامه می‌آیند.

بعد او آلتش را وارد بدنم کرد. ناگهان حسش کردم، و نزدیک پانزده ثانیه طول

کشید تا گفتم: «نه، بس کن!»، و او از تنم بیرون آمد و پایین رفت تا با دهانش به من لذت بدهد و من گریه کردم با اینکه حسش خوشایند بود. نوشتن این لحظات تقریباً غیرممکن است، اما این‌ها دقیقاً لحظاتی هستند که باید می‌نوشتم تا اطمینان پیدا کنم این داستان تجاوز ارزش بازگویی داشت. زبانی که ما برای شرح دادن سکس در اختیار داریم (چه در توصیفات پزشکی و چه در ادبیات پورنوگرافیک)، به طرز وحشتناکی آمیخته به کنایه‌ها و پیچیدگی‌هاست، در حالی که تلاش من این بود که از زبانی تخت و بی‌طرف استفاده کنم.

نمی‌دانم اگر امروز این متن را می‌نوشتم این پاراگراف هنوز به همین شکل درمی‌آمد یا نه، و یا اصلاً آن را می‌نوشتم یا نه. فقط می‌دانم اگر این قسمت از ماجرا را نمی‌گفتم انگار کلاً داستان را تعریف نکرده بودم.

بعد دوباره به من وارد شد و من گفتم: «نمی‌تونم»، و گفت: «هیس، اشکالی نداره»، ولی داشت. گریه می‌کردم و نفس نفس می‌زدم. گفتم: «نه، نه، نه!» او سعی کرد آرام کند و آخر خوابم برد. صبح، من را به خانه‌ام رساند.

حالم بد بود، از درون مرده بودم. سر کلاس رفتم.

سال اول دانشگاه که بودم به من تعرض شد. دوست‌دختر سابق پسری که تازه با او به هم زده بودم در یک مهمانی من را دید (البته آن موقع من او را نمی‌شناختم)، خیلی مست بود و وقتی فهمید دوجنسگرا هستم گفت: «وای! چه سکسی!»، و مرا به سمت دیوار هل داد و شروع به بوسیدنم کرد و دستش را میان پاهایم برد. ۱۸ ساله بودم، تی‌شرت مردانه یقه‌هفت سفیدی تنم بود با شلوارک کوتاه جین و جوراب بلند مشکی.

«چه لباسی تنش بود؟»، می‌دانم اهمیتی ندارد اما چون مخاطبی بیرونی خواننده روایتیم بود ناگهان به نظرم مهم رسید. با اینکه با نارضایتی تقلا کردم کنار بروم به کارش ادامه داد. داد زد: «نه!» و هلش دادم. چند سال بعد در مهمانی دیگری یکی از دوستانش من را شناخت. از من عذرخواهی کرد و گفت: «رفتارش همیشه اونطوری نیست». تعجب کردم که یک نفر دیگر آن لحظه را به یاد دارد، چون ذهن خودم با تلاش بسیار موفق به فراموش کردنش شده بود.

گفتم: «مهم نیست.» آن تعرض را گزارش نکردم. فکر می‌کنم حتی اگر این اتفاق با یک مرد هم افتاده بود باز هم گزارش نمی‌کردم.

من حتی همین تجاوز اخیر که به تازگی توانسته‌ام از آن سخن بگویم را هم گزارش نکردم.

چه می‌توانم بگویم؟

دفتر حفاظت با من تماس گرفت و گفت شخصی به اطلاعاتشان رسانده که این مرد به افراد دیگری جز من هم تعرض کرده است. این نگاه من به ماجرا را تغییر داد. ناگهان فهمیدم که دیگرانی هم مثل من بوده‌اند، که من یکی از چندین نفر هستم. باعث شد مناسبات قدرت در این اتفاق را بفهمم. او استاد دانشگاهمان بود و من هنوز محصل بودم. این یعنی او می‌توانست از موقعیتش برای ادامه این رفتار استفاده کند. یک شکایت‌نامه تنظیم کردم. نه فقط به خاطر خودم، به خاطر تمام کسانی که نه می‌شناختم نه قرار بود بشناسم. برای کسانی که نمی‌خواستیم مثل من آسیب ببینند. سعی کردم این را برای دفتر حفاظت هم روشن کنم.



چند ماه که گذشت درباره آن مرد با یکی از دوستانم حرف زدم. او گفت: «لریسا! به تو تجاوز شده»

با چشمانی خالی به او زل زدم و او دوباره جمله‌اش را تکرار کرد. صورتم را با دست‌هایم پوشاندم و گفتم: «نمی‌خوام بهش فکر کنم.» حالم بد شده بود، احساس می‌کردم در ماجرا همدستم. نمی‌خواستم داستان یک تجاوز را تعریف کنم، اما وقتی شروع به روایت کردم فهمیدم که تجاوز بوده است.

این همان لحظه‌ای است که بسیاری از ما همین حالا در آن قرار داریم. نکته این است که داشتیم در میل به لمس شدن می‌سوختیم، ولی نمی‌خواستیم توسط آن مرد لمس شوم. ولی اینطور نبود که او برایم بی‌ارزش باشد، خوب می‌شناختمش. گاهی پیام‌های تلفنی‌مان تا صفحه‌ها به درازا می‌کشید.

بعد از آن شب و تعرض او، تماسمان قطع شد. درست به خاطر ندارم قبل آن شب بود یا بعدش، تصویر محوی دارم از اینکه در مرکز بهداشت دانشجویمان منتظر نسخه دارویی بودم، در صف ایستاده بودم که او عکسی از آلتش برایم فرستاد. یادم هست که پیغام را باز کردم و شوکه شدم. ترسیده بودم و برایم مضمّن‌کننده بود. نمی‌خواستم همچین چیزی را بینم و این را برایش نوشتم، نوشتیم که ناراحت شده‌ام و نمی‌خواستیم این پیام را بینم. حالم داشت از اینکه او بدون اینکه حتی جسما آنجا حاضر باشد به من تعرض می‌کرد به هم می‌خورد. از اینکه تصویر آلت تحریک‌شده‌اش بدون رضایتم وارد ذهنم شده بود و روانم را به هم ریخته بود. شاید خیلی هم عجیب نباشد که دیدن آن عکس نسبت به رخداد آن شب بیشتر به من احساس تجاوز و تحقیر داد.

بگذریم، بعد از اینکه تماسمان با هم قطع شد من تمام پیام‌هایمان را پاک کردم. اما فکر می‌کنم او آنها را در تلفنش نگه داشته بود، چون مسئول تحقیق

روی شکایتیم در تماسی که برای اعلام حکم با من گرفت گفت که تمام پیغام‌های ما را دیده است. پیام‌هایی که آن مرد به کمیته نشان داده بود تا ثابت کند در این رابطه با من بدرفتاری نشده است. دقیق به خاطر ندارم که چه به من گفتند اما مطمئنم حداقل بخشی از تصویری که به آنها ارائه شده بود حقیقت داشت. در عین حال قسمت مهمی از آن واقعی نبود، یا ناگفته مانده بود. بخشی که برای تحقیقات اداری و سیستم بروکراتیک قابل مشاهده نیست.

ما گاهی ساعت‌ها تلفنی گپ می‌زدیم. شیفته او بودم. علاقه او به من، یا هر اسمی جز علاقه که بتوان روی آن گذاشت، نقطه تعیین‌کننده‌ای در رابطه ما بود. چیزی شبیه اینکه دیوی باوقار و بامحبت به شما توجه کند؛ هم معذب بودم و هم خوشم می‌آمد. می‌خواستم دوست داشته شوم.

اما با این حال چیزی به او بدهکار نبودم. سزاوار اتفاقی که برایم افتاد نیستیم؛ باید دائم این را به خودم یادآوری کنم.

من هیچ‌وقت خودم را به طور خاص دوست‌داشتنی نمی‌دانستم. برای همین وقتی عشق به سراغم می‌آمد دلم می‌خواست پشش بزنم. عادت دارم که فقط تکه‌هایی از چیزی را داشته باشم و بقیه‌اش از دست‌رسم خارج باشد. برای همین وصف این تعرض پیچیده می‌شود. وقتی به نقش خودم در حادثه‌ای که آزارم داد فکر می‌کنم دلم می‌خواهد خودم را سرزنش کنم. نمی‌توانم از این فکر دست بردارم که انگار خودم بودم که باعث آن اتفاق شدم، اما لایقش نبودم، هیچ‌کس لایق چنین چیزی نیست.

اگر آن زمان یا هروقت دیگری از من سوال می‌شد که آیا آن مرد به لحاظ جنسی برایم جذاب است جوابم نه بود. هیچ صفت جسمانی‌ای در او به چشمم نمی‌آمد، هیچ ویژگی‌ای نداشت که دلم بخواهد با او بخوابم.

او گاهی از من می پرسید که آیا خوشم می آید با او بخوابم، آیا برایم جذاب است. من خوشم نمی آمد اما نمی خواستم توجهش را از دست بدهم، می گفتم بله. دروغ می گفتم، به او و به خودم، اما دروغها در پیغامهای تلفنی قابل تشخیص نیستند.

اینجا نکته ای هست که فقط برای خودم معنادار است. اما می نویسمش تا اثبات کنم حد و مرزهایم چقدر معوج شکل گرفته بودند. اگر از او متنفر بودم حالا قربانی قابل قبول تری به حساب می آمدم.

هنوز هم از او متنفر نیستم. دلم می خواهد از روی زمین محو شود اما از او متنفر نیستم. از اینکه فکر کرد کارش اشکالی ندارد متنفرم، از اینکه عدم توازن قدرت میانمان را نفهمید متنفرم، از اینکه این رفتار وحشتناک را با زنان دیگری هم کرده متنفرم. اما برایش متأسف هم هستم، چون مطمئن نیستم کسی هرگز به او آموخته باشد که رفتار درست در چنان موقعیتی چیست. فکر نمی کنم آن شخص باید من می بودم، ولی کسی باید یادش می داد.

اگر او را اینقدر از نزدیک نمی شناختم قربانی مقبول تری بودم. فکر می کنم خودم این بلا را سر خودم آوردم، حقم است.

تصویر اینکه چه کارهای دیگری می توانستم در آن موقعیت بکنم یا چه اتفاق دیگری ممکن بود بیفتد دائم در سرم رژه می رود. تمام احتمالات را موشکافی می کنم، پایان ناپذیرند؛ مثل وقتی که انعکاسمان در دو آینه مقابل هم تا بی نهایت ادامه پیدا می کند.

تقصیر من بود؟

آیا خودم آن موقعیت را درست کردم؟ آیا مسئولیتش با من است؟

اگر کسی را که آن کار را کرده بشناسم باز هم تجاوز است؟

اگر نه نگفتم، اما بله هم نگفتم و بعد گریه کردم باز هم تجاوز است؟ می‌خواهم بگویم که گریه کردم تا شما بدانید که نمی‌خواستم. می‌خواهم بگویم عذاب کشیدم تا داستانم قابل قبول باشد. روایت تجاوز تنها با نقل درد و رنج زن قربانی معنا پیدا می‌کند.

چون گویی درد و رنج یک زن اساسی‌ترین عنصر وجودی یک روایت تجاوز است.

باید عذاب کشیده باشم. باید نوعی از تروما را از سر گذرانده باشم. باید به شکلی آسیب‌دیده باشم. من از یک تجاوز جان به در برده‌ام. هرچند چندان هم قربانی متعارف و مقبولی نیستم، من شب را همانجا ماندم، اجازه دادم صبح من را برساند.

شنیدن داستان‌ها و تجربه‌های زنان دیگر بسیار آسوده‌ام کرد، یک آسودگی دیر هنگام اما خوشایند. دانستن جزئیات پیچیده و متزلزل هر رخداد باعث شد بفهمم هیچ‌کدام از ما آن قربانی کلیشه‌ای و تعریف‌شده نیستیم. خیلی‌هایمان داستان‌هایی گیج‌کننده داریم. اگر همه مجبور شوند بین همدست تجاوز بودن یا قربانی تمام‌عیار بودن یکی را انتخاب کنند همه چیز غیرواقعی خواهد شد. من تنها زمانی می‌توانم به خودم بگویم تو مقصر نبودی که با شنیدن قصه دیگری همین جمله را به او گفته باشم.

من همدست بودم، در شکستن تکه‌های ترک خورده وجودم.



اما این شکل رفتار خیلی وقت قبل در من شروع شده بود. این افسانه، قصه، شیوه کنار آمدن یا هر نامی که بر آن بگذارید. خیلی قبل‌تر از دیدن این مرد، سگش، یا ماندن در آپارتمانش.

من خیلی دیر و یکباره وارد زندگی جدی شدم. ناگهان دیدم که ظاهرم برای آدم‌ها جذاب است، چه جالب! مردم با من خوب بودند و حرف‌هایم برایشان شنیدنی بود. مست قدرت بودم.

اما آیا چیزی که آدمی را به انقیاد درآورد قدرت به حساب می‌آید؟

پس شروع کردم و با همه خوابیدم، چون آسان بود. خوب و بد را تشخیص نمی‌دادم. بی‌پروایی، جذابیت و بی‌قیدی را دستاورد خودم می‌دانستم. فکر می‌کردم طبیعی است که دائم آسیب ببینم.

این را قبلاً نوشته‌ام، و به یاد دارم که کجا نوشتمش. این همه شکل از زیستن وجود داشت و هیچ‌کدام برای من نبود. چون فکر می‌کردم هیچ‌وقت لایق عشق نخواهم شد. اما حالا می‌خواهم در حاشیه این را بگویم که این درست نیست. شاید در زمانی به نظر واقعی می‌رسید اما نبود. داشتن عشق، شادی و لذت امکان‌پذیر است.

مهم است این را متوجه شوید که این توضیحات در ذهن من به هم مربوط‌اند. اینکه من فکر می‌کردم خوشی را به دست آورده‌ام. شادی چیزی نیست که شما باید لایقش شوید تا به دستش بیاورید، رنج هم همینطور. من لایق درد نبودم، شما هم نیستید. خودم هم مقصوم.

(این مساله مربوط به نژاد نیست. من هیچ‌وقت یک انسان کامل فرض نشدم. ربطی به نژاد ندارد. ربطی به نژاد ندارد. نمی‌توانم در این مورد حرف بزنم.)

اینجا نقطه‌ای است که متن شروع به فروپاشی می‌کند. چرا که من در تلاشم از چیزهایی حرف بزنم که کلمات مناسب برای آن را در اختیار ندارم. این مشکل مربوط به بی‌ارزش دانستن نظام‌مند خود به عنوان یک غیرسفیدپوست در آمریکاست. این چیزی است که کم‌کم مثل یک مرض در تمام جان شما پخش

می‌شود، و باور می‌کنید حقیقت زندگیتان همیشه همین بوده است. همیشه با خواندن روایت‌های تجاوز در مقاله‌های شخصی یا اخبار از اینکه بسیاری از زنان متجاوزشان را از قبل می‌شناختند حیرت‌زده می‌شدم. از اینکه چطور توانسته‌اند به زندگیشان ادامه دهند، چیزی نگویند و به مهمانی بروند و دیگران را در خانه و فضای خصوصیشان راه دهند.

اما خودم هم چیزی نگفتم. من هم گذاشتم طرف تا خانه برساندم. حالا که این بخش از داستانم را فاش کرده‌ام قربانی همدلی برانگیزتری شده‌ام، یا فقط ثابت کردم دنیا زنان بی‌پروا را سر جایشان می‌نشاند؟

تا مدت‌ها چنین چارچوب‌هایی در محضر قانون و دادگاه مهم‌ترین نقش را داشتند. اما حالا اشکال دیگری از نگاه به مسائل مطرح شده‌اند که حیاتی‌تر هستند. خوشحالم که آن چارچوب‌های خشک در هم شکسته‌اند؛ اینکه رنج چه کسی بااهمیت‌تر است، یا درد چه کسی معتبرتر است. اما هنوز راه بسیاری پیش رو است.

چند ماه از شبی که به من تجاوز شد می‌گذرد. هنوز این کلمه را با کم‌رویی استفاده می‌کنم. حالا که این‌ها را می‌نویسم از هر زمانی در زندگی کوتاه و بی‌قرارم عاشق‌تر هستم.

فکر می‌کنم ارزش اشاره کردن داشته باشد که حالا که این حاشیه‌نویسی‌ها را می‌کنم هم عاشق هستم. مهم است بگویم که قلمروی عشقی که فکر می‌کردم تماما دور از دسترسم است اکنون تبدیل به جایی شده که می‌توانم بارها در آن پا بگذارم. محدوده‌ای که خودم را برای بودن در آن بی‌ارزش می‌دانستم حالا نقطه‌ای امن و در دسترس است.

من ترسو، نیازمند، مضطرب و وابسته بوده‌ام. وحشتناک بوده‌ام. چرا که

نمی‌دانستم عشق چیست و چگونه ظاهر می‌شود. مقصودم از این جملات این بوده که ما نمی‌دانیم چطور از امیالمان حرف بزنیم و این نشان می‌دهد مفهوم رضایت که در بستر نظری، سیاسی و عملی اینقدر ایده فوق‌العاده‌ای به نظر می‌رسد چقدر در ورطه عمل شکننده و گیج‌کننده است. نمی‌توان درباره امیال صریح نبود اما از رضایت حرف زد و برای رسیدن به این صراحت باید شرم و احساس گناه را کنار گذاشت. همینطور این احساس خواری و پستی را که تمام جملات این متن را دربر گرفته است. اطرافش می‌گشتم، مشاهده‌اش می‌کردم و از خودم می‌پرسیدم آیا عشق هیچ وقت نصیب من هم خواهد شد؟



وقتی به یکی از دوست‌پسرهای سابقم گفتم که به من تجاوز شده است گفتم: «پس برای همین که اینقدر از کارهای عجیب و غریب خوشت می‌آید!» از او پرسیدم منظورش چیست. گفت تمام دختران بی‌پروا در سکسی که می‌شناسد به نوعی آسیب‌دیده و زخمی هستند. از او پرسیدم آیا فکر نمی‌کند همه دخترها به نوعی آسیب‌دیده‌اند؟ جوابی نداشت.

من از رفتارهای خاصی در سکس خوشم می‌آمد. کمی درد برایم لذت‌آور بود. وقتی شریک جنسی‌ام موهایم را می‌کشید یا گلویم را می‌فشرد تحریک می‌شدم. فکر نمی‌کنم این ارتباطی با آسیب‌دیدگی و پریشان‌حالی داشته باشد. یا شاید هم دارد. شاید مربوط به تبادلی قدرت است. اینکه کنترل دست چه کسی است.

تقریباً مطمئنم این بخش را در متنم آورده بودم تا بگویم باید فهم خود از قدرت را پیچیده‌تر کنیم. هرچند حالا که آن را بازخوانی می‌کنم اطمینان ندارم منظورم را به درستی بیان کرده باشم. فکر می‌کنم مهم است که روشن‌تر به این

موضوع اشاره کنم. تفاوت زیادی بین تبادل قدرت رضایتمندانه در سکس (مثل روابط بی‌دی‌اس‌ام)، و اعمال قدرت بدون رضایت یکی از طرفین وجود دارد. درست است که قدرت عرصه‌ای اروتیک است، اما این به معنای اعمال خشونت در رابطه نیست.

قبلا با پسری بسیار درشت‌هیکل در رابطه بودم، ارتشی سابق با قدی حدود یک‌متر و ۹۰. موهای بور مجعدی داشت؛ پسر آمریکایی تمام‌عیار. خوشش می‌آمد که در سکس دست‌وپایش را ببندم، برای من هم خیلی هیجان‌انگیز بود، روبان قرمزم روی پوستش زیبا بود. اما در واقع دلم می‌خواست برعکس باشد، تمام زندگی‌ام برای قدرت و استقلال تلاش کرده بودم، نمی‌خواستم در تخت‌خواب هم کنترل دست من باشد.

کسی که مهم‌ترین عشق زندگی‌ام است یک بار به دست‌هایم دست‌بند زد. مست و خوشحال بودیم. روی زانوهایم بودم در حالی که دستانم از پشت بسته بود. دستانش میان موهایم بود، سرم با دستش حرکت می‌کرد و هدایت می‌شدم. آن شب در حساس‌ترین مرزهای وجودم احساس امنیت کردم.

این‌ها را تعریف می‌کنم که بگویم امیال جنسی غیرمتعارف به معنی آشفتگی روانی انسان‌ها نیستند.

یا شاید هم هستند.

شاید هم می‌توانند توامان در ما وجود داشته باشند.

می‌خواهم بگویم این امیال بد نیستند. تلاش می‌کنم به من نگویند آسیب‌دیده. می‌خواهم بگویم همه ما مجموعه‌ای از آسیب‌ها را در خود حمل می‌کنیم که می‌توانند با امیالمان هم‌زیستی کنند؛ تجربه تجاوز، عشق و رابطه جنسی خشن.



مردی را که به من تجاوز کرد دیدم، جایی که برایم قابل پیش‌بینی بود. در نوامبر ۲۰۱۷ دفتر حفاظت از حقوق دانشجویان رسیدگی به شکایت من را به اتمام رساند. بخش تحقیقات درباره موارد ناهنجاری جنسی این امکان را برای دانشگاه‌ها فراهم می‌کرد که در مواجهه با نمونه‌هایی از سوءرفتار جنسی، روش‌هایی مستقل از سیستم قضایی را پی بگیرند.

در ظاهر این راهکار خوبی است، این بخش در تلاش است موارد سوءرفتار به سرعت جرم‌انگاری نشوند، حداقل برای طبقه جوان و ممتاز دانشجو. اما باز هم ایرادهایی در این شکل از برخورد هست؛ این بررسی‌های خشک و اداری همچنان مبتنی بر اصول مردسالارانه و بالقوه نژادپرستانه بنا شده‌اند، روی همان پایه‌هایی که ما را به اینجا رسانده‌اند. هر نظام رفتاری جدید با افرادی که مجریان آن هستند خوب یا بد معنا می‌شود، و اغلب نظام‌های بروکراتیک ما به شدت ناکارآمد هستند.

به هر حال، من به دنبال عدالت بودم و این عدالتی بود که نصیبم شد: مسئول تحقیق روی شکایت‌م تماس گرفت و گفت که هیئت بررسی به این نتیجه رسیده که تعرضی صورت گرفته است. با خودم گفتم: پس واقعا تعرض بوده! اما این چه عدالتی است که او پیش از این دانشگاه را ترک کرده و به شهری دیگر و دانشکده‌ای دیگر رفته است؟ از کجا معلوم که این رفتار را ادامه نخواهد داد؟ از کجا معلوم از این ماجرا درس گرفته باشد؟

دلم می‌خواست به خاطر کارش مجازات می‌شد، اما نشد. و کم‌کم این را می‌فهمم که تنبیه و مجازات چندان هم راه مناسبی برای درس گرفتن نیست. این بخش را برای محافظت از حریم خصوصی او مبهم می‌نویسم، با اینکه خودم هم نمی‌دانم چرا می‌خواهم از او محافظت کنم. شاید چون فکر می‌کنم او

نمی‌داند کاری که کرده تجاوز بوده است. دوباره احساس همدست بودن دارم. او را نگاه کردم و دلم آشوب شد و چند لحظه بعد از هر حسی خالی شدم. من که برای دیدن او آنجا نبودم. او مثل یک شیء، یک چیز بی‌اهمیت در زندگی‌ام بود. مثل خود تجاوز که فقط بخشی از زندگی من بود؛ یکی از ده‌ها تعرض. وقتی می‌دانیم آسیب‌ها و تعرض‌ها تمامی ندارند که دیگر از آن‌ها لیست تهیه نمی‌کنیم!

در یک کافه بود که به او برخوردم. با صدایی لرزان گفتم: «سلام!» هیچ چیز نگفت. طوری به من نگاه کرد که انگار روح دیده. شاید با دیدنم فهمید که آن شب بخشی از وجود من را کشته است. حدس می‌زنم می‌داند کارش اشتباه بوده، اما نمی‌دانم میزانش را هم می‌فهمد یا نه.

آیا این منصفانه است که بخواهم برای کارش حساب پس دهد؟ یا همانطور که من کلنجار رفتم و عذاب کشیدم درگیر باشد؟ آیا انصاف است که دلم عذرخواهی و پشیمانی‌اش را می‌خواهد چون فکر می‌کنم مردها هیچ‌وقت مسئولیت کارشان را نمی‌پذیرند؟ آیا اشتباه است که با وجود اینکه می‌دانم او هم مثل من یک انسان است آرزو دارم اینقدر این لکه ننگ را با خودش حمل کند تا بفهمد کارش غلط بوده؟

به آن شب که فکر می‌کنم از خودم دور می‌شوم. باز هم احساس می‌کنم لایق عشق نیستم، فکر می‌کنم همین فکر بود که من را در آن وضع قرار داد، چون به دخترهای دوست‌داشتنی که تجاوز نمی‌شود. (البته که می‌شود) از خودم می‌پرسم آیا این سزای خارج از قاعده رفتار کردن است؟

مردم می‌گویند که این روزها دیگر قانون و حد و مرزی وجود ندارد، اما هست، تنها شکل آن تغییر کرده است. حالا ما نوع جدیدی از سیاست محترم محسوب

شدن، آسیب رساندن بدون عواقب و کنترل بر کنش‌ها و واکنش‌ها داریم. گونه جدیدی از فاعل‌ها و عملکردهایشان.

نمی‌دانم کی از این فکر که خودم مقصر بودم دست برخواهم داشت. یک سال است به آسیب و صدمه‌ای که دیده‌ام فکر می‌کنم. به اینکه چطور یک نفر می‌تواند وارد زندگی شما شود، آزارتان دهد، برود و به زندگی‌اش ادامه دهد. فکر می‌کنم التیام یافتنم تا کی طول خواهد کشید، چقدر زمان می‌برد تا دوباره احساس خوشی، لیاقت، ارزش یا شادی کنم.

اینجا متن مجدداً متناقض و فروپاشیده می‌شود. حتی حالا هم نمی‌دانم چطور کاملش کنم. این را می‌دانم که این همه ارزش‌گذاری خود، این میزان ارزیابی امیال چه نقش کلیدی‌ای دارند. می‌دانم که پشت این توضیحات سال‌ها و سال‌ها پیام منفی خوابیده است. تجربه طولانی نژادپرستی فراگیر و نظام‌مند، زیستن یک ترومای عاطفی. تمام چیزهایی که ذهن ما را اینگونه ساخته‌اند باید از نو آموخته شوند.

اما همچنان به کارهایی که ممکن است آسیب‌زا باشند ادامه خواهیم داد. زندگی‌ام را با مجموعه‌ای از تناقض‌ها پیش خواهیم برد. درستش همین است، وگرنه هرچه گفتم بی‌فایده می‌شود.

اگر واقعا به این جمله‌ها باور داشتیم نیازی نبود کلمه‌ای از این متن را بنویسیم. فقط نوشتمشان تا بتوانم آنچه برایم رخ داد را پشت سر بگذارم و به زندگی‌ام ادامه دهم.

نیاز داشتیم این را بنویسیم.

نوشتن برایم راهی بود که از طریق آن از آنچه اتفاق افتاده بود و عمیق‌ترین لایه‌های وجودم را آزرده بود عبور کنم. مسیری بود که باعث شد با فقر باورنکردنی

زبان در وصف خشونت جنسی مواجه شوم.

ابهامات بی‌شماری در این متن هست، درگیری‌هایی که حتی در این حاشیه‌نویسی‌ها نیز از آنها رها نشده‌ام. حتما ساده‌تر می‌بود اگر سیاست به خرج می‌دادم و با قاطعیت می‌گفتم ابتدا تقصیر من نبوده است. می‌توانستم همینقدر صریح و تخت برخورد کنم، و کسانی را که چنین انتخابی کرده‌اند سرزنش نمی‌کنم. ولی در اعماق قلبم می‌دانم که در آن صورت دروغ گفته بودم، و از نوشتن آن دروغ احساس شرم می‌کردم. همه حرفم این است که من، یا حتی همه مایی که چنین اتفاقی را از سر گذرانده‌ام، و ممکن است باز هم بگذرانیم، می‌توانیم از آن یک درس بگیریم؛ با تردیدها و ابهام‌هایمان روبرو شویم تا بتوانیم خوانشمان از یکدیگر و خودمان را تغییر دهیم. تا قانون‌های نوشته شده درباره عشق و خشونت را از نو بنویسیم.

نیاز داشتم با نوشتن راهم را پیدا کنم. مسئولیت را از دوشم بردارم و احساس گناه را کنار بگذارم. باید می‌فهمیدم که ماجرا چطور شروع شد، هر تکه پازل کجا نشست و چطور از درد رها شدم. این حادثه بزرگ‌تر از من بود. سررشته‌اش به جایی می‌رسید که برای وصف آن کلمات کافی نیستند. تلاش می‌کنم معذرت‌خواهی نکنم. می‌دانم که با عذرخواهی دست خود را رو کرده‌ام. مهم است که شما هم بدانید.

می‌خواستم کاملاً رو باری کنم. می‌خواستم ببینید که در این داستان از کجا به کجا رسیدم و چطور در هر قدم تصمیم‌هایی گرفتم. حتی حالا هم دارم همین کار را می‌کنم. می‌خواهم بدانید که در این داستان برای خودم عاملیت قائلم. با وجود اینکه باور دارم مورد خشونت واقع شده‌ام تلاش می‌کنم در روایتیم از دوگانه آزارگر/قربانی فاصله بگیرم. می‌خواهم جهانی را تصور کنم که در آن

کنش‌هایمان با هم برابرند، یکدیگر را تمام و کمال می‌فهمیم. می‌خواهم بفهمیم
شناختن امیالمان تا چه اندازه مهم است، با تمام وجودمان بفهمیم.

«دختران بد»؛ همواره در مظان اتهام^۱



Bully Bloggers

جین وارد^۲

برگردان: غنچه قوامی

این متن نخستین بار ۲۱ دسامبر ۲۰۱۷ در «BullyBloggers» منتشر شده است. تمامی این مردان پست فطرت، مردانی که به زنان، دختران و پسران دست‌درازی می‌کنند و آنها را مورد تهدید و تهاجم جنسی قرار می‌دهند بالاخره کارشان تمام است. آنطور که تحلیلگران می‌گویند در حال پایکوبی هستیم. می‌گویند خشمگین هستیم. هر کسی درباره آنچه که بر ما، «بازماندگان» فرهنگ تجاوز گذشته، حرفی برای گفتن دارد.

احتاط و دارای استراتژی به نظر می‌رسیم. در گوش یکدیگر نجوا می‌کنیم:

1. Bad Girls: On Being the Accused
2. Jane Ward

«فضا را گل آلود نکنیم. فعلا وقت سخن گفتن از موارد اتهامات ساختگی نیست.» از ترس به یکدیگر هشدار می‌دهیم: «خواهش می‌کنم حواست را از این سرچشمه حقانیت فمینیستی، از این شهادت‌نامه توقف‌ناپذیر خشونت و بقا، به ابهامات و پیچیدگی‌های مسئله منحرف نکن. الان نه، همه چیز را قمار کرده‌ایم، بالاخره دارد جواب می‌دهد.»

در حلقه‌های مورد اعتماد خود این پیچیدگی‌ها را تصدیق می‌کنیم اما تمایل نداریم مباحث از محافل فمینیستی به دقت محافظت‌شده‌مان به بیرون درز کند. اما این نقاط بغرنج نه نظری هستند و نه خصوصی. و نه به واسطه نمونه‌های آشکار تاریخی به ثبت رسیده‌اند. نمونه‌هایی چون دروغ‌های «کارولین برایانت» درباره «امت تیل» یا وحشت عمومی دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ از آزار جنسی کودکان در آیین شیطانی، یا لژیون‌های مشهور به «سن آنتونیو شماره ۴» که به اشتباه در اواسط دهه ۱۹۹۰ متهم به آزار جنسی شدند.

منظور از پیچیدگی، واقعیت سیاست به ظاهر فمینیستی تسامح صفر است که با نژادپرستی، جنسیت‌زدگی و دگرجنس‌گراهنجاری درهم آمیخته است و نشانی از مداخله فمینیستی حقیقی ندارد. موضوعی حیاتی برای بسیاری از ما که مطلقاً نمی‌توان آن را تفکیک و به زمانی «مناسب» موکول کرد.

برای من و پارتنرم مانند دیگر افراد کوئیر، پیچیدگی‌ها نه پانوشتی حاشیه‌ای، بلکه خود متن است. سه هفته پیش، دقیقاً زمانی که کارزار **metoo** توجه جهانی به دست آورده بود، پارتنر من که یک معلم تراجنسیتی در مدرسه‌ای دولتی در جنوب کالیفرنیا است، از طرف مدیر مدرسه، توبیخ‌نامه رسمی دریافت کرد. گویا یکی از دانش‌آموزان دختر در وقت استراحت نهار، برای یکی از شاگردان پارتنر من، به طور منظم سکس دهانی انجام می‌داده است. مدیر از یکی از دانش‌آموزان

ماجرارا می‌شنود، گوشی‌های موبایل دختر و پسر را مصادره و مستندات مورد نظر را پیدا می‌کند. دختر در پیامی به پسر گفته بود که بابت سکس‌های دهانی‌ای که قرار است برای او انجام بدهد بسیار هیجان‌زده است. به دنبال مقصریابی برای این ماجرا، مدیر مدرسه توضیح داد که در نظر داشته پارتنر من را موقتا تعلیق کند اما در نهایت به یک تویین‌نامه مکتوب بسنده می‌کند. در متن تویین، پرونده استخدام پارتنر ضمیمه و نوشته شده که به واسطه عدم نظارت بر دانش‌آموزان، موجبات اعمال مستهجن را فراهم کرده است. مدیر اقرار کرده که این تویین صوری و به نوعی لاپوشانی در مقابل احتمال شکایت خانواده دو دانش‌آموز از مدرسه است. به پسر گزینه تعلیق تا آخر ترم و یا ترک مدرسه و ادامه تحصیل در مدرسه‌ای دیگر داده شد. او تعلیق را انتخاب کرد. دختر نیز به مدت یک هفته البته در نقش «قربانی» تعلیق شد. پارتنر من هم موظف شد نامه‌ای بنویسد و توضیح بدهد که چرا «نتوانسته محیط آموزشی امنی برای دانش‌آموزان ایجاد کند.»

تمام جزئیات این داستان برآمده از هراس‌زدگی جنسی است. سکس مبتنی بر رضایت در قالب سوءاستفاده جنسی صورت‌بندی می‌شود، تمایل جنسی دختر نادیده گرفته می‌شود، پذیرش جنسی پسر خشونت تلقی می‌شود، نوجوانان توامان عاری از میل جنسی و موجوداتی مستهجن‌بازنمایی می‌شوند، سکس و امنیت در مقابل یکدیگر قرار داده می‌شوند، مدرسه مکانی عاری از روابط جنسی تصور می‌شود و در نهایت یک معلم کوئیر بابت هر چه که رخ داده است مقصر انگاشته می‌شود. و کل این ماجرا برآمده از ملاحظه‌گری‌های ابزاری در راستای نمایش مسئولیت‌پذیری بوده است. مسئولان مدرسه در حالی که در مکالمات رسمی بر «امنیت» و ممنوعیت «اعمال مستهجن» تاکید می‌کردند، در مباحث رودررو و غیررسمی‌تر علنا به پارتنر من گفته بودند که شخصا باور ندارند که او کوتاهی

کرده یا رفتار نامناسبی انجام داده است ولی آنها صرفاً موظف هستند بر طبق مقررات عمل کنند.

در حالی که هم‌زمان انکار رسمی سوءرفتارهای جنسی توسط میرامکس، ان‌بی‌سی و نتفلیکس و ... را دنبال می‌کردم، تجربه پارترنم برایم تصدیق کرد که با توسل به فرهنگ مسئولیت‌محور^۱ نمی‌توان به فرهنگ تجاوز پاسخ داد. فرهنگ تجاوز و استفاده از سکس به مثابه ابزار قدرت و به طور عام ابزار انضباط‌بخشی، با اطاعت و پیروی از سیاست‌گذاری‌های سازمانی منهدم نمی‌شود. سیاست‌هایی که سعی دارند رفتارهای غیرقابل پیش‌بینی افراد را مدیریت کنند، فضاهایی عاری از مناسبات جنسی به وجود آورند و سازمان را در مقابل ضرر و زیان مالی و اقامه دعوی حقوقی محافظت کنند. آنچه فرهنگ مسئولیت‌محور به دست می‌دهد شبیه به تنبیه بدنی فرزند توسط والدین است. این فرهنگ به مردم آموزش می‌دهد که از هراس مجازات، از رفتارهایی مشخص بپرهیزند و میان آنچه باور دارند (مدیر مدرسه باور داشت که پارترن من مقصر نبوده است) و آنچه به طور رسمی باید اعلام کنند و انجام دهند (توبیخ یک معلم برای اینکه در مقابل «سوءرفتار جنسی»، سفت‌وسخت و تابع مقررات تلقی شوند) شکافی آشتی‌ناپذیر ایجاد کنند.

زنان کوئیر در دوران وحشت عمومی معطوف به تعرضات جنسی، همواره نقش بز طلیعه^۲ را داشته‌اند. زنان هم‌جنس‌گرایی که در ارتباط با کودکان هستند همواره در مظان اتهام جنسی بوده‌اند و هراس قربانی شدن را بر دوش می‌کشند. چهار

1. Liability culture

۲. بز طلیعه حیوانی اساطیری است که بار گناهان دیگران بر او تحمیل و طرد می‌شود. حیوانی است که بار گناهان دیگران بر او تحمیل شده و رانده می‌شود. این مفهوم اولین بار در سفر لایوان عهد عتیق آمده است.

دهه قبل، «آنیتا برایانت» در قالب کارزار «کودکان را نجات دهید»، تمهیدات ضدتبعیضی را که برای حمایت از اشتغال همجنس‌گرایان وضع شده بود در چندین ایالت ملغی کرد تا از اسنخدام زنان و مردان همجنس‌گرا (و حتی در مواردی که کسانی که ضدهمجنس‌گرایی نبودند) به عنوان معلم در مدارس دولتی ممانعت کند.

تنها ۲۰ سال قبل در اواخر دهه ۱۹۹۰، چهار زن همجنس‌گرای لاتین به اشتباه متهم به تجاوز گروهی به یک دختر بچه شدند و پس از گذراندن ۱۵ سال حبس، تبرئه شدند. محاکمه‌کنندگان، کوئیر بودن این زنان را به عنوان انگیزه ارتکاب جرم در نظر گرفته بودند. این پرونده در زمان وحشت عمومی ناشی از آزار جنسی کودکان در آیین شیطنانی^۲، تشکیل شد و فضای رعب‌انگیز آن دوران نیز در تقویت اتهامات ناروا موثر بود.

در سال ۲۰۰۱ کم‌دین کوئیر «پائولا پاندستون» که مادرخوانده چند کودک هم بود، به برقراری تماس‌هایی با ماهیت جنسی با یکی از کودکان متهم شد و حضانت فرزندانش را از دست داد. پاندستون به طور مستمر لمس جنسی کودکان خود را انکار می‌کرد، اگرچه تصدیق کرد که اعتیادش به الکل وظایف مادری‌اش را تحت‌الشعاع قرار داده است. اتهامات جنسی علیه او در نهایت منع تعقیب خورد. بسیاری از افراد کوئیر از جمله زنان، آگاه هستند که زندگی کوئیر به معنای دائماً در مظان اتهام بودن از سوی دیگران است. اتهام معذب کردن دیگران و حتی نقض کردن حقوق آنها به واسطه افراط جنسی، نامشروع بودن، غیرقابل پیش‌بینی بودن و جسارت‌مان. به همین دلیل است که برخی از ما نمی‌توانیم بلافاصله اتهامات مطرح شده را بپذیریم و «تمامی زنان مدعی» را باور کنیم.

1. Save the children
2. satanic sex abuse panic

چون ما خود در جایگاه متهم قرار گرفته‌ایم، بهتان خورده‌ایم، با فردی که ناروا متهم شده، روابط عاطفی داشته‌ایم، چرا که دیده‌ایم موسسات و سازمان‌ها چگونه متهم‌سازی و افراد را برای محافظت از منافع خود قربانی می‌کنند. ما شاهد بوده‌ایم که چگونه ملاحظات و تبلیغات مسئولیت‌محور در قالب فمینیسم بازنمایی شده‌اند. (مانند تدوین سیاست‌های سخت‌گیرانه در راستای مقابله با آزار جنسی در دانشگاه بدون آنکه حتی با یک دانشجوی فمینیست یا یک عضو دانشکده مشورت شود.)

ما نظاره‌گر افراد و نهادهایی بوده‌ایم که تمایل ندارند بپذیرند سکس بخشی بنیادین از زندگی جمعی است (چرا که بشر جزئی از زندگی سازمانی است) و در تلاشند از طریق آموزش دادن، گزارش کردن، انضباط بخشی و شکایت کردن با امیال جنسی‌ای که معذبشان می‌کند مواجه شوند. (مراجعه کنید به متن سکس در دانشگاه، امنیت دانشگاه) ت به جای مواجهه با دختری نوجوان که بابت سکس دهانی هیجان زده است، به فضای مدرسه برچسب ناامن بودن می‌زنند.

من به شخصه همواره یک معضل جنسی تلقی شده‌ام. من در خانواده‌ای مملو از کلام جنسی بزرگ شده‌ام. پدرم را به یاد می‌آورم که دستانش را دراز می‌کرد و دور خانه به دنبال مادرم می‌دوید و فریاد می‌زد: «پستون، پستون!» مادرم می‌دوید و می‌خندید. برادرم را به یاد می‌آورم زمانی که پا به دوران بلوغ گذاشته بود، از پله‌ها پایین آمد و بافتخار رشد یک مو روی آلتش را به ما اعلام کرد. مادرم که از همه ما درون‌گراتر بود، به همه شوخی‌های جنسی نوجوانانه و مسخره سریال محبوبش «ساوت پارک» از ته دل می‌خندید. و خود من، دغدغه‌های جنسی‌ام را به مدرسه بردم. در مهدکودک یک کلینیک باسن مالی با رضایت متقابل در

دستشویی دخترانه راه انداختم که البته توسط معلم با تنبیه بدنی و هم‌چنین تنبیه جلوی چشم شاگردان مهدکودک مواجه شدم. در دوران دبیرستان به خاطر اینکه با صدای بلند اعلام کردم که پستان‌های دوستم اشلی رشد کرده، توقیف و توبیخ شدم. تا اینکه مادرم را خواستند و با جدیت او را سوال و جواب کردند که آیا من سابقاً مورد آزار جنسی قرار گرفته‌ام یا نه؟ چرا که به جز تجربه آزار جنسی چه چیز می‌تواند علت گستاخی و کلام و زبان جنسی یک دختر را توضیح دهد؟

زمان دبیرستان فهمیده بودم که علی‌رغم تلاش‌ها برای بازنمایی من به عنوان یک قربانی آزار جنسی، بزرگسالان نگران بودند که من منحرف جنسی باشم. شاید همان دختری که باید از دختران دیگر در مقابلش محافظت می‌کردند.

پارتنرم هم که گاه در زمره دختران بد دست‌بندی می‌شد. بهتان می‌خورد و به ارتکاب رفتارهای مستهجن متهم می‌شد. زمانی که به مدرسه ابتدایی می‌رفت، مسئولان مدرسه چند صفحه از یک مجله «پلی‌بوی» را در سطل زباله دستشویی دخترانه پیدا کردند و برای حل‌وفصل ماجرا یک پرس‌وجوی مک‌کارتیستی به راه انداختند. آنها از تمامی دانش‌آموزان خواستند اسم کسی را که حدس می‌زنند مجله متعلق به او باشد، بنویسند. پارتنر من مدتی پیش از آن حادثه، به سه دوستی که به خانه دعوت کرده بود با افتخار کلکسیون پدرش از مجلات پلی‌بوی را نشان داده بود. بنابراین اسم او سه بار نوشته شد و به تبع توسط چندین نفر از مسئولان مدرسه مورد بازجویی قرار گرفت. به طور شگفت‌آوری چند سال بعد که به دنبال برادرش که حالا آنجا درس می‌خواند رفته بود، وقتی متوجه حضورش شدند به او گفتند حق ورود به مدرسه را ندارد چرا که عکس‌های پلی‌بوی هم‌چنان در مدرسه دست‌به‌دست می‌شوند. او هم‌چنان مظنون درجه یک مدرسه بود. چند سال بعد که هم‌جنس‌گرا بودن خود را علنی اعلام کرد، خبر در خانواده پیچید و او

از برقراری ارتباط با اعضای جوان تر فامیل منع شد چرا که از نگاه دیگران تهدید جنسی به حساب می‌آمد.

این داستان مشترک همجنس‌گرایان است. اینکه هر جا سوءرفتار جنسی رخ داده است یا حداقل چنین تصور می‌شود، مظنون درجه یک تو باشی، اینکه به تو بگویند از بچه‌های فامیل دوری کنی، باید در دستشویی و اتاق تعویض لباس و جاهای دیگری که زنان دگرجنس‌گرا تصور می‌کنند عاری از تمایلات همجنس‌خواهانه است و اگر بفهمند وجود دارد وحشت‌زده می‌شوند، فاصله‌ات را حفظ کنی. زنان همجنس‌گرا به خوبی درک می‌کنند معنای متهم بودن چیست. تمامی این تجربه‌ها زمینه‌ساز شکل‌گیری توجه سرکشانه افراد کوئیر نسبت به پیچیدگی‌ها و مخاطرات رویکرد تسامح صفر است، جایی که «عدالت سلب و خشن در جای تجزیه و تحلیل محتاطانه، به رسمیت شناختن تکثر و دادرسی عادلانه قرار می‌گیرد.»^۱

ما بابت اینکه «واینستین» هیولا دیگر نتواند قدرت فاقد نظارتش را علیه حتی یک زن دیگر و زندگی حرفه‌ایش به کار بگیرد پایکوبی می‌کنیم. امیدواریم سرنوشت «دونالد ترامپ»، «راسل سیمونز» و هر کس دیگری که اثبات شود از قدرت خود برای تجاوز، آزار و تعرض جنسی سواستفاده کرده هم چنین رقم بخورد. با این حال در موارد کاملاً متفاوت دیگر، خواستار نظرگاهی عمیق‌تر و اینترسکشنال‌تر هستیم که با آگاهی از پیشینه تاریخی به تجزیه و تحلیل مسئله و ارائه راهکار بپردازد. مواردی شامل رابطه جنسی مبتنی بر رضایت میان دانش‌آموزان یا همکاران، بوسه‌ها و لمس‌های ناخواسته که بلافاصله پس ابراز ناراضی‌تی طرف مقابل متوقف شده‌اند، پیشنهادهای جنسی که نه توسط خود

۱. به نقل از آندریا رمزی، کاندیدای دموکرات کنگره از کانزاس که به دنبال بالا آمدن اتهامات آزار جنسی که برای مدتی طولانی انکار کرده بود، از رقابت کنار گذاشته شد.

افراد، بلکه توسط سازمان‌ها نامناسب و غیرحرفه‌ای تلقی می‌شوند، وجود رابطه و تمایلات جنسی در مکان‌هایی که برخی ترجیح می‌دهند فاقد این تمایلات باشد یا میان افرادی که به گونه‌ای منضبط و مدیریت می‌شوند که باور کنند نباید تمایلاتی نسبت به یکدیگر داشته باشند. (تمایلات میان‌نژادی، تمایلات کوئیر، تمایلات میان‌نسلی و ...)

افراد کوئیر، برای هراس از این چرخش فرهنگی دلایل موجه دارند، چرا که تمامی موقعیت‌های مذکور نیز در نقطه‌نظر تسامح صفر زیر چتر تهاجم و تجاوز جنسی قرار می‌گیرند. چرا که وقتی سراغ «ال فرانکن» می‌آیند، ما به یاد می‌آوریم که سراغ ما هم آمده بودند و می‌دانیم که ممکن است دوباره هم بیایند.

#MeToo بیش از حد پیشروی کرده یا به اندازه کافی پیش نرفته است؟ پاسخ هردوی اینهاست^۱



Guardian

لورا کپینیس^۲

برگردان: نرگس حسن‌لی

این مقاله نخستین بار در تاریخ ۳۰ ژانویه ۲۰۱۸ در گاردین منتشر شده است.

بعد از این که تقریباً دهمین نفر نامه فوق‌العاده ابلهانه ضد MeToo را برایم فرستاد که «کاترین دونوو» و صد زن فرانسوی دیگر (که بعداً به نویسنده‌ی اصلی آن می‌رسیم) امضایش کرده بودند^۳ و گفت که به نظرش عاشق این نامه

1. Has MeToo# Gone Too Far, or Not Far Enough? The Answer is Both

2. Laura Kipnis

3. <https://worldcrunch.com/opinion-analysis/full-translation-of-french-anti-metoo->

می‌شوم چون بالاخره کسی سر عقل آمده، یک پاسخ از پیش آماده در نظر گرفتیم: «اگر مسئله این باشد که آیا جنبش MeToo بیش از حد پیشروی کرده یا به اندازه کافی پیش نرفته، پاسخ به وضوح هردوی این‌ها است. این که خودتان را این طرف یا آن طرف قضیه بنشانید، کج‌فهمی سیاسی است.»

نوآوری بیانیه دونوو در لحاظ کردن حق جدیدی برای مردان است (انگار پیش از این به اندازه کافی حق و حقوق نداشتند)؛ «حق مزاحم شدن» که به زعم امضاکنندگان از آزادی جنسی جدایی‌ناپذیر است. می‌فهمم که چرا آشنایانم تصور کردند شاید چنین چیزی برایم جالب باشد. تازگی‌ها کتابی درباره اتهامات جنسی پرشمار در دانشگاه‌های آمریکایی نوشتم که در آن من هم ادبیات «ساحره‌گیری» را به کار گرفته‌ام.

در کتاب هم تعریف کردم که طی یک کارگاه آموزشی درباره آزار جنسی این پرسش را مطرح کردم: «اما تا وقتی امتحان نکنید، از کجا قرار است بفهمید یک رفتار «نامطلوب» است یا نه؟» من علناً کمپین‌سازی «نائومی ولف»^۱ علیه «هرولد بلوم» را به این خاطر که «دست بی‌استخوان سنگینش را بیشتر از سی سال پیش روی زانوی او گذاشت» مسخره می‌کنم، و در عین حال استعاره دست-روی-زانو در نامه‌ی دونوو در نقش یک غربال عمل می‌کند تا معلوم کند مشکل جریان MeToo در فمینیسم آمریکایی و همتای فرانسوی‌اش Balance-TonPorc (خوک‌تان را افشاء کنید) مشخصاً «نفرت از مردان و سکسوالیته» است.

دلیل من برای ابلهانه خواندن نامه این است که این افراد در برهه‌ای که مستلزم باریک‌بینی و دقت نظر است، مثل پتکی علم کرده‌اند. بیابید تمامی

manifesto-signed-by-catherine-deneuve

1. Naomi Wolf

تمایزها را خرد و خاکشیر کنیم؛ به نام آزادی! رفتار محرک جنسی نسبت به کسی اعمال کنیم، «هرچند با پافشاری»: چرا نکنیم؟ سعی کنیم بوسه‌ای «بدزدیم»: این هم به هم‌چنین. دونوو و بقیه می‌نویسند که هرچند تجاوز «جرم» است و «رسوایی هاروی و اینستین آغازگر هشیاری مشروعی بود»، چنین تاخت‌وتازهای تنانه‌ای برای این که زنی «قربانی» تلقی شود کافی نیست، چون ما چیزی بیش از تن خود هستیم.

فکر کنم می‌فهمم زنانی که این متن عجیب را امضا کرده‌اند و هم‌تایان آمریکایی جدیدشان که نسبت به MeToo مرددند، کسانی مثل «دافنه مرکین»^۱ و نوشته‌اش در «نیویورک تایمز»^۲ و «کلر برلینسکی»^۳ و متنش در «امریکن اینترست»^۴ (که دوستان خوش‌نیت هر دوی این‌ها را بی‌نهایت بار برایم فرستادند و گفتند دوستان‌شان خواه‌م داشت)، از چه بابتی احساس خطر می‌کنند.

آنها بخش «بیش از حد پیشروی کرده» را درست درک کرده‌اند، اما متوجه نیستند چرا بخش «به اندازه کافی پیش نرفته» اهمیت دارد. البته این اعتراض را درک می‌کنم که اتهامات ثابت‌نشده می‌تواند زندگی حرفه‌ای کسی را نابود کند (کتاب خودم در همین زمینه است)، و بله، بسیاری از اتهامات فعلی به مواردی مربوط می‌شود که مردم باید صرفاً از آن‌ها عبور کنند، اما قصد ندارم به این سادگی‌ها از اهمیت سیاسی لحظه MeToo بگذرم.

این ظن هم می‌رود که چیزی بیش از احساس همدلی برای مردان متهم‌شده باعث این واکنش‌های شدید می‌شود. خیلی‌ها نگران‌اند که روح مقرراتی جدید

1. Daphne Merkin

2. <https://www.nytimes.com/201805/01/opinion/golden-globes-metoo.html>

3. Claire Berlinski

4. <https://www.the-american-interest.com/201706/12//the-warlock-hunt/>

به نواحی و رفتارهایی دست بیندازد که می‌توان «از نظر جنسی آستانه‌ای» نامیدشان: لطیفه‌ها، کنایه‌ها، پاپیش گذاشتن‌های جنسی، دست انداختن‌ها و هنر و کتاب‌های مستهجن. مرکین نگران است که نکند دیگر اصلاً کسی نتواند لاس بزند؛ برلینسکی ناراحت است که انواع شخصیتی خلاق مانند «لئون وایزلتیر» و «لویی سی. کی.» را نباید محدود به همان مقررات کاری کرد که مردان عادی رعایت می‌کنند.

به نظر بسیاری از زنان، به‌ویژه آنهایی که گرایش و عقاید دگرجنس‌خواهانه دارند، این ناحیه‌های میانی تجربه زندگی را ارزشمند می‌کند. لاس زدن خواستنی بودن شما را تایید می‌کند. مردانی که دزدانه می‌بوسند احتمال‌های جدیدی را می‌گشایند؛ چیزی نامنتظره و شاید هیجان‌انگیز رخ داده است. مجوزداری جنسی مردان شاید هوس‌انگیز هم باشد.

مسئله کنونی این است که مرزها را کجا باید کشید - و آیا اصلاً باید مرزی کشید - و همه ما این مرزها را جاهای مختلفی تعیین می‌کنیم. رفتارهایی که قبلاً آستانه‌ای محسوب می‌شد، دارد بازتعریف می‌شود؛ همین ما را مضطرب می‌کند. مدتی پیش ناغافل دیدم که دارم در پاسخ به مقاله «میشل دین»^۱ در نیویورک تایمز توییت‌های خشمناکی می‌نویسم، مقاله‌ای با عنوان چه چیزی باعث می‌شود کسی آزارگر محسوب شود؟^۲ که در آن گفته بود - «مرد آزادی‌خواه قدرتمندی» که یک بار رانش را لمس کرد، عوضی بود و نه آزارگر.

احساسم این بود که آنها در بار بودند و نه سر کار، بار هم ناحیه آستانه‌ای تمام‌عیاری به شمار می‌رود. (منصف باشیم، شاید مکان مذکور بار و رستوران بوده

1. Michelle Dean

2. https://www.nytimes.com/2017/19/12//magazine/what-makes-someone-a-predator.html?_r=0

باشد؛ با این وجود هم‌چنان دیروقت بود و نوشیدنی هم به راه. بارها جایی هستند که به آن‌جا می‌رویم تا الکل بنوشیم، از خودداری‌های مان کم کنیم و ببینیم چه پیش می‌آید. این هدف اجتماعی بار است: فراهم کردن چیزی شبیه به اعطای مجوز در دنیایی که زیاده از حد درگیر مقررات است.

هم‌زمان، دست آن مرد داخل ران او بود. این مسلماً گذشتن از مرز است. داخل ران ناحیه آستانه‌ای نیست. دلیلی هست که «دست روی زانو» به کلمه‌ی رمز این مباحث و خود به یک مرز تعیین‌کننده بدل شده: زانو آستانه‌ای است و مثلاً پستان نیست.

ضربه‌ای روی زانو ممکن از نظر جنسی بی‌خطر باشد، اما شاید هم نباشد؟ چند سانتیمتر برویم بالاتر و ورق برمی‌گردد. فاصله کاسه زانو تا کمر را حساب کنید، نصف کنید، از آن خط جلوتر بروید و حالا وارد ناحیه بالای ران شده‌اید؛ گمان می‌کنم که تمامی زنان دقیقاً می‌دانند آن خط روی بدن‌شان کجاست و تخطی از آن یعنی چه.

دستی که جایی بالاتر از خط گذاشته شده آدم را مجبور می‌کند تصمیم بگیرد، به آن نحوی که لاس زدن مجبور نمی‌کند. بدن ما ناحیه‌بندی می‌شود: مناطق عمومی و مناطق خصوصی مشخص می‌شوند؛ اعضای که می‌توانید بدون کسب اجازه لمس کنید، مثل دستم، و جاهایی که اگر بدون اجازه من به آن‌ها دست‌درازی کنید از حد خود تخطی کرده‌اید.

من همه چیز را راجع به نقاط خاکستری می‌دانم؛ انگیزه هوار کردن مجازات بر سر تخطی‌کنندگان تنانه را هم درک می‌کنم، هرچند تجربه‌های MeToo خودم عمدتاً قابل چشم‌پوشی بوده‌اند. در حقیقت یکی از به‌یادماندنی‌ترین آن‌ها - که از قضا در خاک بریتانیا رخ داد- عملاً تا حدی خوب از آب درآمد.

خطا کار عضو آینده پارلمان و معاون آینده وزارت امور خارجه و دوست دوستم بود. جمعی بودیم که به سمت رستورانی می‌رفتیم و این مرد که بعدها جایگاه سیاسی ممتازی پیدا کرد و پشت من راه می‌رفت و من تازه ده دقیقه قبلش شناخته بودمش، دستش را دراز کرد و به باسن من سقلمه زد.

منظورم از سقلمه زدن این نیست که روی باسن مرا لمس کرد، بلکه لای باسنم را از روی دامن نازکی که به تن داشتم لمس کرد. برگشتم و به او خیره شدم؛ جوان، جت لگ و گیج بودم. آیا این کار در بریتانیا مرسوم بود؟ از کاری که کرد احساس تحقیر کردم. برگشتم و مصمم به راه رفتن ادامه دادم و او دوباره تکرارش کرد.

وقتی می‌گویم خوب از آب درآمد منظورم این است که بعدتر به زندان افتاد. ظاهراً به دلیل تخلف مالی، اما من دوست دارم خیال کنم عدالتی کائناتی برای جنایتش علیه شخص من در کار بود. هر قدر هم اتفاق ناچیزی بود، هر قدر هم من بدون تحمل آسیب روحی از سر گذرانده بودمش، با این وجود از به زندان افتادنش شادمان شدم، حتی اگر برای مدتی به کوتاهی شش ماه بود.

زیاده‌روی کردن؟ جرم‌انگاری «حق مزاحم شدن»؟ شاید. اما چرا برای وسعت‌بخشی به حقوق مفروضه‌اش که همان موقع هم آشکارا به اندازه کافی زیاد بود، بایستی از بدن من خرج می‌شد؟ این‌جا بحث کسی است که تمایل داشت چیزی را که از هیچ منظری مال او نبود تصاحب کند.

آنچه که بیانیه دونوو با آن حرف‌های پرطمطراقش راجع به حقوق و آزادی از قلم می‌اندازد، این است که حقی وجود ندارد مگر آن که به لحاظ سیاسی اعطا شده باشد، و انقلاب‌های دموکراتیکی که تجسم آن‌ها در فرانسه و آمریکا

بودند چنین حقوقی را به یکسان به همه اعطا نکردند: این مردان بودند که به خودمختاری و حاکمیت مطلق بر خویش دست یافتند.

زنان در فرانسه تا سال ۱۹۴۴ حتی حق رأی نداشتند؛ پیشگیری از بارداری تا ۱۹۶۷ غیرقانونی بود. زنی که نمی‌تواند جلوی بارداری‌اش را بگیرد چون مردان سیاستمدار این حق را از او سلب کرده‌اند، چگونه آزادی‌ای دارد؟

نسیان تاریخی نامه دونوو است که محل اعتراض است. از آنجا که بدن زنان هنوز ملک عمومی مردان تصور می‌شود، این چه به معنای دستمالی کردن ما باشد و چه به معنای حق تعیین این که با زهدان خودمان چه کاری می‌توانیم کنیم، زنان هنوز به برابری مدنی نرسیده‌اند. از قلم انداختن این نکته نادیده گرفتن اهمیت سیاسی و تبار سیاسی MeToo است: گامی موخر در قرن‌ها مبارزه سیاسی زنان فقط برای این که اختیار بدن خود را داشته باشیم.

البته برخی زنان خشونت تنانه را پاداش تلقی می‌کنند و از جمله آن‌ها «کاترین می‌یه» است که نامش در فهرست نویسندگان نامه دونوو آمده و من کتاب خاطراتش را که با عنوان «زندگی جنسی کاترین ام»^۱ در سال ۲۰۰۲ منتشر شد خوانده‌ام و از این رو خواهان تحلیل کالبدی دو متن از نظر شباهت‌های سبکی هستم؛ ظن من بر این است که می‌یه بیشترین سهم را در نگارش آن داشته است. دست‌کم شباهت‌های مضمونی چشمگیرند.

حتی یک آمریکایی فاقد آگاهی فلسفی هم می‌تواند سربرآوردن نوعی دکارتی‌گری منسوخ را در هر دو متن تشخیص دهد و تقابل واضح آنها با فمینیسم خوش‌بینانه آمریکایی برای مثال در کتاب «بدن ما، خود ما»^۲ که در تلاش برای منسوخ کردن دوگانه‌انگاری کهنه ذهن-بدن بود را دریابد. دوگانه‌ای

1. The Sexual Life of Catherine M

2. Our Bodies, Ourselves

که نامه دونوو آرزومند برقراری دوباره‌اش است. دقیقاً همین دوگانه‌سازی‌ها منبع تغذیه کتاب خاطرات می‌په است، کتابی که دورانی در زندگی او را وصف می‌کند که به سکس گروهی، در برخی موارد با ۳۰ یا ۴۰ مرد طی یکی شب، اختصاص داشت و بدنش به پذیرنده منفعل گالون‌ها مایع منی در هر روزنه ممکن تبدیل می‌شد.

وقتی در این رابطه‌های جنسی گروهی شرکت نمی‌کرد، در خیابان خدمات جنسی رایگان به غریبه‌های بی‌نام ارائه می‌داد که می‌توانستند هر کاری دوست دارند با او کنند. هیچ کدام از این کارها لذت بخصوصی نداشت، دست کم نه در معنای تنانه‌اش: همان طور که خودش تصدیق می‌کند، رضایتش ذهنی و در پیوند با تذلیل نفس خود بود. مانند شکلی کاتولیکی از شورش جنسی که اعمال رنج و خفت بر بدن را دربر می‌گیرد.

به آن قول مشهور، «هر کس سلیقه‌ای دارد»^۱ و در حین اینکه مشارکت در توسعه ادبیات نظری «ساد»^۲، «باتای»^۳، «ژنه»^۴، «پائولین ریاز»^۵ را تحسین می‌کنم، حمایت از چنین موضعی در لفاف یک مانیفست سیاسی به نام آزادی زنان بحث دیگری است.

شکاف ذهن-بدن که پیش‌فرض نتیجه‌گیری‌های ظاهراً خودجوش نامه شده - «وقایعی که بر بدن یک زن اثر می‌گذارد لزوماً بر شأن او موثر نیست... چون ما قابل فروکاسته شدن به بدن مان نیستیم. آزادی درونی ما تخطی‌ناپذیر است» - تمام آزادی‌های در دسترس را به حریم مقدس اذهان

1. À chacun son gout
2. Marquis de Sade
3. Georges Bataille
4. Jean Genet
5. Pauline Reage

ما محدود می‌کند. به نظر می‌رسد نویسندگان باور دارند اتفاقی که برای بدن می‌افتد، برای شخص نمی‌افتد. ملزومات سیاسی لحظه پسا جنبش MeToo بر این نکته پا می‌فشارد که اختیار بر بدن سرمنشاء آزادی است. نه غایت آن، بلکه نقطه شروع. آزادی باید چیزی بیش از اندیشه و مفهومی نظری باشد، باید تجسم و عینیت پیدا کند.

حقیقت غیرسکسی درباره آزار جنسی^۱



Henri Cartier-Bresson/Magnum Photos

ملیسا جیرا گران^۲

برگردان: آتنا کامل

این متن نخستین بار در نشریه «New York Review of Books» در تاریخ ۸ دسامبر ۲۰۱۷ چاپ شده است.

در ایستگاه متروی دم خانه‌ام چند ماهی تبلیغی از رادیوی «WNYC» به دیوار زده شده بود. شکل تبلیغ شبیه به تک‌جمله‌های تبلیغاتی پیامک‌ها بود: یکی از این تبلیغات می‌پرسید «بیداری؟». در هفته گذشته که دو تن از مجریان این رادیو، تعلیق و به خاطر «رفتار نامناسب» بازخواست شدند- «لئونارد لوپات»^۳ و

1. The Unsexy Truth About Harassment
2. Melissa Gira Grant
3. Leonard Lopate

«جاناتان شوارتز»^۱ که به عاقبت «هاکنبری»^۲ گرفتار شدند که هفته پیش متهم به آزارجنسی در محل کار شده بود- تبلیغات روی دیوار برایم معنای دیگری به خود گرفت. این تبلیغات حالا شبیه به سکس متن‌های غیرتوافقی‌اند که به بیرون درز کرده‌اند.

پیام‌رسان من قبلا در تمام ساعات روز مملو از پیام ویراستاران و سایر نویسندگان بود. در این بین تنها یکی از ویراستاران بود که آخرشب به من پیام می‌داد. از پیام‌هایش فهمیده بودم او یادداشت‌های مرا در تخت و کنار همسرش می‌خواند و اصرار داشت به من بفهماند که از این کار لذت می‌برد. مدام تکرار می‌کرد «من در تخت کنار همسرم دارم می‌خوانم»، گویی که من سر و سرّی با او دارم. اگرچه این بازی خودش بود و من هیچ نقشی در آن نداشتم. پیام‌هایش را دیگر ندارم. مربوط به چندین و چند سال پیش است. نمی‌توانم بگویم کلماتش آزارم می‌داد؛ نه آن زمان و نه اکنون. حسی از تردید آمیخته با احساس موفقیت در رابطه با نوشته‌هایم به من القا می‌شد که قاعدتا باید به عنوان نویسنده از آن لذت می‌بردم. فاصله‌گذاری میان خودم و آن ویراستار به معنای آن بود که باید از دور و با ظن نوشته‌هایم را مرور می‌کردم. آیا من شایسته این توجه بودم؟ نیازی نبود ویراستار چیز بیشتری بگوید، من این تردید را با خودم حمل می‌کردم. زمان برد تا تردیدها برایم رنگ باختند.

این جنبش MeToo نبود که مرا نسبت به تلاش‌های مکرر ویراستار برای دادن رنگی جنسی به رابطه حرفه‌ای‌مان آگاه کرد. همان زمان می‌دانستم این رفتار قابل قبول نیست. با این حال آن موقع برایم مسئله مهمی نبود. چند کلمه در یک صندوق پیام‌رسان مجازی اتفاق ویژه و خاصی نبود و هر

1. Jonathan Schwartz
2. John Hockenberry

زمان می‌خواستیم می‌توانستیم آنها را پاک کنیم و خارج شویم. اگر پیام‌ها صرفاً ابراز تمایل جنسی بود شاید ارتباط را قطع می‌کردم. اما شغلم ایجاب می‌کرد در دسترس باشم. من باید پاسخگو می‌بودم حتی وقتی انتظار داشتم ویراستار گزارشم را ویرایش کند و او در عوض به صورت یک طرفه پیام‌های سکسی ارسال می‌کرد. اما حالا می‌دانم که رفتارهای مدیر یا یک همکار حتماً نباید حس خشونت‌ی شدید را انتقال بدهد تا آزار تلقی شود. بلکه بیشتر احساس اتلاف و هدر دادن وقت آدم را القا می‌کند.

اما واکنش‌هایی که در پی جنبش MeToo رخ داده عملاً مسئله آزار جنسی را تقلیل می‌دهد. آزار جنسی تحت‌الشعاع سکس قرار گرفته است. روایات زنان ذیل پرچم MeToo به چیزهایی همچون رفتاری گنگ یا «سوءرفتار جنسی»^۱ فروکاسته می‌شود که غلط است. سوءرفتار مشکلی کاملاً بین‌فردی است. گویی تنها اختلاف‌نظری وجود دارد که منجر به «رفتار اهانت‌آمیز» شده، اما هیچ‌کدام از طرفین واقعاً مقصر نیستند. برخلاف این نگاه، سیستمی وجود دارد که زمینه را برای آزار فراهم می‌کند: مدیر، واحد منابع انسانی (در صورت وجود) و فرهنگ بی‌تفاوتی در محیط کار. آزار در چنین بستر مهیایی رشد می‌کند. حتی اگر صرفاً یک پیام شبانه در صندوق اپلیکشن شما باشد.

وقتی این رفتارها به جای «آزار جنسی در محیط کار» به «سوءرفتار جنسی» تعبیر می‌شوند، زنان ناخواسته در نقش نگهبانان جنسی فرو می‌روند. این امر قدرت زنان را به دسترس‌پذیری جنسی آنها تقلیل می‌دهد. انتقادات نسبت به رفتاری که به طرد زنان از محیط کار منجر می‌شود، به طرح مباحثی پیرامون معنای بوسه‌ها و آغوش‌ها و به عبارتی مواجهه هیستریک با رابطه جنسی شده

1. sexual misconduct

دامن زده است. زنان اما خواستار انزوای جنسی نیستند. یکی از راه‌های مقابله با سلطه مردانه در محل کار این است که همه با هم توافق کنیم که این رفتارها را آزار جنسی بنامیم. پر واضح است که این توافق جمعی به معنای هراس از رابطه جنسی و یا امتناع از سکس نیست.

«فیلیس شلفلی»^۱ که به محافظه‌کاری و ضدیتش با فمینیسم شهره است در سال ۱۹۸۱ در گزارشی به کمیته کار سنای ایالات متحده آورده: «آزار جنسی در محیط کار، به جز در مواردی انگشت‌شمار مشکل مهمی برای زنان پاکدامن نیست.» معصومیت و پاکدامنی معیارهایی‌اند که زنان هنگام گزارشِ سوءاستفاده از قدرت با آنها سنجیده می‌شوند.

و سناریوی مشخص وجود دارد: یا ما اساساً مورد آزار قرار نگرفتیم و هنوز تفاوت میان آزار جنسی و میل و کشش جنسی را نمی‌دانیم و یا مورد آزار قرار گرفتیم چون از ابتدا ریگی به کفتمان بوده و چندان بی‌گناه نیستیم. زمانی بی‌توجهی زنان به سکس امری عادی بود. هنوز هم گویا زنان اجازه ندارند راجع به اینکه قدرت چگونه کار می‌کند حرفی بزنند. ما می‌دانیم سلطه مردانه چگونه تکرار می‌شود. گویی امری طبیعی و هرروزه است. این شکل از انضباط، گویی هواست.

آزار جنسی اغلب همچون سایر اشکال خشونت جنسیتی در قالب نقض رضایت‌مندی شناخته می‌شود، در حالی که بیش از اینها است. تعریف قانونی آزار جنسی در آمریکا عبارت است از نوعی تبعیض جنسی و نقض حقوق مدنی. این چارچوب قانونی اگرچه به طور خودکار از شما محافظت نمی‌کند، اما دست‌کم برای من روشن می‌کند که چرا در محل کار هرگز انتظار نداشته‌ام خودم یا بدنم

1. Phyllis Schlafly

محافظت شوند. همچنین انتظار حفاظت از حقوقم را نیز نداشته‌ام. اما انتظار دارم در صورت «نقض» حقوقم، مدیران و افرادی که برایشان کار می‌کنم پاسخگو باشند و امیدوارم این پاسخگویی به من اجازه دهد کارم را ادامه دهم. چرا که اگر این اتفاق نیفتد آنها به لحاظ قانونی مسئول‌اند. تفاوت قابل توجهی میان محافظت کردن و مسئولیت قانونی وجود دارد. حتی حالا که اوج توجه به آزار جنسی است هم چنان به محافظت کردن توجه نمی‌شود. حتی جنبش MeToo هم احتمالاً به «محافظت کردن» توجه چندانی ندارد.

اکنون داستان‌های آزار جنسی یک‌به‌یک افشا می‌شوند و زنان شروع به صحبت کردن از آزارهایی کرده‌اند که «هاروی واینستین» انجام داده است. این تولد جنبش نیست، بلکه تنها بخشی رویت‌پذیر از دهه‌ها مبارزه و سازمان‌دهی علیه آزار جنسی است که به دوران ماقبل MeToo برمی‌گردد. اخیراً متوجه شده‌ام در حال گذار از گفتمان «حقوق نقض شده» به گفتمان «احساسات پایمال شده» هستیم. با حجم بالایی از گزارش‌ها روبه‌رو هستیم که از ضرب‌وشتم می‌گویند، از فشار بر زنان می‌گویند تا تنها مردان به اندازه کافی «مهم و معروف» را گزارش کنند، درباره لباس‌ها و پیام‌ها جزئیات ارائه می‌شود و در کنارش توصیفات دقیقی از اینکه چه چیزی چنگ زده شد و چه کسی کجایش را عریان کرده بود و چند بار این کار را کرده است می‌آید.

آنچه بیش از هر چیز از داستان خودم به یاد می‌آورم این است که چقدر طرح آن پیام جنسی ویراستار به عنوان آزار، ناچیز جلوه می‌کند. من احساس آزاردگی نکردم و رنجی برای اعلان عمومی نداشتم. همچنان که روایت‌های بیشتری بیرون می‌آید، دوست دارم روایت آن زنی که برای مثال به قصد کاریابی به مردی مراجعه کرده و با آلت‌نمایی مواجه شده هم مورد توجه قرار گیرد. نه به این

خاطر که زن جراحی برداشته بلکه به خاطر احساس از دست رفتن زمان، انرژی و قدرت زن.

یکی از نمونه‌های بارز آزار جنسی در محیط کار داستان جان هاکنبری روزنامه‌نگار و نویسنده شناخته‌شده آمریکایی است. تهیه‌کننده برنامه هاکنبری به مجله نیویورک از بوسه اجباری او و تهدیدش به اینکه «اگر شکایت کنی، محو می‌شوی» می‌گوید. «آدورا اودوجی» همکار سابق هاکنبری می‌گوید: «من برای پیوستن به برنامه‌ای جذب WNYC شدم که قرار بود نمایش صبحگاهی جدیدی با مضامین متنوع باشد... کاش می‌توانستم دقیقاً آن لحظه‌ای را به یاد آورم که متوجه شدم مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌ام.» او درباره رفتار هاکنبری در جریان این نمایش گفت: «آزار به امری عادی بدل شد.»

اودوجی یکی از سه همکار هاکنبری بود که برنامه را ترک کردند؛ هر سه آنها زنان رنگین‌پوست بودند. «ربکا کارول» تهیه‌کننده سابق «چارلی رز» پس از آنکه رز به خاطر گزارش‌های متعدد آزار جنسی زنان از برنامه اخراج شد، می‌نویسد که در زمان فعالیتش در این برنامه «درک اندکی، اگر نگوییم هیچ درکی، نسبت به زن و رنگین‌پوست بودن در محیط‌های کاری تحت سلطه مردان سفیدپوست وجود داشته است.» او به یاد می‌آورد که چقدر رز تلاش‌های او را بی‌اهمیت جلوه می‌داد و او مجبور به سکوت و مجازات می‌شد. به گفته او «میل جنسی رز به زنان سفیدپوست به نوعی آشکارسازی روابط قدرت جنسیتی بود. همچنان که بی‌میلی او نسبت به من به عنوان زن رنگین‌پوست قدرت روابط نژادپرستانه را نشان می‌داد.»

جنبش MeToo بار دیگر اشتباه فمینیست‌های پیشین در جهان شمول‌پنداری شیوه پرداخت به مسئله آزار جنسی را تکرار کرده است. که یا آزار به «مسئله

زنان» تخفیف داده می‌شود و یا با برجسته کردن جنسیت، سایر مقولات مهم همچون طبقه، گرایش جنسی و نژاد را به محاق می‌برد. «زن پاکدامن» همان کسی که با تصویر «قربانی واقعی» تطابق دارد، در اغلب مواقع سفیدپوست و کم‌توقع است و اکثراً بلافاصله پس از حادثه، آن را گزارش می‌کند. تقریباً سایر کسانی که فاقد چنین ویژگی‌های استاندارد هستند، به چشم تردید نگریسته می‌شوند: او عصبانی است، او به خاطر پول این کار را کرده یا او تشنه توجه است. تنها کسانی شایسته «قربانی قلمدادشدن» هستند که از پیش ویژگی‌هایی برای قربانی شدن در ذهنیت جمعی داشته‌اند.

یکی گرفتن سکس با «سوءرفتار جنسی» موجب این نگرانی شده است که MeToo به «هراس از سکس» بیانجامد؛ به هراس مجازات نزد افکار عمومی و تبعاتش. اما دیگر دیر شده است. آزار جنسی شکلی از انضباط به خود گرفته و منجر به طرد بسیاری از زنان از محل کارشان شده است. وقتی مردان با توسل به ابزار سکس، زنان را به سمت نقش‌های فرومایه، کم‌ارزش و نامرئی سوق می‌دهند، این دیگر سکس نیست بلکه مجازات است. ما باید این ایده را رد کنیم که آزار جنسی به واسطه میزان آزاری که شخص احساس کرده یا به او گفته شده که باید این‌گونه احساس کند، اندازه‌گیری شود. مناقشه ما بر سر سکس یا مناقشه با مردان نیست، بلکه بر سر قدرت است.

زنان باید به قدرت خود ایمان بیاورند. «جو دیت لوین»^۱ نویسنده و روزنامه‌نگار می‌نویسد: «هر چه زنان به‌عنوان گروه خاص زنان به دنبال برابری باشند [بدون توجه به تمایزهای نژادی و طبقاتی و غیره]، شرکت‌ها و کارفرمایان به تدریج بر حقوق آنها و قدرت نهادهایی که آنها را به‌عنوان

1. Judith Levine

کارگر نمایندگی می‌کنند، بیشتر چیره می‌شوند. نتیجه آن است که هر زن باید به تنهایی گلیم خودش را از آب بیرون بکشد. انتهای این مسیر برآمدن و قدرت گرفتن تعداد معدودی از زنان است [و مسئله به موفقیت فردی فروکاسته می‌شود.] «دیدگاهی در عدالت جنسیتی، مقاومت جمعی را راهی برای تغییر روابط قدرت می‌داند.

دیدگاه دیگر هم‌پیمان شدن با قدرتمندان است. اگر MeToo به سمت چانه‌زنی با قدرت برود، کدام دیدگاه احتمال دارد تفوق یابد؟ MeToo هنوز با هیچ‌یک از این دو دیدگاه همسو نشده است و نیازی به چنین کاری نیز نیست. چرا که قدرت MeToo در افشای قدرت است.

MeToo از طریق ارتباط با رسانه‌ها و سلبریتی‌ها مورد توجه قرار گرفت. اما آنچه که این لحظه را رقم زده آن است که رهایی زنان و عدالت جنسیتی هنوز محقق نشده است. موج اول فمینیسم «فرشته محبوس در خانه»^۱ را آزاد کرد و به لطف موج دوم فمینیسم اکنون از «مشکل بی‌نام»^۲ آزادانه سخن گفته می‌شود. اما آنچه که از حقوق زنان - در حقیقت قدرت زنان - تصور می‌شود، همچنان به توان «نه گفتن» محدود مانده است. به واسطه MeToo زنان به صورت جمعی (می‌توانند) این ساده‌انگاری‌ها را به چالش بکشند. آنچه به این جنبش قدرت می‌دهد (و هم‌زمان آن را برای ساختارهای موجود تهدیدآمیز می‌کند) این است که در نه گفتن زنان، چیزی بیش از درخواست و مطالبه نهفته است؛ میل به جهانی که در آن سکس، کار و قدرت دیگر بر محور مفهوم کدایی پاکدامنی و قربانی‌بودن سامان نگیرد.

-
1. The angel in the house
 2. the problem with no name

از #MeToo تا #WeStrike سیاست به رسم زنان^۱



Noticias 19640

لیز میسون دیز^۲

برگردان: سروناز احمدی

یک سال قبل از اینکه MeToo در آمریکا سروصدا کند، زنان آرژانتین در حال مبارزه با اپیدمی خشونت علیه زنان بودند که به طور متوسط در هر ۳۰ ساعت موجب به قتل رسیدن یک زن می‌شود. این کشتار زنان عمدتاً وحشیانه صورت می‌گیرد؛ طوری که مقتولان مورد شکنجه قرار گرفته، اندام‌هایشان ناقص شده و جسدشان در مکان‌های عمومی رها می‌شود.

اما اینطور نیست که زنان آرژانتین صرفاً قربانی باشند؛ ظهر ۱۹ اکتبر ۲۰۱۶

1. From MeToo# to #WeStrike: A Politics in Feminine

2. Liz Mason-Deese

هزاران زن در سراسر کشور از کارهای خود دست کشیدند، کار خانگی بدون دستمزد را انجام ندادند، از بچه‌ها مراقبت نکردند، غذا درست نکردند و کار عاطفی ضروری برای سازمان‌دهی سیاسی را کنار گذاشتند. آنها از سازگاری با سناریوهای اجتماعی مرتبط با جنسیت و تقسیم کار وابسته‌اش که موجب انقیاد و فرودستی زنان می‌شوند، سر باز زدند. این اعتصاب، واکنش زنان آرژانتین به افزایش زن‌کشی در این کشور و به طور خاص قتل وحشیانه «لوسیا پرز» جوان بود. با این حال در فراخوان اعتصاب نشان داده بودند که عمده خشونت‌هایی که زنان تجربه می‌کنند به سیستم اقتصادی که بر پایه استثمار و ستم به زنان استوار است مرتبط است: «از این اسارت به اسارتی دیگر. از یک شکل استثمار به استثماری ظالمانه‌تر. ۲۲ درصد از زنان زیر ۳۰ سال بیکار هستند. زندگی ما متزلزل است. زنانی که هرزه به حساب می‌روند، زندانی می‌شوند. زنان ترنس هر روز در خیابان‌ها هدف سرکوب قرار می‌گیرند و تا موقعی که حق آن‌ها برای ورود به بازار کار ضمانت اجرایی ندارد، روسپی‌گری تنها گزینه موجود می‌شود. زنانی که توسط پارت‌نر خود یا به خاطر یک شغل به قتل می‌رسند. زنانی که والدینشان از آن‌ها سوءاستفاده می‌کنند یا پلیس آن‌ها را مورد ضرب‌وشتم قرار می‌دهد. انگار فصل شکار ماست. نئولیبرالیسم نیز قدرتش را علیه بدن‌های ما می‌آزماید. در هر شهر و هر گوشه دنیا. ما امنیت نداریم.»^۱

روز ۱۹ اکتبر در «بوینس‌آیرس» نیم میلیون زن در باران و سرما به خیابان آمدند، خشم و عزم خود را ابراز و با این کار فضایی برای شکل‌گیری اراده جمعی زنان ایجاد کردند. شرکت‌کنندگان در این تظاهرات تاکید داشتند به پارت‌نرها و رفقای مرد خود بگویند که «ما امروز برای شما اینجا نیستیم.» در واقع آن‌ها آن

1. Ni Una Menos Statement, October 19, <http://directory.criticaltheoryconsortium.org/critical-times>.

روز با شعار «ما برای خودمان اینجا هستیم»^۱، ماموریت خود را تنها انجام کاری که برای ما هم بودنشان ضروری است، تعیین کردند.

این اعتصاب باعث شد اشکال متنوع کاری که زنان در طول روز انجام می‌دهند، دیده شود. امتناع زنان از انجام این کارها باعث شد وجودشان مشهود شود مانند کارهای مزدی و غیرمزدی، رسمی و غیررسمی، خانه، اداره و مدرسه. این اعتصاب، زنان مختلف را با وجود تفاوت‌هایشان دور هم جمع کرد و قادر ساخت تا به شباهت‌ها و تفاوت‌های میان خود در کارهای روزمره‌ای که انجام می‌دهند، شکل‌هایی که کارشان به خود می‌گیرد و انواع خشونت‌هایی که در معرض قرار دارند پی ببرند. اعتصاب زنان و ابتکارات سازماندهی‌اش، فضایی برای زنان به وجود آورده بود که در آن می‌توانستند روابط جدیدی پیدا کنند، نابرابری و سلسله‌مراتبی که خشونت جنسیتی را تا این حد شایع می‌کند، به چالش بکشند و ساختار جدیدی برای جامعه و کار متصور شوند.

چند ماه بعد میلیون‌ها نفر علیه رئیس‌جمهور جدید^۲ که علناً ضدزن است به خیابان‌های ایالات متحده آمدند. راهپیمایی زنان^۳، با وجود برخی از گرایش‌های لیبرال، درک کاملاً نهادی از سیاست، تمرکز بر مسائلی محدود، تعریف محدود از «زن» و تأکید بر ترامپ به جای عوامل بلندمدت و ساختاری پشت پرده ستم علیه زنان، برای بسیاری از زنان تجربه مهمی بود. از این جهت که شروع کردند پیش‌فرض‌هایی را درباره دنیای به ظاهر پسافمینیستی که در آن زندگی می‌کنیم و برنامه کار فمینیسم نئولیبرال یا «به پیش»^۳ زیر سوال ببرند. اگر فرض بر این است که به برابری جنسیتی دست پیدا کرده‌ایم، این پرسش مطرح می‌شود که

1. estamos para nosotras

2. The Women's March

۳. lean-in: اشاره دارد به کتاب زنان به پیش اثر شریل سندبرگ

پس چطور مردی که آشکارا به تهاجم جنسی به زنان افتخار می‌کند و هیچ تلاشی هم برای پنهان کردن تحقیر و اهانت‌هایش نسبت به ما نمی‌کند، توانسته رئیس‌جمهور شود؟ چطور مردم مقابل اظهارات و خشونت او عصبانی نشدند؟ به واسطه این پرسش‌ها بود که شروع کردیم به تجربیات خود فکر کنیم، یعنی تجربیات نابرابری، تبعیض و خشونت. این امر برای بسیاری از زنان نخستین تجربه کنش جمعی گسترده و شکستن انزوا بود. انزوایی که نه تنها ساختارهای قدرت مردسالاری و آزارهای روزمره بلکه سرمایه‌داری نئولیبرال و ترویج مواجهه فردگردایانه با مشکلات آن را تحمیل می‌کند.

همانطور که گروهی از عمدتاً اساتید دانشگاه و دانشجویان مهاجر لاتین آمریکا طی اولین اعتصاب آرژانتین مطرح کرده‌اند: «دانستیم که با همبستگی به پا خاستن امری مهم است و خیلی زود دریافتیم که می‌خواهیم در مورد خشونت که در آمریکا نیز اتفاق می‌افتد افشاگری و شروع به گفت‌وگو کنیم. برای مثال در روز اعتصاب، دانش‌آموزان، سیاه‌پوست، سفیدپوست و لاتین، تجربیات خود از خرده‌پرخاشگری و خشونت در آمریکا، مورد آزار قرار گرفتن در خیابان، کار و مدرسه و دفعاتی را که به آن‌ها گفته شده به اندازه کافی باهوش یا جذاب نیستند که درس بخوانند یا شاغل شوند، روایت کردند. همانطور که می‌دانیم خشونت در آمریکای لاتین آنقدرها هم بعید به نظر نمی‌رسد. ما با تجربیات مشترکمان به هم پیوند خورده‌ایم. در کشوری مثل آمریکا که در آن اخبار خشونت جنسیتی عمدتاً حاوی روایت متجاوزانی است که اعمالشان عواقبی به همراه ندارد و در دانشگاه‌ها از هر شش زن یک نفر مورد تهاجم جنسی قرار می‌گیرد، زنان نیز شروع به طرح این پرسش کردند: چه خواهد شد اگر ما هم دست به اعتصاب بزنیم؟»^۴

4. Erika Almenara, Ivonne del Valle, Susana Draper, Ludmila Ferrari, Liz Mason-Deese, and Ana Sabau, "We Strike Too: Joining the Latin American Women's Strike from the

فراگیر شدن MeToo بخشی از این سازمان‌یابی جهانی روبه‌رشد زنان است. گسترش این هشتگ و روایت‌های همراهش، نه تنها آنچه که هر زنی از قبل به آن آگاه است یعنی این حقیقت را که در هر صنعت و فضایی مردان، زنان را مورد آزار، سوءاستفاده و تهاجم قرار می‌دهند، افشا می‌کند بلکه اقدامی است که به واسطه آن زنان صدایی جمعی پیدا کنند، در مباحثه عمومی مداخله کنند و گفت‌وگوها و در نتیجه ذهنیت‌های جدیدی را مطرح کنند. با این حال بسیاری احساس می‌کردند که به خاطر تمرکز MeToo بر صنعت‌های خاص و افراد شایسته، نادیده گرفته شده و یا از قلم افتاده‌اند. بنابراین جنبش MeToo وقتی در ضعیف‌ترین حالت خود قرار می‌گیرد که به اتهاماتی که زنان مشهور به طور فردی مطرح کرده‌اند، محدود می‌شود و یا زمانی که انرژی خود را تنها صرف تمرکز بر اقدامات و اصلاحات نهادی می‌کند.

فمینیست‌های آمریکای لاتین می‌توانند چه چیزی برای آموختن به جنبش MeToo داشته باشند؟ چگونه یک رویکرد جهانی می‌تواند به شکل‌گیری بینش‌های جدید در مورد انواع خشونت کمک و سیاستی ایجاد کند که بنیاد نابرابری جنسیتی را به چالش بکشد؟

گرایش‌های فمینیستی توده‌ای آمریکای لاتین

سال‌ها است که زنان آمریکای لاتین برای مبارزه با خشونت‌های جنسیتی، به طور جمعی سازماندهی شده‌اند. شهر مرزی «سیوداد خوارس» در مکزیک از زمانی تبدیل به نقطه عطفی در مبارزه علیه زن‌کشی شد که فعالان، با آزمایشگاه نتولیبیرال «ماکیلا‌دوراها»^۱ مواجه شدند: یعنی نمادهای موج خاصی از گسترش

U.S.," Truthout, October, 2016

1. maquiladoras

سرمایه‌داری جهان توسط شرکت‌های آمریکایی که به دنبال نیروی کار ارزان‌تر آن طرف مرزها هستند و همچنین شکل‌گیری طبقه جدیدی از زنان جوان مهاجر که خانه را ترک کرده‌اند تا دور از محدوده خانواده و اجتماع محلی خود به واسطه کار مزدی به رهایی دست پیدا کنند. از زمان اجرای قرارداد تجارت آزاد آمریکای شمالی^۱، صدها نفر از این زنان ناپدید، شکنجه و یا کشته شده‌اند در حالی که مرتکبان این جنایات غالباً بدون مجازات باقی مانده‌اند. اغلب تحقیقات و بررسی‌ها، وجود شبکه‌ای از همدستی نهادهای دولتی مردسالار، نهادهای محلی اجرای قانون، فروشندگان مواد مخدر و رؤسای کارخانه‌ها را که به دنبال کارگرانی مطیع هستند نشان می‌دهند.

موضوع ناپدید شدن و به قتل رسیدن صدها زن در این شهر مرزی و تلاش برای دادخواهی و دستیابی به عدالت با پیشگامی اعضای خانواده و دوستان این زنان کشته‌شده بود که در ابتدا توجه‌ها را به زن‌کشی در آمریکای لاتین جلب کرد. این زنان و دختران غالباً کارگران فقیر کارخانه‌ها، دانشجویان و پرولترهای بخش غیررسمی بودند و ناپدید شدن آن‌ها در آغاز از سوی دولت، مطبوعات و بیشتر دانشگاهیان نادیده گرفته شده بود. این‌ها حقایقی هستند که نباید از یادمان برود. لذا جنبش‌هایی که در واکنش به این قتل‌ها و ناپدیدسازی‌ها شکل گرفتند بر رابطه بین خشونت وحشیانه علیه زنان و جایگاه سیوداد خوارس در سیستم تولید جهانی تاکید کردند و قتل‌ها را به استثمار اقتصادی جنسیتی مرتبط دانستند. در بخش‌های جنوبی‌تر در سال ۲۰۱۴، «نی اونا منوس (NUM)»^۲ به‌عنوان واکنشی در مقابل نرخ فزاینده زن‌کشی در آرژانتین و عدم پاسخگویی نهادها شکل گرفت. NUM از این نظر که هم‌زمانی جمعی متشکل از روزنامه‌نگاران،

1. NAFTA

2. Ni Una Menos

نویسندگان، هنرمندان و دانشگاهیان و هم جنبشی بزرگتر متشکل از زنان طبقات مختلف بوده، به موازات دو اعتصاب زنان، مسئولیت سازماندهی شماری از بسیج‌سازی‌های گسترده را بر عهده داشته است. اولین اقدام ملی در سال ۲۰۱۵ که در واکنش به قتل وحشیانه «دایانا گارسیا» صورت گرفت به شکل تریبون و مباحثه عمومی شامل نقاشی، شعر و دیگر فعالیت‌های هنری بود. سال بعد «نی اونا منوس» اقدام به سازماندهی اجتماعات وسیع‌تر و سپس یک راهپیمایی بزرگ در ۳ ژوئن و اعتصاب زنان در ۱۹ اکتبر کرد. این نیروی فزاینده، به اعتصاب روز ۸ مارس ۲۰۱۷ زنان و برنامه‌ریزی اعتصابی دیگر در ۲۰۱۸ منجر شد. با این همه قدرت نی اونا منوس نه تنها در این رویدادهای بزرگ عمومی، بلکه در نحوه صورت‌بندی مباحثات پیرامون خشونت جنسیتی، کار زنان، روابط جنسیتی مورد مناقشه در مقیاس‌ها و موقعیت‌های مختلف از خانه تا دانشگاه و از خیابان تا سیاست‌های انتخاباتی نیز دیده می‌شود.

نی اونا منوس بر پایه تاریخچه بلندمدت سازمان‌یابی زنان در آرژانتین و تبارشناسی مبارزات فمینیستی متکثر به‌ویژه نشست سالانه ملی زنان و جنبش قانونی کردن سقط جنین بنا شده است. نشست ملی زنان که از ۱۹۸۶ هر ساله در شهرهای مختلف کشور برگزار می‌شود در اکتبر ۲۰۱۶ حدود ۷۰ هزار زن را به «روزاریو» کشاند. این جلسات، خودگردان، افقی و انجمن‌هایی در دسترس عموم زنان هستند تا در مورد مسائل مختلفی که آن‌ها را تحت تاثیر قرار می‌دهد، از سلامت باروری گرفته تا خشونت خانگی و تبعیض در محیط کار بحث کنند. در این جلسات زنان از پیش‌زمینه‌های متنوع سیاسی و ایدئولوژیک، بخش‌های مختلف کشور و از همه مهم‌تر از طبقات و قومیت‌های مختلف دور هم جمع می‌شوند.

با وجود این که زنان احزاب سیاسی مختلف و برخی اتحادیه‌ها از قبل در این جلسات شرکت داشتند اما هنگامی خصیصه طبقاتی این جلسات به طور قابل توجهی تغییر کرد که زنان سازمان‌های کارگران بیکار در آن‌ها حضور پیدا کردند. هنگامی که زنان ساکن محله‌های فقیرنشین از دوستانشان گفتند که به خاطر سقط‌های غیرایمن و غیرقانونی جان خود را از دست داده بودند، مباحثه پیرامون سقط جنین از دیدگاه حقوق بشری دستخوش تحولات شد.

این تجربیات انعکاس‌دهنده نوع خاصی فمینیسم مردم‌محور هستند که به تازگی در محله‌های طبقه کارگر قوت گرفته است. از طرفی این فمینیسم توده‌ای به واسطه ناکامی زنان در تجربیات مشارکت در جنبش‌های دیگر، چه جنبش‌های بیکاران و جنبش‌های تعاونی‌های کارگران و چه دیگر مبارزات پوپولیستی و چپ، به وجود آمده است. در هر یک از این موارد مذکور، زنان در سازماندهی و فعالیت‌های همه‌روزه‌ای که این مبارزات را کنار هم سرپا نگه می‌داشتند، نقش بسیار مهمی ایفا کردند. با این حال زنان به ندرت در موقعیت رهبری قرار می‌گرفتند و مداوم از سوی «رفقای»^۱ مردشان مورد آزار و سوءاستفاده قرار می‌گرفتند.

این‌ها همان زنانی بودند که در وخیم‌ترین بحران اقتصادی آرژانتین در راستای تضمین بقای خود و نجات خانواده‌ها و اجتماعاتشان به طور جمعی سازماندهی شدند. زنانی که جنگ‌جویانه به لذت بردن از زندگی با وجود سختی‌ها متعهد بودند و از همین رو ممکن نبود که بدرفتاری‌های مردان سازمان‌های خود را منفعلانه بپذیرند و تحمل کنند. بنابراین این زنان فمینیسم را به فضاهای چندگانه بردند تا با روش‌هایی مانند MeToo مردانی

1. comrades

که زنان را مورد تهاجم جنسی و تجاوز قرار می‌دهند، در معرض قضاوت افکار عمومی محکوم کنند و همچنین با به اشتراک‌گذاری روایات خود این فضاها را به فرصتی برای شکل‌گیری اراده و ابزار مقاومت جمعی زنان تبدیل کنند.

برخی از زنانی که در این جریان فمینیستی از پایین نقش رهبری را برعهده دارند از به‌حاشیه‌رانده‌شده‌ترین کارگران آرژانتین هستند که در متزلزل‌ترین موقعیت‌ها قرار دارند از جمله فروشندگان و غرفه‌داران خیابانی در بازارهای غیرقانونی یا غیررسمی، کارگران نساجی که در کارگاه‌های مخفی یا خارج از اقامت‌گاه‌ها کار می‌کنند، کنسروسازان، صنعتگران خرده‌پا، کارگران تعاونی‌ها یا کارخانه‌هایی که توسط کارگران اداره می‌شوند، دریافت‌کنندگان اعانه از دولت و دیگر کارگران بخش غیررسمی. این بخش‌ها جمعا به‌عنوان اقتصاد توده‌ای شناخته و این کارگران در کنفدراسیون کارگران اقتصاد توده‌ای (CTEP)^۱ به‌طور جمعی سازماندهی شده‌اند. زمانی که اکثر اتحادیه‌های برجسته کشور در برابر ایده اعتصاب زنان مقاومت می‌کردند و به سازمان‌دهندگان هشدار می‌دادند که اختیار و اتوریته اعلام اعتصاب عمومی را ندارند و در نتیجه از شرکت در اعتصاب هم امتناع می‌کردند، CTEP یکی از سازمان‌هایی بود که از هر دو اعتصاب زنان بیشترین حمایت را کرد. بسیاری از این کارگران قراردادهای رسمی و شغل ثابت یا تضمین‌شده‌ای ندارند و اگر یک روز سرکار نروند به این معنا خواهد بود که در آن روز نان خانواده‌شان تامین نمی‌شود، شرکت در اعتصاب برای این کارگران به خاطر موقعیت متزلزل شغلی، ریسک‌های بی‌مانندی به همراه دارد. با این حال آن‌ها با تشخیص این امر که اقتصاد توده‌ای عمدتاً متشکل از زنان است و این

1. Confederation of Popular Economy Workers

زنان بیشتر در معرض زنجیره خشونت جنسیتی هستند، یکی از اولین گروه‌هایی بودند که پشتیبانی خود از اعتصاب را اعلام کردند و به طور گسترده‌ای در این رویداد شرکت کردند.

تکثیر فمینیسم به فضاهاى متعدد، موجب گسترش محدوده تمرکز کنشگری فمینیستی می‌شود. از مطالبه حقوق باروری و برابری اقتصادی در محل کار رسمی و سپهر سیاسی رسمی که همواره ضروری بوده‌اند، مطالبات جدیدی در ارتباط با اشکال روزمره خشونت و آسیب‌پذیری ایجاد شده است. این امر فمینیسم را بر آن داشت تا به پرسش‌هایی در باب بازتولید خود زندگی پردازد و روش‌های متعددی را که سرمایه‌داری معاصر به کار می‌بندد تا به طور مستقیم از زندگی ارزش تولید کند، بشناسند؛ روش‌هایی که همان زندگی را در معرض خطر قرار می‌دهد.

سوژه جمعی متولد شده است

با بهره‌گیری از مباحث نظری جنبش‌های فمینیستی آمریکای لاتین، باید بپرسیم که چطور سوءاستفاده از قدرت که توسط MeToo شناسایی شده، بخشی از تصویر کلان خشونت و اعمال قدرت است. برای مثال آیا می‌توان میان آزار و خشونت کارفرمایان علیه مستخدمان کم‌درآمد دانشگاهی که عمدتاً سیاه‌پوست و مهاجر هستند و آمار بالای خشونت جنسی علیه دانشجویان زن همان دانشگاه علت و پیوند مشترکی یافت؟

زمینه مشترک را نمی‌توان پیش‌انگاره‌ای بدیهی تلقی کرد اما به این معنا نیست که نمی‌تواند وجود داشته باشد. این آموزه که به ما می‌گوید وقتی مورد سوءاستفاده قرار می‌گیریم خود را سرزنش کنیم و در مورد آنچه بر سرمان می‌آید صحبت نکنیم، از موزیانه‌ترین عناصر سرکوب مردسالارانه است. MeToo فضایی

را برای به چالش کشیدن این سکوت اتمیزه‌کننده ایجاد کرده و نه تنها گستردگی خشونت بلکه ماهیت ساختارمند آن نیز نمایان کرده است. برای به چالش کشیدن ریشه‌های بنیادین خشونت جنسیتی، باید این پیوندها را برقرار و درک کنیم.

نی اونا منوس در فراخوان بین‌المللی خود برای اعتصاب زنان که در روز ۸ ژانویه ۲۰۱۸ منتشر شد تلاش کرد روی همین نکته تاکید کند: «این ابزار ما را قادر می‌سازد تا خشونت را که علیه‌مان صورت می‌گیرد قابل رویت و محکوم کنیم و مقابله بایستیم، خشونت که قابل تقلیل به موضوعی خصوصی یا خانگی نیست بلکه در قالب خشونت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در اشکال استثمار و سلب مالکیت روزافزون بروز پیدا می‌کند (از میلیتاریزه کردن مناطق تا از کار بیکار کردن‌ها، از تضادهای نئو-اکستراکتیویست تا افزایش قیمت غذا، از جرم‌انگاری اعتراض تا جرم‌انگاری مهاجرت و غیره)»^۱

این پیوندها تا حدود زیادی از طریق فعالیت انجمن‌ها برقرار و درک می‌شوند. جایی که زنان تجربیات خود از آزار جنسی در محیط کار، عدم مطالبه شرایط کاری بهتر به دلیل ترس از مورد خشونت واقع شدن و عدم ترک روابط خشونت‌آمیز به خاطر نداشتن منابع اقتصادی، برای یکدیگر روایت می‌کنند. یک زن داستانی را به اشتراک می‌گذارد، زنی دیگر با آن ارتباط برقرار می‌کند و تجربه خود را به آن اضافه می‌کند، بار دیگر زنی که کارگری خانگی است و احساس کرده در داستان روایت‌شده جای نگرفته، لایه دیگری به این تحلیل می‌افزاید. تفاوت‌های بین این تجربیات محو و قابل چشم‌پوشی قلمداد نمی‌شوند و در عین حال برطرف‌نشده‌ها هم در نظر گرفته نمی‌شوند. از طریق انجمن‌ها و تلاش برای ایجاد زبان مشترک و به واسطه بازپس‌گیری خیابان، یک سوژه جمعی جدید متولد شده است.

1. Ni Una Menos Statement, January 8, 2018.

این انجمن‌ها در فضاهای مختلفی تکثیر می‌شوند، از جمله محیط‌های کاری، اتحادیه‌ها، سازمان‌های سیاسی، مدارس، محله‌های شهری، شهرها و مناطق روستایی. انجمن‌هایی وجود دارند که متشکل از هنرمندان و نویسندگان، موسیقی‌دانان، معلمان و مهاجران هستند. انجمن‌های دیگر دو یا چند گروه متفاوت را برای تسهیل گفت‌وگو و همکاری گرد هم می‌آورند. برای مثال، انجمنی بین فعالان نی اونا منوس از سراسر کشور و فعالان بومی «ماپوچه» در «ال بولسون» زنان را با شعار «بدن ما، قلمرو ارضی ما» گرد هم می‌آورند. بدین ترتیب، کالایی شدن زمین و منابع طبیعی در پیوند با استثمار زنان قرار داده می‌شود.

انجمن‌های زنان در اتحادیه‌ها و میان کارگران از کار بیکارشده «پپسی‌کو» که برای مشاغل خود مبارزه می‌کنند، شکل می‌گیرند. در بوینس آیرس شعار «خود را بدون بدهی می‌خواهیم» از شعار «خودمان را زنده می‌خواهیم» که در سیوداد خوارس ساخته شده، وام گرفته است و اعلام می‌کند: «اقتصاد، از طریق بدهی، به منزله شکلی از استثمار مستقیم نیروی کار، توانایی‌های حیاتی و ظرفیت سازماندهی در خانه، محله و سرزمین زنان عمل می‌کند. زنانه شدن فقر و عدم استقلال اقتصادی ماحصل بدهی، خشونت مردانه را قدرتمندتر می‌کند.» تزلزل اقتصادی و خشونت جنسیتی از لحاظ نظری و عملی درهم‌تنیده هستند.

این گروه‌های مختلف زنان بر این باورند که در بطن همه این خشونت‌ها، بی‌ارزش‌سازی کار بازتولیدی زنان و حمله سیستماتیک به بازتولید قرار دارد. این حمله در عرصه‌های مختلفی، از حمایت تجدیدشده از الگوی خانواده پدرسالار- دگرجنس‌گرا توسط حاکمیت‌های جناح راست در سراسر جهان و کاهش حمایت دولت از بازتولید اجتماعی به واسطه ریاضت‌های اقتصادی نئولیبرال، تا حمله به حقوق بازتولیدی و خشونت مستقیم علیه بدن زنان رخ می‌دهد. این خشونت‌های

متعدد، خودمختاری و اراده جمعی زنان را مورد هجمه قرار می‌دهد. همان‌طور که سیلویا فدریچی به ما نشان داده است، این خشونت موضوع جدیدی نیست و در قلب انباشت سرمایه نهفته است و خشونت اصلی و متداوم آن به حساب می‌آید. به عبارت دیگر سازمان‌یابی مستقل زنان در راستای تضمین بازتولید خود به صورت جمعی، سرمایه را در معرض تهدید قرار می‌دهد. به این معنی که جداسازی کارگران از ابزار بازتولید را که اساس انباشت سرمایه است، تهدید می‌کند. خشونت علیه بدن زنان حامل چیزی است که «ریتا سگاتو» آن را یک اثر «پداگوژیکال» یا انضباطی نامیده است، که فراتر از فردیت‌های مورد هدف خشونت، سوژه مطیع را به وجود می‌آورد. سگاتو استدلال می‌کند که این امر به طور کلی با جلوگیری از هرگونه مقاومت در برابر روابط قدرت غالب، عاملی ضروری برای حفظ مناسبات قدرت استعماری و سرمایه‌داری است.^۱ امروزه از آنجا که سرمایه به دنبال گسترش روش‌های خود برای ارزش‌زایی از کار بازتولیدی است، خود بازتولید زندگی در معرض خطر قرار گرفته است. شبکه‌ها و پیوندهای مشترک که زنان از مدت‌ها پیش سازماندهی کرده و به آن‌ها تکیه زده‌اند، این گسترش انباشت سرمایه مبتنی بر سرمایه‌گذاری مالی که زنان را به طور فزاینده‌ای آسیب‌پذیر می‌کند، درهم می‌شکند.

فمینیست‌های آمریکای لاتین علاوه بر مفهوم‌سازی درباره پیوندهای بین انواع خشونت، اشکال معاصر استثمار و ترکیب طبقاتی نوین را نیز ترسیم می‌کنند و از این رهگذر فرصت‌های جدیدی برای اتحاد پیدا می‌یابند:

«ما در مقابل این که صرفاً قربانی باشیم، ایستادگی می‌کنیم، چرا که قادر هستیم کاری کنیم تا شیوه‌های استثمار آن‌ها و اقدام جمعی ما علیه اشکال متعدد

1. Rita Segato, La guerra contra las mujeres. (Madrid, Traficantes de sueños, 2016).

سلب مالکیت، درک شود. در دو اعتصاب زنانی که در کم‌تر از یک سال به همراه اعضای اتحادیه صنفی و انواع دیگر سازمان‌های زنان برگزار کردیم، توانستیم مطالبات کارگران رسمی، بیکار و اقتصاد توده‌ای و مطالبه تاریخی به رسمیت شناسی کارهای بدون دستمزد زنان، سیاسی کردن کار مراقبتی و به رسمیت شناسی خوداشتغالی را در دستور کار و کنار هم قرار دهیم. ما معتقدیم که لازم است فراتر برویم و در مورد اشکال جدیدی از استثمار تامل کنیم که زندگی‌مان را فقیرانه و هستی‌مان را متزلزل می‌سازد و زمینه دو برابر شدن تعداد زن‌کشی‌ها را فراهم کرده است. بین این اعداد رابطه نزدیکی وجود دارد.»^۱

این فعالان با پرداختن به شیوه‌های متفاوتی که از کار زنان ارزش استخراج می‌شود و بدنشان مورد خشونت قرار می‌گیرد، نظام سرمایه‌داری را که بر پایه خشونت علیه زنان بنا شده و تداوم یافته است، توصیف می‌کنند.

یک اعتصاب عمومی حقیقی

با بهره گرفتن از این پیوندها بود که اعتصاب زنان شکل گرفت. همانطور که NUM در بیانیه خود برای فراخوان اعتصاب بین‌المللی ۸ مارس زنان شرح داده است:

«اعتصاب ابزاری است که با آن می‌توان بافت اقتصادی خشونت مردسالاری را برجسته کرد. از آنجا که خودمان را از جایگاه قربانی بیرون کشیدیم تا در جایگاه سوژه سیاسی فعال و تولیدکننده ارزش قرار بگیریم، اعتصاب به منزله قدرت‌نمایی گسترده نیز بود.»^۲

1. “Desendeadas nos queremos,” Ni Una Menos Collective, June 2, 2017.

2. Ni Una Menos Collective, “How Was the March 8 International Women’s Strike W oven Together?,” Viewpoint Magazine, February, 2017.

یا همان طور که «ورونیکا گاگو» از اعتصاب اکتبر می‌گوید:
 «اعتصاب یعنی ایجاد چالش و مانعی مقابل اشکال تولید و بازتولید زندگی در خانه‌ها، محله‌ها و محل کار. اعتصاب به معنی نمایاندن پیوند میان خشونت علیه زنان و ماهیت سیاسی اشکال کنونی استثمار تولید و بازتولید زندگی است. اعتصاب برای ما کلید ایجاد اتحاد میان این دو مسئله بود. این امر تاثیر چشمگیری به جا گذاشت. اول به این خاطر که ایده اعتصاب را گسترش داد. زنان را از تمام بخش‌های مختلف، مزدی و غیرمزدی، پیر و جوان و شاغل و بیکار گرد هم آوردیم. این ایده مورد استقبال قرار گرفت و قوه تخیل مردم را برای افزایش اثرگذاری ابزار اعتصاب به کار انداخت. معنای اعتصاب در شرایط شما چیست؟ اگر متحد نیستید یا چنانچه سازمانی دارید (مثل مدرسه یا شبکه‌ای در جامعه) و الی آخر.»¹

تمرکز اعتصاب زنان که در اکتبر ۲۰۱۶ در نقاط مختلف آمریکای لاتین و در ۸ مارس ۲۰۱۷ در جهان به پیش برده می‌شد، تنها بر کار زنان نبود بلکه کارکرد اقتصادی و سیاسی خشونت جنسیتی را نیز برجسته می‌کرد.

با این همه، با وجود گستردگی جهانی، منتقدان به سرعت شروع به مشاجره کردند که اعتصاب زنان، «اعتصابی واقعی» نبوده است زیرا با الگوی اعتصابات گذشته هم‌خوانی ندارد. اما مگر می‌توانست تطابق داشته باشد؟ همانطور که «ماریاروزا دالا کاستا» در سال ۱۹۷۴ نوشته است:

«هیچ اعتصابی تاکنون عمومی نبوده است. اعتصابی که در آن نیمی از جمعیت کارگران در آشپزخانه باشند و بقیه در اعتصاب، عمومی نیست. تا به امروز اعتصاب

1. Amador Fernández-Savater, Marta Malo, Natalia Fontana and Verónica Gago, "The Strike of Those Who Can't Stop: An Interview with Verónica Gago and Natalia Fontana," Viewpoint Magazine, March, 2017.

عمومی ندیده‌ایم. فقط مردانی را دیده‌ایم که عمدتاً از کارخانه‌های بزرگ بوده‌اند و زمانی که به خیابان آمدند همسر، دختر، خواهر و مادرشان در آشپزخانه مشغول آشپزی بودند.»

درست است که امروز در اعتصابات ممکن است به جز مردان کارخانه‌های بزرگ، شاهد حضور افراد دیگری هم باشیم اما این واقعیت که تاکنون اعتصابی عمومی ندیده‌ایم، هنوز وجود دارد. وقتی گروه «پریکاریاس آ لا دریوا»^۱ مادرید از زنان و کارگرانی که موقعیتی متزلزل داشتند و قادر به شرکت در اعتصاب عمومی اتحادیه‌های اسپانیایی نبودند، پرسید: «اعتصاب شما چیست؟» به وضوح این نکته را خاطر نشان کرد. این گروه، موانعی که بر سر راه کارگران دارای موقعیت آسیب‌پذیر برای شرکت در اعتصاب عمومی وجود دارد را ترسیم کرد، بدون آنکه حس همبستگی نسبت به اعتصاب را تحت‌الشعاع قرار دهد. این نگاه، ایده کلی را نسبت به این که اعتصاب چگونه باید باشد، توسعه داد. که خود ماحصل دیدگاهی بسط‌یافته در مورد اشکال متعدد کار بود. این اعتصاب به «عمل روزمره و چندگانه»^۲ ای بدل شد که می‌تواند در طیفی از فضاها، از خیابان گرفته تا خانه صورت بگیرد.^۲ به عبارت دیگر، اعتصاب زنان از عمل و فرایندی که اعتصاب را ممکن می‌کند، جدایی‌ناپذیر است.

اعتصاب، آغاز عمل و دورانی نوین است:

«ما زنان، زمان خود را پس می‌گیریم تا دیگر آنچه را که بر ما تحمیل شده است انجام ندهیم، بلکه آنچه را انجام دهیم که خودمان می‌خواهیم. تا خودمان را پیدا کنیم، با هم فکر کنیم، صدایمان را بلند کنیم، خیابان‌ها، میدان‌ها و فضاهای

1. Precarias a la Deriva

2. Precarias a la Deriva, "A Very Careful Strike: Four hypotheses," Commoner: N. 11, Spring/Summer 2006.

عمومی مناسب را اشغال و به جایی برای میزبانی و حرکت آزاد خودمان بدل کنیم. می‌خواهیم اتوپیای ضد مردسالاری خود را به مرحله عمل برسانیم. تا ترس را از خود برانیم، نشان دهیم که دیگر از این وضع خسته شده‌ایم و نیرویمان را در همه قلمروها قوت ببخشیم. تا میانمان پیوندهای همبستگی و شبکه‌های مراقبت و دفاع از خود را پایه‌گذاری کنیم.^۱

زنان به واسطه این دیدگاه توسعه‌یافته در مورد آنچه که می‌تواند اعتصاب به شمار رود، راه‌های دیگری برای کنار هم بودن، سیاست‌ورزی و حفظ و تامین زندگی خود می‌گشایند.

سیاست به رسم زنان

سیلوپا فدریچی در ویدئویی در حمایت از اعتصاب ۲۰۱۸ زنان توضیح می‌دهد که «اعتصاب تنها به معنای متوقف کردن فعالیت‌های کاری مشخصی نیست، بلکه به معنای متعهد کردن خود به انجام فعالیت‌هایی تغییرزا است که ما را از دغدغه‌های همیشگی و زندگی روزمره فراتر می‌برند و حامل امکانات دیگری هستند.»^۲ این امکانات که اگر برای یک روز، بازتولید سلسله‌مراتب جنسیتی و نقش‌های جنسیتی را متوقف کنیم ممکن است به آن‌ها دست یابیم چه چیزهایی هستند؟ MeToo چیزی را که علیه آن هستیم روشن ساخته است. اما آنچه که با مبارزه می‌خواهیم بسازیم چیست؟

با نگاهی به گذشته و آینده اعتصاب زنان، شاهد شکل‌گیری گرایشی هستیم که «راکوتل گوتیرز» آن را «سیاست به رسم زنان» می‌نامد. این امر ربطی به مفاهیم ذات‌گرایانه در مورد توانایی‌های زنان ندارد بلکه ریشه در دیدگاه‌های

1. 9 Ni Una Menos Statement November 25, 2016

2. Gago, "Bloquear y transformer."

منحصر به فرد و توانایی‌های جمعی کسانی دارد که مسئول حفظ و بازتولید زندگی هستند. سیاست به رسم زنان به جای این که صرفاً به مشارکت زنان در فعالیت‌های سیاسی یا سیاست‌هایی که «منافع زنان» را مطالبه می‌کند، اشاره داشته باشد، بدیلی دیگر برای سیاست‌ورزی در سر می‌پرورد، راهی که به دنبال واژگونی روابط اجتماعی موجود در قلب سرمایه‌داری است، سیاستی که به دنبال تغییر همه چیز است.

سیاست به رسم زنان در بطن خود اطمینان حاصل می‌کند که بازتولید اجتماعی مسئولیت جمعی ما است. هدفی که الزاماً قدرت سیاسی زنان را افزایش می‌دهد و انباشت سرمایه را هدف می‌گیرد. نکته مهمی که در اینجا وجود دارد این است که در عین حالی که گهگاه با قدرت چانه‌زنی می‌کند، مفهوم گوتیرز بر اساس به دست گرفتن یا دسترسی به قدرت حکومت تعریف نمی‌شود، بلکه بیشتر سیاستی غیردولت‌محور است، سیاستی که خود را به مطالبات جزئی و مشخص از دولت، محدود نمی‌کند، بلکه رشد می‌کند و بر اساس منطق خود شکل می‌گیرد. به گفته گوتیرز، سیاستی که حاکمیت‌محور نیست «قدرت خود را از حمایت توده می‌گیرد، قدرت دستور و تحمیل را از حاکمیت و سرمایه می‌گیرد و ظرفیت‌های متعدد اجتماعی را در جهت مداخله و تصمیم‌گیری در مسائل عمومی، تجمع و تکثیر می‌کند»¹

ورونیکا گاو می‌نویسد: «قربانی بودن، مستلزم باور به حاکمیت است.» سیاست به رسم زنان، قربانی بودن را رد می‌کند. در عوض، قدرت خود را از اقدامات

1. Raquel Gutiérrez Aguilar, Horizonte Comunitario-Popular. Antagonismo y producción de lo común en América Latina. (Cochabamba: Sociedad Comunitaria de Estudios Estratégicas y Editorial Autodeterminación, 2015, pp. 89).

خودسازماندهی روزمره و آنچه که فمینیست‌های مختلف آن را میان زنان^۱ می‌نامند، می‌گیرد. قدرتی که امکان بحث در مورد تجربیات مشترک و به تبع روندی آگاهی‌افزا فراهم می‌کند. اینجا تمام زنان و تجربیات و دانش متفاوت آنها ارزشمند به شمار رفته و برای سوپرستارها، اعم از هنرپیشه یا دانشگاهی، جایگاه ویژه‌ای وجود ندارد. در میان زنان شبکه‌های اتکای متقابلی نیز شکل می‌گیرد که به واسطه آنها زنان به مهارت‌ها و روابطی دست می‌یابند که هنجارهای قدرت، چه کاپیتالیست و چه مردسالار را به چالش بکشند.

سیاست به رسم زنان، بیش از این که سیاستی برای بقا باشد، حول خواسته‌ها و امیال زنان شکل گرفته است و با شکلی از سیاست که جنگجویی را در رنج و از خود گذشتگی می‌بیند، در تضاد فاحش قرار دارد. سیاست به رسم زنان به دنبال افزایش فضا برای شکوفایی لذت و امیال زنان است. MeToo شاید بتواند فضا را باز کند، نه برای «هراس جنسی» آن‌طور که برخی از منتقدان معتقدند، بلکه برای سیاستی مبتنی بر خواسته‌ها. خواستن این که مورد آزار یا حمله قرار نگیریم، خواسته دفاع از استقلال بدنی‌مان، خواستن این که بدون ترس و آزادانه در شهر و بین ایالت‌ها حرکت کنیم و به زندگی و روابط خود به شیوه‌ای شکل دهیم که سلسله‌مراتب جنسیتی تحمیل‌شده را باز تولید نکند. همچنانکه نی اونا منوس در فراخوان خود برای اولین اعتصاب بین‌المللی زنان در ۲۰۱۷ اعلام کرد:

«چون خودمان را زنده و آزاد می‌خواهیم^۲ در اتحادیایی بی‌سابقه، خود را به خطر می‌اندازیم. چون برای خودمان وقت می‌گذاریم و امکانات خلق می‌کنیم، با هم بودن را به آرامش و گفت‌وگویی میان هم‌پیمانان بدل می‌کنیم. از گردهمایی‌ها، تظاهرات؛ از تظاهرات‌ها، پیروزی و از پیروزی‌ها، آینده‌ای مشترک می‌سازیم.

1. among women

2. #WeWantOurselvesAliveAndFree

چون ما زنان برای یکدیگر اینجا هستیم^۱ و این ۸ مارس اولین روز زندگی جدید ما است.^۲

#اعتصاب_می_کنیم

چه چیزی برای حرکت از MeToo به سوی # WeStrike لازم است؟ من تنها می‌توانم چند پیشنهاد ارائه بدهم: اول باید بر عنصر جمعی تجربیات خود از آزار، سوءاستفاده، تهاجم، تبعیض و ظلم تاکید داشته باشیم. باید MeToo را به فرآیندی برای تحقیق و بررسی بدل سازیم و موقعیت‌های متفاوت زنان را تحت سلطه مردسالاری استعماری کاپیتالیست به صورت جمعی ترسیم کنیم و به کمک این بازنمایی، روابط مستحکم مقاومت و هم‌پیمانی برقرار کنیم. روابطی که در آنها نه قربانیان تاوان جو بلکه سوژه‌های سیاسی و فعال به شمار می‌رویم. برای ایجاد دگرگونی پایدار و سیستماتیک، برای تغییر همه چیز، نمی‌توانیم در دام سیاست معمول، سیاست به رسم قربانیان، سیاستی حاکمیت‌محور بیفتیم. بلکه نیازمند سیاست به رسم زنان هستیم که برای فضا و زمان میان زنان و خلاقیتی که در آن پدیدار می‌شود، ارزش قائل است.

همانطور که جنبش‌های آمریکای لاتین نشان داده‌اند، به واسطه تمرین سیاست به رسم زنان است که سوژه جمعی جدید متولد می‌شود. تجربیات ما از خشونت، هویت ما را نمی‌سازد، بلکه مبارزه ما علیه خشونت است که ما را جمعی را تعریف می‌کند.

1. #WeWomenAreHereForEachOther,

2. Ni Una Menos Statement, March 8, 2017.